

# امپریالیزم و مسأله ملی



م. رازی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

## فهرست

- ۱- تهاجم نظامی یا چانه زنی؟
- ۲- چشم امید چپ گرایان کُرد به امپریالیزم نباید باشد!
- ۳- «جمهوری دموکراتیک انقلابی»
- ۴- مسأله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش
- ۵- اقتصاد جهانی و ساختار اقتصادی ایران
- ۶- آیا تهدید بوش علیه ایران واقعی است؟

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

## تهاجم نظامی یا چانه زنی؟

روز پنجشنبه، ۱۲ ژانویه، وزیران خارجه سه کشور اروپایی مذاکره کننده با ایران خواستار تشکیل جلسه اضطراری شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی شدند تا به آنچه که تخلف جمهوری اسلامی از مصوبات این نهاد وابسته به سازمان ملل محسوب می شود، رسیدگی کند. در عین حال در باره احتمال ارجاع پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت، دبیرکل سازمان ملل گفته ایران به حل این بحران از طریق مذاکره علاقه مند است و مقامات جمهوری اسلامی پیشنهاد مداخله شورای امنیت را مورد انتقاد قرار داده اند. کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، پس از گفتگوی تلفنی با علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و سرپرست مذاکرات هسته ای ایران، از قول وی گفت جمهوری اسلامی به مذاکرات جدی و سازنده علاقه دارد اما این مذاکرات باید در چارچوب زمانی مشخصی صورت گیرد.

(بی بی سی ۱۳ ژانویه ۲۰۰۶)

با بالا گرفتن تنش ها بین دولت احمدی نژاد و دول غربی در مورد پرونده هسته ای ایران، در محافل اپوزیسیون سناریوی حمله نظامی دولت آمریکا و متحدانش به خاک ایران مجدداً برجسته شده است. در ابتدا باید ذکر کرد که گرچه تمایل ذاتی دولت بوش بر اساس جنگ افروزی و تهاجمات نظامی در سطح جهانی بنا شده است؛ اما بر خلاف گرایش های بورژوا و خرده بورژوایی اپوزیسیون؛ که از ابتدای قیام بهمن ۱۳۵۷ روزشماری کرده که روزی آمریکا به ایران قشون بفرستد و رژیم کنونی را با یک رژیم طرفدار غرب جایگزین کند؛ دولت آمریکا همواره ترجیح داده

است که با رژیم سرمایه داری ایران (حتی با رئیس جمهوری مانند احمدی نژاد) به توافق برسد. زیرا بدیل بورژوایی بهتری وجود نداشته است. سلطنت طلبان و وابستگان به رضا پهلوی که از اعتبار سیاسی کافی در ایران برخوردار نبوده (حتی اگر خود را طرفدار سوسیال دمکراسی و «اتحاد» معرفی کنند). مهر و نشان رژیم شاهنشاهی و ساواک و شعبان بی مخ ها بر پیشانی آنها برای همیشه حک شده است. مجاهدین که هیچگاه به یک بدیل بورژوایی مبدل نشدند و قمار سیاسی آنها در مورد وابسته کردن خود به رژیم صدام مفتضحانه با شکست روبرو شد (حتی با وجود کمک ارزنده به غرب در افشای پایگاههای هسته ای ایران). اصلاح طلبان نیز بی رمق و بی عرضه از آب در آمدند. گرچه دولت آمریکا همه این بدیل ها را برای روز مبادا در زرادخانه سیاسی خود نگهداشته است؛ اما چشم اندازی اصلی آن کماکان «معامله» و سازش با خود رژیم جمهوری اسلامی است. به ویژه اینکه پس از انتخاب احمدی نژاد دولت سرمایه داری ایران برای نخستین بار یک پارچه عمل می کند. در روزهای پیش مشاهده کردیم که چگونه رفسنجانی «معتدل» و حامی غرب، مدافع سیاست احمدی نژاد شد!

واضح است که برای متعادل کردن وضعیت به نفع خود، امپریالیزم باید با دو روش و یا دو زبان با رژیم برخورد کند. زبان ملایم، که تا کنون توسط دول اروپایی به ویژه سه دولت بریتانیا؛ فرانسه و آلمان، اتخاذ شده بود. و زبان قلندر منشی و زور که توسط بوش ابراز می گردد. در واقع هیچگاه اختلاف اساسی بین دولت آمریکا و دول اروپایی بر سر وضعیت ایران وجود نداشته (اختلافات تاکتیکی بوده اند). این دو روش هر دو برای به صراط مستقیم هدایت کردن دولت سرمایه داری ایران طرحی شده اند. اما؛ امروز حتی این اختلافات تاکتیکی نیز کنار گذاشته شده است. در ملاقات اخیر با صدراعظم آلمان، جرج بوش اظهار داشت که وی و آنجلا مرکل، صدراعظم آلمان می خواهند که مناقشه اتمی ایران فرجامی مسالمت آمیز داشته باشد. در عین حال جک استرا، وزیر خارجه بریتانیا گفت: "هیچ کسی درباره تهاجم به ایران یا

اقدام نظامی علیه ایران حرف نمی زند". کاخ سفید، اعلام کرد که "ایران عراق نیست"! از سوی دیگر کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، پس از گفتگوی تلفنی با علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و سرپرست مذاکرات هسته ای ایران، از قول وی گفت که جمهوری اسلامی به مذاکرات جدی و سازنده علاقه دارد اما این مذاکرات باید در چارچوب زمانی مشخصی صورت گیرد. واضح است که هیچیک از این اظهارات نشانگر تهاجم نظامی "قریب الوقوع" دول غربی به خاک ایران نیست (گرچه چنین اتفاقی به عنوان یک سناریوی غیر محتمل می تواند طرح باشد).

واکنش رژیم جمهوری اسلامی به دولت بوش نیز با وجود «اعتراضات» و «مقاومت ها» ظاهری؛ از چند سال پیش تا کنون بطور کیفی تغییر کرده است. برای نمونه چند سال پیش زمانی که بوش ایران را یکی از «محورهای اهریمنی» معرفی کرد؛ دبیر شورای نگهبان، احمد جنتی، سخنان بوش را «تعجب آمیز» خواند و او را به «دیوانه ای» تشبیه کرد که «حتی مصلحت کشور خود را نمی داند»؛ خامنه ای، بوش را چنین توصیف کرد که «به خون انسان ها تشنه است» و نهایتاً خاتمی سخنان بوش را «اهانت آمیز» خواند. اما در دوره کنونی هیچ واکنش خصمانه از سوی رژیم علیه دولت آمریکا دیده نشده است. بر عکس، سران رژیم فقط ادعاهای بوش مبنی بر تدارک رژیم برای دسترسی به برنامه هسته ای را نادرست اعلام کردند. اکنون تنها خواهان "تحقیقات" در مورد مسایل هسته ای شده اند. این واکنش های اخیر نشان دهنده تمکین دولت سرمایه داری ایران به امپریالیزم است. بدیهی است جهت اصلی جدال ها بر سر چانه زنی برای به دست آوردن امتیازات بیشتر از غرب است.

سخنان «تند» احمدی نژاد نسبت به اسرائیل را نمی توان به مثابه تحریک دول غربی به یک رودرویی نظامی قلمداد کرد. این نوع سخنان از روز اول به قدرت رسیدن این رژیم وجود داشته است. دول غربی نیز این سخنان را جدی تلقی نکرد؛

گرچه طبعاً دولت اسرائیل واکنش های تندى نشان داد. بدیهی است که این سخنان «تند» احمدی نژاد عمدتاً به منظور عوامفریبی و کسب رضایت پایه های حزب الله رژیم در ایران و منطقه طرحی شده است. دولت احمدی نژاد از یک سو برای جلب پایه های حزب الله در منطقه با بن لادن (القاعده) در رقابت قرار داشته و از طریق این عوامفریبی ها می تواند دولت خود را در عراق، فلسطین، افغانستان و سوریه «رهبر» حزب الله و «اسلام»؛ علیه دول غربی نشان دهد. از سوی دیگر در ایران فشارهای گرایش های حزب الله و بسیجی (الله کرم ها و مصباح یزدی ها) احمدی نژاد را برای حفظ پایه های خود وادار به این نوع عوامفریبی ها می کند.

علت اصلی جدل های هسته ای بین دولت احمدی نژاد و دول غربی در جایی دیگر نهفته است. مسئله اصلی ریشه در بحران اقتصادی ایران در دو دهه پیش؛ داشته است. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی بیش از دو دهه اقتصاد ایران را چنان دگرگون کرد که رژیم خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک کرد و روال جهت گیری به غرب را آغاز کرد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۱ چراغ سبز را به دول غربی برای سرمایه گذاری در ایران (بدون محدودیت) نشان داد. البته سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آن چه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن همواره به تعویق می انداخت، نا هم آهنگی جناح «اقتدارگرا» با دیگر جناح بود. امروز با تقویت سیاسی اقتدارگرایان و یک پارچه شدن رژیم، این سد اساسی از سر راه کنار رفته است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار

مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شده، و در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. تا به امروز بسیاری از شرکت های اروپایی در ایران سرمایه گذاری کرده اند.

پس از اشغال خاک عراق توسط دول آمریکا رژیم چرخش ویژه تری در سیاست خود نسبت به دولت آمریکا نشان دادند. در راس این چرخش رفسنجانی قرار گرفته بود. فصلنامه «راهبرد» که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران منتشر می شود در نخستین شماره خود پس از اشغال عراق؛ در مصاحبه ای ۲۴ صفحه ای با اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس این مجمع به چاپ رسانده که وی در آن به نقش مجمع در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخت. او در این مصاحبه ذکر می کند که "ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریبانگیر ماست حل کنیم... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است." وی به نظریه خمینی اشاره کرده که گفته بود نماز و روزه را هم می توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد و گفته است: "اینکه بیاییم کشورمان را به خطر بیندازیم و خیال کنیم داریم اسلامی عمل می کنیم، اسلامی نیست." وی در این مصاحبه اذعان کرد که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت هایی را از دست داده اما اکنون به شرايطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می فهمد و می تواند تجزیه و تحلیل کند!

در پی این اظهارات؛ جهت گیری نوینی توسط رژیم به شکل یک پارچه در راستای جلب اعتماد دول غربی صورت پذیرفت. بدیهی است که دول امپریالیستی نیز برای

سرمایه گذاری در ایران و چپاول منابع نفتی و استفاده از نیروی کار ارزان؛ برایشان تفاوتی نمی کند که کدام یک از باندهای حکومتی در قدرت باشد، تا مدامی که منافع آنها تضمین گردد. و اکنون باند راست چنین نقشی را عهده دار شده است. اما در دوره اصلاح طلبان رژیم به تمامی مطالبات خود نرسید. این بار با علم کردن پرونده هسته ای رژیم خواهان گرفتن امتیازات اساسی از دول غربی و به ویژه آمریکا است.

از سوی دیگر، پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرده است و یک حمله نظامی توسط آمریکا و متحدانش نمی تواند در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در عراق باقی بماند و به اندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد. در واقع می توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیزم آمریکا است. اقدامات ضد امپریالیستی دولت چاوز در ونزویلا و انتخاب اخیر او مورالس در بلیوی همه نشانگر به بن بست رسیدن سیاست های دولت بوش برای "حل مشکلات جهان" و استقرار "دموکراسی" است.

اکنون مسئله روشن است که سناریویی محتمل و در دستور روز دول غربی نه می تواند حمله نظامی باشد (این موضوع را رژیم ایران بدرستی تشخیص داده است) و نه تحریم اقتصادی مؤثر. تحریم اقتصادی تصمیم دشواری به نظر می رسد، زیرا کشورهایی همچون روسیه، چین، هند و ژاپن چندان تمایلی به این که قراردادهای کلان نفت و گاز خود را با ایران به هم بزنند نشان نمی دهند، بخصوص روسیه که همین اخیراً قرارداد تسلیحاتی یک میلیارد دلاری با ایران بسته است.

در مورد حمله نظامی نشریه اکونومیست لندن به درستی می نویسد: " ایران نیز که تجربه بمباران تأسیسات اتمی عراق از سوی اسرائیل را در خاطر دارد تأسیسات اتمی خود را تا آنجا که توانسته در جاهای پراکنده، دور از دسترس و زیرزمینی مخفی کرده، تا آنجا که مثلاً تأسیسات سانتریفوژ اورانیوم در نطنز بیست و چند متر زیرزمین



قرار دارد. از سوی دیگر، احتمال زیادی وجود دارد که ایران تعداد زیادی مراکز فعالیت اتمی مخفی داشته باشد و در نتیجه، حمله به تأسیسات هسته ای ایران و نابود کردن تنها در حد و اندازه ارتشی در حد ارتش آمریکا است. حمله به نیروگاه اتمی بوشهر و تأسیسات غنی سازی اورانیوم در نطنز حداکثر چیزی است که اسرائیل می تواند انجام دهد تا بدین ترتیب دست کم از روند پیشرفت برنامه اتمی ایران بکاهد اما این حمله آغاز جنگی میان ایران و اسرائیل را رقم خواهد زد که اسرائیل بدون کمک آمریکا نمی تواند به پایان برساند. حمله به ایران تنها در صورتی می تواند نتیجه بخش باشد که باعث شود حکومتی جایگزین حکومت کنونی ایران شود که با غرب دوستانه تر رفتار کند اما در مورد ایران هیچ جایگزین حاضر و آماده ای برای حکومت کنونی وجود ندارد و از سوی دیگر حمله به ایران می تواند باعث شود که این کشور تنگه هرمز را ببندد یا از طریق هوادارانی که در عربستان سعودی، عراق، لبنان و سرزمینهای فلسطینی دارد منافع آمریکا و اسرائیل را تحت حمله قرار دهد." (هفته اول ژانویه ۲۰۰۶)

بر خلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون که حمله نظامی آمریکا را واقعی دانسته و برخی دیگری فرجی در راستای رهایی از شرّ دولت کنونی می دانند، این اقدام بنا بر وضعیت کنونی کاملاً غیر محتمل است. اما حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران به هیچ وجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیزم و به ویژه امپریالیزم آمریکا هیچگاه برای به ارمغان آوردن «آزادی و دموکراسی» به کشورهای جهان حمله نکرده است. اشغال عراق تجربه بسیار خوبی از سیاست های "انسان دوستانه"! دولت بوش در منطقه است. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به وخامت گرویده است. کارگران ایران در صورت بروز چنین اتفاقی باید به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یکسو و امپریالیزم از سوی دیگر مبادرت کنند. برای کارگران ایران مبارزات

ضد سرمایه داری از مبارزات ضد امیریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یکدیگر سازش خواهند کرد.

مازیار رازی

۲۵ دی ۱۳۸۴

## چشم امید چپ گرایان گُرد به امپریالیزم نباید باشد!

انتخابات اخیر در عراق در پی اشغال نظامی آن کشور توسط امپریالیزم آمریکا، رهبران بورژوا ناسیونالیست گُرد در عراق را سخت به شعف آورد. احساسات شعف آمیز رهبران گُرد مانند جلال طالبانی و مسعود بارزانی جای تعجبی ندارد. این رهبران بورژوا ناسیونالیست، سال هاست که در پیوند تنگاتنگ با امپریالیزم بوده و چشم امید خود را به تحولات «از بالا» توسط دخالت مستقیم آمریکا دوخته بودند. تحولات اخیر در عراق به زعم آنها صحت سیاست ها این گرایش های بورژوا ناسیونالیست گُرد را متحقق کرده است! اما این روند تازه اول کار است. تجربه تاریخی نشان داده است که زحمتکشان گُرد از این توافقات «رهبران» با امپریالیزم ذینفع نبوده و نهایتاً لطمه جبران ناپذیر خواهند خورد (هرچند که این انتخابات «آزاد» قابل قیاس با سرکوب های مردم زحمتکش گُرد توسط دیکتاتوری وحشی صدام حسین، نباشد). تحولات آتی نشان خواهد داد که این رهبران در راستای حفظ منافع مردم زحمتکش خود عمل نکرده اند<sup>۱</sup>. امکان دارد امپریالیزم به رهبران جنبش خرده نانی تقسیم کرده و چند مقام اداری بی بو خاصیت اعطاء گردد؛ اما تمام این

---

<sup>۱</sup> - تاریخچه بحران رهبری گُرد

امتیازات؛ نه تنها مسأله ملی را حل نمی کند که حل نهایی آن را به تعویق انداخته و حتا بحران موجود را تشدید می کند.

اما تحولات کردستان عراق نه تنها در رهبری حزب دموکراتیک ایران در جهت گیری در راستای تبنای با بورژوازی ایران و امپریالیزم تغییراتی بوجود آورده (البته تغییر سیاست های اخیر این حزب نسبت به رژیم جمهوری اسلامی قابل پیش بینی بود<sup>۲</sup>)، هم چنان منجر به توهامات و اشاراتی توسط برخی از رهبران «سوسیالیست» و «کمونیست» گرد نسبت به جریانات امپریالیستی و سرمایه داری مشاهده شده است. این مواضع در صورت تداوم مسلماً به سابقه درخشان مبارزاتی این احزاب علیه سرمایه داری و امپریالیزم در دوره پیش؛ لطمه خواهد زد.

برای نمونه مصاحبات مکرر آقای عبدالله مهددی و رهبران کومه له با یکی از تلویزیون های سلطنت طلبان و تأکید ایشان بر این که «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران» دیگر «کمونیست» نبوده و مطالبات نظیر حق تعیین سرنوشت برای مردم گرد و حق خود مختاری را کنار گذاشته؛ ظنین افکنده است. مجری برنامه تلویزیونی آبادانا؛ سابقه درخشان و ضد سرمایه داری و فعالیت های پیشین این حزب را در راستای مبارزه برای حق تعیین سرنوشت برای مردم گرد و شیوه مبارزاتی آن را مورد سرزنش قرار داده؛ و آن حزب را به عنوان یک سازمان تروریستی و «سرخ و تجزیه طلب» که اکنون معقول شده (بخوانید به خط تمامیت ارضی سلطنت طلبان متقاعد شده است) و دیگر نه سخنی از تعیین سرنوشت کردها می آورد و نه شیوه سابق را دنبال می کند، مورد ستایش قرار می دهد! رهبران سازمان زحمتکشان کردستان نیز مانند اطفالی که از کردار زشت پیشین خود شرمنده بوده سر بزیر مورد اهانت و بی حرمتی توسط این عناصر قرار می گیرند (رجوع شود به مصاحبه با تلویزیون آبادانا)؛ هم چنین گزارش های غیر موثقی از یک

<sup>۲</sup> - باز هم توهم حزب دمکرات کردستان نسبت به جمهوری اسلامی

خبرنگار خارجی در مورد ارتباط‌گیری رهبران کومه له با رژیم جمهوری اسلامی (سایت کردستان شرقی).<sup>۳</sup>

مواضع کنونی آقای عبدالله مهتدی البته نوین نیستند؛ و به نظریات وی در پیش از وقایع اخیر در عراق بر می‌گردد. تنها تفاوت اینست که نظریات سابق او در حاشیه تحولات عراق و به ویژه شرکت احزاب کرد و مشخصاً موقعیت نوین دوست دیرینه او، جلال طالبانی، در دولت سرمایه داری دست نشانده آمریکا؛ این جهت‌گیری را تسریع کرده و به مورد اجرا قرار داده است. آقای عبدالله مهتدی همانند گرایش‌های شبه مائونیستی، همواره انقلاب آتی در کردستان و ایران را به دو مرحله تقسیم کرده است. اول؛ مرحله سوسیالیستی (که به زعم وی مرحله ای دور و نامشخص است)؛ دوم، مرحله دموکراتیک (که مرحله واقعی و قابل تحقق فوری است). در مرحله دموکراتیک او نیز همانند جلال طالبانی شرکت در حکومت‌های ائتلافی با بورژوازی را بدون ایراد می‌داند. این مواضع در مقالات پشین و اخیر ایشان آشکاراً بیان شده است.

آقای عبدالله مهتدی در نشریه «افق سوسیالیسم»، (شماره ی ۲، تیر ۱۳۷۵) با برنامه سابق حزب کمونیست گسست می‌کند. او به درستی خواهان حذف شعار «جمهوری دموکراتیک انقلابی» از برنامه حزب شده، اما می‌افزاید که: «طبعاً در عمل ممکن است انقلاب پیروزمند ایران نتواند از آن چه برای یک حکومت کارگری تنها وظایف فوری و اولیه را تشکیل می‌دهد، فراتر رود و یا حتی فقط بخشی از آنها را، آن هم به شیوه ی ناقص و نیمه کاره، عملی سازد. به همین قیاس می‌تواند حالت‌ها و شکل‌های سیاسی متنوعی ناشی از توازن‌های متفاوت نیروهای طبقاتی به وجود آید... منجمله امکان دارد که در شرایط معینی... حزب کمونیست تشکیل یک جمهوری انقلابی... برای تسهیل گذار به انقلاب سوسیالیستی تشخیص

<sup>۳</sup> - البته این ادعا توسط آقای مهتدی در اطاق «اتحاد سوسیالیست‌ها» پالتاک در ماه ژانویه ۲۰۰۵ انکار شد.

دهد، چنین شعاری را بدهد و در چنین حکومتی شرکت کند." (ص ۲۴ تأکید از ماست)؛ و یا در جایی دیگر می گوید: "... دفاع از دموکراسی انقلابی... کاملاً به جاست و نیز این که تحت شرایط خاصی ممکن است (و نه الزاماً) از تاکتیک تشکیل حکومتی بر این خواص (جمهوری دموکراتیک انقلابی نامی است که خصلت این حکومت را نشان می دهد و نه اسم یک حکومت خاص در یک دوره ی معین) پشتیبانی کرده و آن را به عنوان سیاست تاکتیکی در آن مقطع درست تشخیص بدهد، هیچ ایرادی ندارد..." (ص ۲۵).

همین برخورد در اطلاعیه پایانی کنگره دهم کومه له (مرداد ۱۳۸۳) آمده است: "... محورهای اصلی کار و وظایف کومه له به عنوان حزب چپ و سوسیالیستی در کردستان ایران در مقابل کارگران و کل جامعه به ویژه در شرایطی که سوسیالیسم به عنوان یک تحول اجتماعی-سیاسی فوری در دستور کار آینده انقلاب ایران و به طریق اولی کردستان قرار ندارد تشریح شد." (تاکید از ماست)

از سوی دیگر «حزب کمونیست ایران» که از سابقه مبارزاتی رادیکالی برخوردار بوده و ادعا داشته که جناح رادیکال تری از جناح عبدالله مهتدی است؛ در مقاله ای توسط صلاح مازوجی در شماره ۱۴۳ نشریه جهان امروز (ارگان حزب کمونیست ایران) تحت عنوان «عراق بعد از انتخابات»، گرچه به استقلال جنبش کرد از امپریالیزم اشاره می کند اما در عین حال به احتمال تجزیه عراق و استقلال کردستان توسط خود امپریالیزم نیز تأکید می کند. او می نویسد که: «...این احتمال را نیز نباید از نظر دور داشت که اگر ضعفها و بن بست آمریکا در کنترل اوضاع عراق و آن چه را جنگ علیه تروریسم می خواند بیش تر از این خود را نشان دهد و دولت آمریکا متقاعد شود که پروژه های شان آن چنان که باید پیش نمی رود ممکن است که سیاست شان در مورد عراق با دگرگونی روبرو شود، و بیش از این از تمامیت ارضی عراق دفاع نکنند. هر چند هنوز فاکتورها در حدی نیست که دال بر قوی بودن این احتمال باشد با این حال باید به آن توجه کرد. اخیراً هنری کیسینجر وزیر خارجه

سابق آمریکا در مصاحبه با کانال تلویزیونی سی.ان.ان گفته است " چنان چه منافع ملی آمریکا در ایجاد یک عراق یک پارچه حاصل نشود، بهتر است که این کشور تجزیه شود." چند روز پیش جی گارنر اولین حاکم نظامی عراق بعد از اشغال این کشور طی مقاله‌ای در "وال استریت ژورنال" گفته است "آمریکا در صورت ناکام ماندن در عراق باید از تشکیل کشور مستقل کردستان حمایت کند." گارنر می‌افزاید "همان گونه که فلیپین در دوره پایانی قرن گذشته به عنوان پایگاهی برای حضور نیروهای آمریکا در منطقه اقیانوسیه بود، کردستان مستقل نیز می‌تواند در قرن جدید به عنوان پایگاه و نقطه اعزام نیروهای ما به جهان عرب و خاورمیانه عمل کند... در دستگاه اداری بوش هستند کسانی نظیر پل ولفوویتز در وزارت دفاع که با کیسینجر و جی گارنر اشتراک نظر دارند...»

در این نوشته منظور از تأکید به بروز این "احتمال" تجزیه عراق روشن نیست. او نتیجه‌گیری از این تحلیل انجام نداده است. چنان چه قرار است که سیاست امپریالیزم آمریکا به منظور سرکوب زحمتکشان و کارگران عراق و زحمتکشان کُرد باشد؛ چه تفاوتی می‌کند که چه اختلافاتی میان جناح‌های هیئت حاکم آمریکا در مورد تجزیه عراق در جریان باشد؟ ضمن این که باید تأکید شود که آقایان کیسینجر و گارنر و به ویژه پل ولفوویتز (که در دولت راست‌گرای بوش نقش مهمی دارا است) خود از راست‌ترین و ارتجاعی‌ترین گرایش‌های هیئت حاکم دولت آمریکا هستند. بنابر این این احتمال حتی اگر به یک استراتژی یقین نیز مبدل گردد، تفاوتی در سیاست انقلابیون کمونیست در منطقه نخواهد گذاشت. اگر نیز آقای صلاح مازوجی تلویحاً بر این نظر است که تجزیه عراق توسط خود امپریالیزم کمکی به پیشبرد آرمان‌های مردم کُرد می‌کند؛ سخت در اشتباه است (نظرگاه‌های پیشین حزب کمونیست ایران و مقاله کنونی مازوجی این موضوع را با صراحت نشان نمی‌دهد). به هر رو در مقطع کنونی، باید با صراحت سخن گفت و از تحلیل‌های دوگانه پرهیز کرد.

از منظر مارکسیزم انقلابی حل تکالیف دموکراتیک (از جمله مسأله ملی) در عصر سرمایه داری پسین با گسست کامل از امپریالیزم (و سرمایه داری) پیوند خورده است. کل دستگاه فکری و نظری و نظامی امپریالیستی مسبب اصلی تشدید مسأله ملی در منطقه بوده است. گرایش هایی که این اساس مارکسیستی را مورد تجدید نظر قرار داده و به دنبال کسب خرده نانی از امپریالیزم هستند محققاً خود را در آینده از صف جنبش رهایی بخش زحمتکشان و کارگران کُرد جدا خواهند کرد.

مبارزه برای کسب حقوق ملت کُرد از مبارزه با امپریالیزم جدا نیست. چپ گرایان کُرد باید توجه کنند که ساختار اقتصادی سرمایه داری، و تمام ابزار تولیدی وابسته به آن و خود بورژوازی در ایران و منطقه؛ بر اساس نیاز امپریالیزم و توسط آن ساخته شده است. واضح است که طبقه سرمایه داری که قرار است به کمک امپریالیزم در قدرت قرار گیرد قادر نیست نقش «انقلابی» همانند نقش بورژوازی اروپایی در قرن ۱۸ و ۱۹ را ایفا کند و یا در «جمهوری دموکراتیک انقلابی» شرکت کند؛ زیرا در عصر سرمایه داری پسین، لازمه جهش اقتصادی گسست کامل از امپریالیزم و عدم وابستگی به آنست. شرکت نمایندگان احزاب کُرد عراق در یک حکومت دست نشانده آمریکا و سیا (حتی چنان چه انتخابات دموکراتیک انجام داده شده باشد که چنین نبوده است!) منجر به حل مسأله کُرد توسط آنها نمی شود. صرفاً جلال طالبانی ها در مقام ریاست جمهوری به آلت دست امپریالیزم مبدل می گردند!

بر اساس تحلیل های مارکسیزم انقلابی، رهایی اقتصادی (و سیاسی) و جهش صنعتی در منطقه و کسب حقوق دموکراتیک توسط زانده های همان امپریالیزم، قابل تحقق نیست. ساختار اقتصادی تحمیلی توسط امپریالیزم در عراق و ایران جایی را برای صنعتی شدن و دموکراسی باقی نگذاشته است. بورژوازی در این کشورها در هر شکلی که ظاهر گردد ذاتاً وابسته به امپریالیزم است. حتا چنان چه توصیه های



آقای کیسنجر مبنی بر جدا سازی منطقه کردستان عملی گردد، این شکل از جدایی تحت کنترل امپریالیزم، کمکی به آزادی و رفاه مردم کردستان نخواهد کرد.

چپ گرایان کُرد باید توجه کنند که سرمایه داری کشورهای نظیر ایران و عراق به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه داری و شکل ویژه رشد سرمایه داری، قادر به پیشبرد نیروهای مولده نبوده، نیست و نخواهد بود. در این مناطق تولید وسایل تولیدی امکان پذیر نیست. این که بورژوازی در قدرت، «مستبد» باشد (مانند اقتدارگرایان اسلامی یا صدام حسین) یا «دمکرات» (مانند سوسیال دمکرات وابسته به غرب و آمریکا) تغییری در این وضعیت عینی نمی دهد. در بهترین حالت تولید وسایل مصرفی (کارخانه های کفش سازی، لوله آهن، سیمان و غیره) به رشد غیرمؤثر و بحران زای خود ادامه خواهد داد. ادامه بحران اقتصادی نیز از حل مسایل اولیه دمکراتیک مانند مسأله ملی؛ مسأله ارضی؛ مسأله زنان؛ مسأله دمکراسی و آزادی بیان و تجمع و مطبوعات جلوگیری به عمل می آورد. در واقع امپریالیزم با شرکت دادن رهبران کُرد در حکومت از آنها برای تحمیق مردم کُرد استفاده کرده و تحولات اساسی در راستای حل مسأله ملی را به تعویق خواهد انداخت.

برای تحقق دمکراسی و حل نهایی مسایل دمکراتیک نیاز به رشد نیروهای مولده در منطقه هست. این رشد نیروهای مولده در منطقه در چارچوب مناسبات سرمایه داری همواره با بحران ساختاری مواجه است. برخلاف سرمایه داری غرب که سیکل های متناوب اقتصادی (شکوفایی، افت، رکود و غیره) مشاهده می شود، در کشورهای نظیر ایران و عراق همواره، پس از رشد اقتصادی محدود و غیرمولد، «رکورد» اقتصادی به وقوع می پیوندد. رکود، یکی از وجوه مشخصه ی سرمایه داری در این جوامع است. بورژوازی به هر شکل آن در ایران و عراق؛ حامل بحران ساختاری اقتصادی است. در نتیجه هر نوعی از حکومت های بورژوایی وابسته به امپریالیزم، مجبور به استقرار نظام سرکوب و اختناق خواهد شد. در عصر سرمایه داری پسین، بورژوازی (بومی، ملی، عمامه بسر، تاجدار یا کروات) از

نوع آقایان جلال طالبانی و بارزانی) به نیروی بازدارنده پیشرفت اقتصادی مبدل می گردند. تنها نیروهایی انقلابی و مترقی اند، که از نظام سرمایه داری (ملی و بین المللی) گسست کنند. کسانی که زیر لوای دفاع از «حقوق ملی» هم سوی با بورژوازی بومی و امپریالیزم را توجیه و تبلیغ می کنند، خود، خواسته و یا ناخواسته به دشمنان ملیت ها تحت ستم مبدل می گردند. تاریخ قرن اخیر و شکست انقلابات جهانی همه ناشی از این سیاست های مماشات جویانه با بورژوازی بومی و امپریالیزم بوده است.

«انقلاب دمکراتیک»ی (بخوانید انقلاب بورژوایی)، حول تنها خواست های دمکراتیک در انقلاب آتی شکل نخواهد گرفت؛ که کارگران و زحمتکشان برای به چنگ آوردن خرده نانی از بورژوازی و امپریالیزم مجبور به مسکوت گذاشتن مطالبات محوری خود گردند. کارگران و زحمتکشان منطقه همراه با متحدان واقعی خود (کارگران کشورهای مجاور) مبارزات خود را پیرامون مطالبات دمکراتیک و ضدسرمایه داری، در راستای به رهبری گرفتن انقلاب برای انجام تکالیفی که مقابل شان است گام بر می دارند.

امروز، در واقع به غیر از تکالیف دمکراتیک (که بورژوازی قابلیت انجام آن را از دست داده است) تکالیف ضدسرمایه داری نیز در دستور روز قرار گرفته است (کنترل کارگری بر تولید و توزیع، اقتصاد با برنامه، تدارک مدیریت کارگری و غیره). بدیهی است که بدون سرنگونی سرمایه داری و لغو مالکیت خصوصی بر وسایل عمده ی تولیدی، زمینه لازم برای جهش تکنولوژیک، به وجود نخواهد آمد. بدون چنین جهشی، منطقه کردستان هرگز صنعتی نخواهد شد و چهره «دمکراسی» را به خود نخواهد دید. به سخن دیگر، بدون الغای مالکیت خصوصی و بدون اقتصاد «با برنامه» صنعتی شدن جامعه عقب افتاده ای نظیر ایران و عراق غیر قابل تحقق است. تنها با برداشتن جهش تکنولوژیک این جوامع قادر خواهند بود که سهمی از بازار جهانی را به خود اختصاص دهند. بدون چنین سهمی استفاده از تکنولوژی پیشرفته

کارآیی ندارد. اقتصاد منطقه برای پیشرفت تکنولوژیک باید ابتدا از چنگال بازار تحمیلی توسط سرمایه داری جهانی خود را رها سازد. در نتیجه، برای راهسازی اقتصادی، باید تکالیف مرکبی انجام پذیرد: تکالیف لاینحل دمکراتیک (مسأله ارضی، ملی و دمکراسی و غیره) و هم زمان با آن (بنابر وضعیت مشخص) حل تکلیف ضدسرمایه داری (اقتصاد با برنامه، کنترل کارگری بر تولید و مدیریت کارگری و غیره). بنابراین مجموعه این تکالیف باید انجام پذیرند. بدون رفع کلیه این تضادها، هیچ یک از تضادها حل نمی گردند. برای تدارک این امر نیز جنبش کردستان به یک رهبری انقلابی کمونیستی و غیر مماشست جو نیاز دارد. تجارب ضد امپریالیستی انقلاب کوبا و هم اکنون تحولات در ونزولاً را کمونیست های کُرد باید مورد بررسی دقیق قرار داده و درس های ضروری را از آنها استنتاج کنند. رهبران «سوسیالیست» و «کمونیست» موجود نباید چشم امید خود را به امپریالیزم بدوزند.

### «جایگرینی» صدام توسط آمریکا

بر خلاف نظریه پردازان امپریالیزم آمریکا، غرض از تهاجم نظامی علیه عراق ریشه کن کردن اختناق و ارباب مردم عراق و آزادسازی ملت کردستان عراق نبوده است. صدام حسین خود از همدستان و نزدیکان دولت آمریکا بوده و توسط «سیا» بر مصدر قدرت نشست، و موقعیت سیاسی خود را تا سال ۲۰۰۴ حفظ کرد. در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۳ در بحبوحه جنگ ایران و عراق، دونالد رامسفیلد- وزیر دفاع فعلی از طرف رونالد ریگان به دیدار صدام رفت تا او را مجهز به مواد شیمیایی، مواد بیولوژیک و وسایل یدکی موشک، کند. این مواد در مارس ۱۹۸۸ از سوی ارتش

---

<sup>۴</sup> - چاوز «ونپال» را ملی کرده و تحت کنترل کارگری درآورد

عراق علیه کُردها در حلبچه به کار گرفته شد که منجر به مرگ ۷۰۰۰ تن از مردم زحمتکش کُرده شد.

علت دشمنی دولت آمریکا با صدام بر اساس تجاوزات غیرانسانی او بر علیه مردم عراق نبود، بلکه تنها متکی بر اختلافات ناشی از مسایل درونی آنها است (مانند اختلافات درونی یک خانواده). دولت آمریکا وعده های بسیاری به رژیم صدام داده بود که پس از جنگ ایران و عراق به آنها عمل نکرد. به دنبال ۸ سال جنگ با ایران، بدهی مالی رژیم بعث به کشورهای اروپایی و عربی به بیش از ۸۵ میلیارد دلار رسید. تنها ۳۰ میلیارد دلار بدیهی عراق به کویت و امارات متحد عربی و عربستان سعودی بود. قول و قرارهای دولت آمریکا مبنی بر حل مسایل مالی عراق و ایجاد موقعیت ویژه برای صدام در دنیای عرب و غیره هیچ کدام برآورده نشد. چند ماه قبل از تهاجم به کویت در ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۰ صدام در ملاقات ویژه خود با سفیر آمریکا در بغداد، خانم ایبریل گلیسی، پس از طرح مطالبات و شنیدن پاسخ منفی از سوی آمریکا اعلام کرد که: «حالا این است دستمزد عراق که ثبات منطقه را حفظ کرده و آن را از غرق شدن در موج بی سابقه بنیادگرایی نجات داده است؟ شما می گوئید که آمریکا از دوستانش حمایت خواهد کرد، این است حمایت شما؟» حتی پیش از حمله نهایی به خاک کویت، صدام چراغ سبزی از «دوستان» آمریکایی خود دریافت کرد.<sup>۵</sup>

بدین ترتیب اشغال کویت توسط صدام و حمله نظامی دولت آمریکا در فوریه ۱۹۹۱ آغاز شد و منجر به بیرون راندن صدام از کویت شد. اما در عین حال دولت آمریکا هنوز قصد سرنگونی صدام را نداشت. زیرا بدیل حکومتی و نزدیک تر از صدام به خود را ایجاد نکرده بود. سیاست دولت آمریکا تأدید صدام بود و نه جایگزینی وی. خطر سرنگونی صدام برای دولت آمریکا به مراتب بیشتر از حفظ وی در قدرت بود. زیرا سرنگونی صدام می توانست به حکومت های توده ای (شیعیان در جنوب و

<sup>۵</sup> - برنامه های مستند تلویزیونی کانال ۶ آمریکا (Front Line) - مارس ۲۰۰۳

گُردها در شمال) منجر گردد، که این خود زمینه ساز طغیان های مردمی در سایر نقاط منطقه می شد.

اما دولت آمریکا نهایتاً تصمیم بر جایگزینی صدام گرفت. زیرا از یک سو در دهه پیش سرکشی صدام را نتوانست مهار کند و او را مانند سابق کاملاً تحت کنترل قرار دهد؛ و از سوی دیگر هیئت حاکم آمریکا به سیاست های نوینی برای کنترل منطقه خاور میانه همراه با تقویت اسرائیل<sup>۱</sup> رسیده بود و بدیل حکومتی را شکل داده بود. اما؛ «جایگزین» های صدام حسین، مانند «حامد کرزای» در افغانستان، از دست نشاندگان آمریکا برای استثمار کارگران و تحمیق زحمتکشان خواهند بود. ۳۲ نیروی به اصطلاح اپوزیسیون دولت عراق، عمدتاً متشکل از «اتحاد ملی عراق» (اعضای سابق حزب بعث) و «کنگره ملی عراق» (لیبرال های طرفدار جناح شاهین هیئت حاکم آمریکا) دو سال پیش در «ویلتون پارک» انگلستان، جلسه ای تحت عنوان «جلسه مادر»، به بحث و تبادل نظر نشستند. این جناح ها با همکاری طالبانی، بارزانی و آیت الله محمد باقر حکیم از «حزب اعلاى انقلاب اسلامى» به توافق رسیدند و امروز پس از مضحکه انتخابات اخیر بر مصدر قدرت نشسته اند. اما هیچ یک قادر به حل مسأله دموکراسی در عراق نخواهند بود. تاریخ معاصر نشان داده است که هرگونه مماشات با امپریالیزم آمریکا در منطقه به ضرر زحمتکشان خواهد شد.

## درس های مبارزات زحمتکشان عراق در جنگ ۱۹۹۱

در فوریه ۱۹۹۱ همزمان با خاتمه جنگ یک طرفه آمریکا با رژیم صدام، مردم تحت ستم گُرد قیام مسلحانه خود را علیه رژیم بعث عراق آغاز کردند. کردستان عراق در عرض چند روز به اشغال مردم گُرد در آمد. شهر نفت خیز کرکوک تحت کنترل

<sup>۱</sup> - برای بحث مفصل تر در مورد رابطه دول آمریکا و اسرائیل رجوع شود به مقالات

نیروهای مسلح کُرد قرار گرفت. در عین حال برخی از شهرهای جنوبی عراق در دست سایر زحمتکشان (بخصوص شیعیان) عراق افتاد. ارتش عراق نیز بلافاصله دست به سرکوب خونین آنان زد. امپریالیزم آمریکا که تا چند هفته قبل صحبت از سرنگونی صدام به میان می آورد، با مشاهده دینامیزم مبارزات زحمتکشان عراق علیه رژیم بعث به واهمه افتاده و برای حفظ بازمانده رژیم دیکتاتوری عراق به تکاپو افتاد. آقای جرج بوش (پدر) به رژیم ایران برای حمایت از شیعیان هشدار داده و در مقابل خواست رهبران کُرد مبنی بر کمک رسانی به مردم کردستان سکوت اختیار کرد، و اجازه پرواز هلیکوپترهای جنگنده عراقی برای بمباران مردم کُرد را به رژیم عراق داد. امپریالیزم آمریکا نشان داد که از مردم مسلح کُرد به مراتب بیشتر از حضور صدام واهمه داشت.

در آن دوره نشان داده شد که نه صدام قصد مبارزه علیه امپریالیزم را دارد و نه آمریکا هدفش سرنگونی رژیم بعث بود. امپریالیزم با تضعیف صدام و حضور نظامی در منطقه به کلیه خواست های خود رسید و با حفظ رژیم بعث کنترل منطقه را بیشتر تضمین کرد. رژیم بعث با تأیید آمریکا مشغول سرکوب بیرحمانه مردم زحمتکش عراق شد. حدود ۳ میلیون زن و بچه و مردان و زنان سالخورده به طرف مرزهای ایران و ترکیه رهسپار شده و نیروهای هوایی رژیم عراق آوارگان را بمباران کرد.

اعتراضات توده ای خودانگیخته مردم زحمتکش عراق در شهرها، علیه جنگ افروزی صدام در حین جنگ آمریکا با عراق آغاز گشت. اما، این تظاهرات و اعتراضات پراکنده و غیرمتشکل بودند. با اعلام آتش بس اعتراضات خودبخودی مردم شکل نوینی به خود گرفت. اعتراضات اولیه ابتدا در بصره توسط مردم شهر و سربازان از جبهه بازگشته آغاز شد. و بلافاصله به شهرهای زیبر، عماره، دیوانیه، و سپس کربلا و نجف گسترش یافت. گرچه حرکت توده ای مردم در شهرهای جنوبی عراق عمدتاً توسط شیعیان عراقی صورت گرفت، اما، زحمتکشان سنی و مسیحی نیز

در این شهرها نقش تعیین کننده ای ایفا کردند. اکثر مراکز امنیتی پلیس مخفی رژیم (مراکز امن و استخبارات) بدست مردم افتاد. پس از این حرکات اولیه مردم بود که "رهبران" شیعه با همکاری رژیم ایران در حرکات اعتراضی شرکت کردند. چند روز پس از اعتراضات در جنوب، مردم کردستان نیز بطور خود انگیخته و مستقل از "رهبری" سنتی، در چند شهر مانند رانیه و سلیمانیه مبارزه را آغاز کردند. در ابتدا چند گروه مستقل از رهبری سنتی وارد مبارزه شدند. مردم مسلح این شهرها بلافاصله به تشکیل شوراهای مسلح (لیرنه) اقدام کردند، کلیه امور دفاعی شهرها به دست آنان سازمان یافت. پس از این حرکات خود انگیخته بود که "رهبران" سنتی جنبش دست به فعال کردن جبهه متولفه برای "سازماندهی" انقلاب زدند. جبهه مذکور مرکب بود از حزب دمکرات کردستان (به رهبری مسعود بارزانی)، اتحادیه میهن پرستان کردستان (به رهبری جلال طالبانی)، حزب سوسیالیست کردستان (به رهبری دکتر محمود رسول مامند)، شاخه کردستان حزب کمونیست (به رهبری عزیز محمد)، حزب ملت کردستان (به رهبری سامی عبدالرحمان) و حزب سوسیالیست کرد (یک حزب راست کرای ناسیونالیستی). گرچه این جبهه در تسخیر کرکوک نقش تعیین کننده ای دارا بود، اما کل انرژی و توان خود را به جای معطوف کردن به بسیج توده ها برای یک مبارزه مستقل از امپریالیزم و رژیم های سرمایه داری منطقه، در راستای مذاکرات پشت پرده با امپریالیزم و رژیم ایران، ترکیه و سوریه نهاد (نمایندگان این جبهه ائتلافی بارها برای مذاکره به سوریه و ترکیه و آمریکا سفر کردند). این جبهه در میان توده ها چنان توهمی نسبت به آقای بوش (پدر) و امپریالیزم ایجاد کرده بود که آنان تا روزهای آخر متوقع بودند که آمریکا به کمک آنان بیاید!

بالاخره، جبهه فوق با چندین سازمان اسلامی، در بیروت، مجلس مشترکی برای حکومت آتی عراق اعلام کردند. با وجود اختلافات ریشه ای و سیاسی با سازمان های شیعیان اسلامی مانند مجلس شورای اعلای اسلامی، سازمان عمل اسلامی و حزب

دعوه اسلامی (سازمان هایی که به درجات مختلف در ارتباط با رژیم ایران بودند)، در مورد شکل حکومت بعدی در عراق، رهبران کُرد با طرفداران رژیم ایران وارد اتحاد شدند تا مشترکاً دست استمداد به سوی امپریالیزم دراز کنند.

از ابتدا مشخص بود که چنین سیاست هایی که توده های کُرد و شیعه را فدای مذاکرات پشت پرده با امپریالیزم و سرمایه داران منطقه می کند محکوم به شکست است. و چنین نیز شد! رهبران کُرد بار دیگر در عمل نشان دادند که نه تنها اعتقاد به مبارزات مستقل توده ها خارج از چارچوب برنامه سرمایه داری و امپریالیزم ندارند که حتا به خواست های ناسیونالیستی خود نیز وفادار نیستند. آنان حتا حاضر نشدند برای یک کردستان مستقل از عراق مبارزه کنند!

### ریشه ها و سابقه محدودیت های رهبری ناسیونالیستی کُرد

مبارزات مردم کُرد در راه احقاق حقوق خود، بطور عینی، همواره با نظام امپریالیستی و دولت سرمایه داری مرکزی (و سرمایه داری داخلی) در تقابل قرار گرفته است. امپریالیزم با تشکیل دولت های قوی در منطقه و استفاده از نفوذ بورژوازی کُرد در درون توده های کُرد، از گسترش جنبش در راه کسب استقلال جلوگیری به عمل آورده است.

پس از جنگ جهانی اول، با تضعیف امپریالیزم در سطح جهانی، اوج گیری جنبش های آزادی بخش ملی در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره، و پیروزی نخستین انقلاب کارگری روسیه... امپریالیزم انگلیس سیاست قبلی خود، معروف به "تفرقه افکن و حکومت کن" را با ایجاد دولت های مرکزی قوی برای سرکوب جنبش ها، جایگزین کرد. کمک به تشکیل دولت های مرکزی در عربستان (خانواده سعود)، عراق (هاشمی ها)، ایران (رضاخان پهلوی)، ترکیه (آتا ترک)... نمایانگر چنین سیاستی بود. هدف این رژیم ها سرکوب هرگونه جنبش های جدایی طلب و استقرار دولت مرکزی قوی بود. سیاست رضاخان در ایران (همانند آتا ترک در



ترکیه) تصاحب زمین های قبیله ای، سکنی دادن اجباری و جلوگیری از مهاجرت فصلی قبایل بود. این اقدامات منجر به مرگ تعداد بیشماری از کُردها (و سایر قبایل) گشت.

بدین ترتیب ملیت کُرد توسط امپریالیزم جهانی میان چهار دولت تقسیم می شود. سرکوب هرگونه اعتراض و حرکت توده ای به وحشیانه ترین شکلی توسط این دولت های مرکزی صورت می گیرد. اما، این تحولات در مناطق مختلف کردستان به یک شکل و سرعت تحقق نیافت. در سال های دهه ۱۹۲۰ (۱۲۹۹) که رژیم های آتاترک و رضاخان مشغول سرکوب جنبش های محلی بودند، دولت عراق هنوز از قدرت کامل برخوردار نبود. در واقع دولت عراق در سه دهه گذشته توانسته بود که به یک دولت قوی مرکزی تبدیل شود.

به هر رو، تلاش های دولت های مرکزی ایران، ترکیه، عراق و سوریه نه تنها به نابودی پایه های عینی مبارزات ملی کُرد نینجامیده، که برعکس، همانطور که واقعه ۱۹۹۱ در عراق نشان داده است، این مبارزات ادامه داشته و در تشدید جنبش و آگاهی ملی و ضدسرمایه داری مردم کُرد نقش مهمی ایفا کرده است.

تقسیم مصنوعی کردستان توسط امپریالیزم، دو اصل تعیین کننده و حائز اهمیت را در کنار یکدیگر قرار داده است. از یکسو، تا زمانی که توده های کُرد موفق به شکستن هر چهار رژیم سرمایه داری (ایران، عراق، سوریه و ترکیه)، در طی مبارزات ضدامپریالیستی خود نشوند، راه حل نهایی در راستای کسب حقوق ملی و تعیین سرنوشت، امکان پذیر نخواهد بود. یعنی برقراری ارتباط سیاسی و همبستگی تشکیلاتی نه تنها با متحدان کُرد در کشورهای مجاور، که ایجاد پیوند با طبقه کارگر عرب، فارس و ترک. و از طرف دیگر، به علت ادغام ناموزون بخش های مختلف کردستان در ساخت اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه داری مزبور، آهنگ رشد مبارزات در هر قسمت می تواند متفاوت باشد. مبارزه می تواند با اوج خود در یک کشور علیرغم فروکش در کشور مجاور ادامه یابد.

در این جا این سؤال مطرح می شود که چرا تاکنون جنبش کرد با استفاده از این ناموزونی ها به پیروزی دست نیافته است؟ علت شکست های گذشته مردم کرد، نه ارتباط به عدم مبارزه پیگیر آنان داشته و نه ربطی به قدرت دولت های مرکزی. علت اصلی کلیه شکست های جنبش کرد را باید در نقش رهبری ناسیونالیستی و خرده بورژوائی مردم کرد جستجو کرد. رهبری بازرانی ها و حزب دمکرات کردستان عراق، که از نیروهای عمده کردستان بوده اند، در زمینه سیاسی و مسائل برنامه ای هرگز از چارچوب محدود ناسیونالیستی/ سرمایه داری فراتر نرفت. رهبری بازرانی ها هیچ گونه کوششی در ترکیب مبارزه برای "خودمختاری" ملی با مبارزه برای حل مسائل اجتماعی توده ها نکرده است. حزب دموکرات هیچ کوششی در ادغام مبارزات توده های کرد در عراق با مبارزات توده های کرد در ایران و ترکیه نکرد. این رهبری برعکس، همواره دست مدد به سوی امپریالیزم و رژیم های سرمایه داری کشورهای مجاور دراز کرده است. این رهبری هرگز درک نکرده و نمی تواند درک کند که رژیم های سرمایه داری و خود امپریالیزم سد اصلی راه "خودمختاری" برای مردم کردستان است. تاریخ مبارزات این رهبری نشان داده است که حل مسائل ملی در کردستان با حفظ یک برنامه بورژوائی (یا دمکراتیک) عملی نیست. مرور تاریخچه این رهبری برای درک مسائل امروز کردستان عراق ضروری است.<sup>۷</sup>

"اتحادیه میهن پرستان کردستان" به رهبری جلال طالبانی نیز، علیرغم اتخاذ مواضع رادیکال و انقلابی (البته تا مقطع سال ۱۹۸۳ که سیاست های خود را تغییر نداده بود)، خود را در چارچوب یک برنامه "دمکراتیک" (یعنی برنامه ائتلاف طبقاتی با بورژوازی کرد که بی شباهت به مواضع آقای عبدالله مهتدی نیست) محبوس کرده و در آن دوره قادر به ارائه یک راه حل ریشه ای نشد.

<sup>۷</sup> رجوع شود به مقاله تاریخچه بحران رهبری کرد.

## انقلاب ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی کردستان

کارگران و زحمتکشان کُرد، برای ایجاد شرایط پیروزی نهایی، باید خود را از چارچوب یک برنامه بورژوائی و دمکراتیک رها کنند. پیروزی نهایی انقلاب کردستان در گرو پیروزی انقلاب در کل منطقه است. شروط اصلی تحقق این پیروزی در نکات زیر نهفته است:

### ۱- مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه داری

تجربه مبارزات ملیت کُرد در چند دهه گذشته اثبات کرده است که حتا شعار "خودمختاری برای کردستان و دمکراسی برای ایران و عراق" بدون سرنگونی کامل ابزار دولت سرمایه داری ایران و عراق امکان پذیر نیست. هرگونه سازش و یا ایجاد توهم در میان زحمتکشان کُرد مبنی بر ادامه مسالمت آمیز حیات سیاسی در کردستان با حضور یک رژیم سرمایه داری مرکزی غیرواقعی و غیرعملی است. شعار سرنگونی سرمایه داری با شعار حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی و استقلال ملی و تشکیل دولت مستقل، گره خورده است.

### ۲- مبارزه علیه رژیم های سرمایه داری منطقه

مهم ترین و اساسی ترین درس شکست های جنبش کُرد، در دوره گذشت، این است که حل مسأله ملی بدون ارتباط مبارزه بخش های مختلف مردم کُرد واقع در دولت های کلیه این کشور امکان پذیر نیست. گرچه سطح مبارزات در کلیه این کشورها موزون و همزمان نیست، اما، وظیفه یک نیروی انقلابی در یکی از این کشورها برقراری ارتباط تنگاتنگ با سایر کُردهای منطقه است. به محض پیروزی موقتی در کردستان عراق می بایستی این پیروزی و امکانات حاصل از آن در خدمت کُردهای ترکیه و ایران و سوریه قرار گرفته شود. کُردهای ایران، ترکیه و سوریه سال هاست که علیه رژیم های خود مبارزه کرده اند. امروز بیش از هر زمان دیگر

رژیم ایران مشغول سرکوب کردها است. همبستگی کردها و مبارزه مشترک آنان برای سرنگونی رژیم های مرکزی خود ضامن پیروزی نهایی مردم کرد در راستای تحقق خواست های آنان است.

اما به جای انجام این امر مهم، رهبران ناسیونالیست و خرده بورژوازی کرد عراق در گذشته مشغول برقراری ارتباط با رژیم ایران شدند. امروز هم در صدر دولت نوین عراق این کار را در کنار رهبری شیعیان ادامه می دهند. همکاری با رژیمی که کارگران و زحمتکشان ایران و بخصوص کردها را بیش از دو دهه سرکوب و مرعوب کرده است. کردهای انقلابی عراق می بایستی شدیداً علیه این گونه ارتباطات ایستادگی کرده و با هم ملیتی های کرد و زحمتکشان فارس همبستگی اعلام می کردند و تا سرحد امکان آنان را در جهت سرنگونی رژیم حاکم بر ایران یاری می رساندند. رژیم های منطقه نهایتاً با یکدیگر کنار آمده و مشترکاً کل زحمتکشان منطقه را سرکوب خواهند کرد.

سوسیالیست های انقلابی عراق باید از هم اکنون در راه ایجاد وحدت با کردهای ایران و ترکیه و سوریه و زحمتکشان فارس، عرب و ترک گام های لازم را بردارند. پیروزی کردهای عراق برای تعیین سرنوشت خود با پیروزی کردهای ایران، ترکیه و سوریه ادغام شده است. انقلاب کردستان یک انقلاب ضد سرمایه داری است و در کل منطقه باید تحقق یابد.

### ۳- مبارزه برای کوتاه کردن دست امپریالیزم از منطقه

جنگ اخیر امپریالیزم آمریکا با رژیم بعث یک بار دیگر ماهیت امپریالیزم را به توده های زحمتکش منطقه نشان داد. امپریالیزم در عمل اثبات کرد که گرچه صدام را کنار گذاشت اما خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری و دستگاه سرکوب کارگران و زحمتکشان نیست. هراس امپریالیزم از مردم مسلح کردستان همواره به مراتب بیشتر از صدام بوده است. از دیدگاه سردمداران کاخ سفید، صدام قابل تأدیب بود و

می توان جایگزین شود، اما مردم کردستان را به سادگی نمی توان به زانو در آورد. به زعم امپریالیزم به زانو درآوردن مردم کُرد از طریق به کنترل درآوردن رهبران آنها عملی است. تقسیم مقام دولتی بین رهبران کُرد در عراق به این منظور صورت گرفته است.

در دوره پیش، رهبران ناسیونالیست کُرد دست همکاری به سوی آمریکا دراز کرده و با سفرهای متعدد به ایالات متحده آمریکا، و ترتیب مذاکرات مخفی با دولت بوش توقع اخذ کمک داشتند! آنان پس از نیم قرن هنوز درک نکرده اند که تقسیم و تجزیه کردستان توسط امپریالیزم صورت گرفته و عمده ترین سد جلوی تحقق "خودمختاری" ملی، خود امپریالیزم است. سوسیالیست های انقلابی کُرد هیچ توهمی به امپریالیزم ندارند و باید برای قطع دست های کل امپریالیست ها و متحدانش (و اسرائیل) از منطقه، مبارزات پیگیر و مستقل خود را آغاز کنند. رهبران ناسیونالیست و رادیکال خُرده بورژوازی کُرد که به نحوی از انحاء در چارچوب برنامه های بورژوائی اسیر شده اند، هرگز از امپریالیزم و رژیم های بورژوازی نمی توانند برش قاطع کنند. امروز هم نشان داده اند که جاه و مقام در درون یک دولت سرمایه داری دست نشانده را به مبارزه ریشه ای برای رهایی مردم خود ترجیح می دهند.

سوسیالیست های انقلابی، برای پایان دادن بر ستم ملی و ایجاد استقلال و وحدت ملی و دولت خود باید متکی بر متحدان خود باشند (کُردهای منطقه و زحمتکشان عرب، فارس و ترک). رهبرانی که توهم را بر سرمایه داران منطقه و امپریالیزم ایجاد می کنند باید کنار گذاشته شوند. همانطور که امپریالیزم در منطقه یاران خود را یافته و متشکل می کند، زحمتکشان و کارگران منطقه خاورمیانه نیز باید از طریق ایجاد یک تشکیلات سیاسی در خاورمیانه (کُردها، فارس ها، عرب ها و ترک های زحمتکش)، دست های امپریالیزم، صهیونیزم و رژیم های سرمایه داری را برای همیشه از خاورمیانه کوتاه کنند. همانطور که تجربه اخیر نشان داد امپریالیزم و

رژیم های سرمایه داری در منطقه، علیرغم اختلافات و "جنگ"ها، با هم علیه زحمتکشان کنار می آیند.

پیروزی نهایی انقلاب در کردستان با انقلاب ضدسرمایه داری و ضد امپریالیستی در منطقه گره خورده است. سوسیالیست های انقلابی کُرد اعتقادی به تجزیه مصنوعی کردستان توسط امپریالیسم ندارند. آنان خواهان مبارزه در راستای سرنگونی کلیه رژیم های سرمایه داری که کردستان میان آنان تقسیم شده است، می باشند. پیش شرط پیروزی نهایی نیز درس گیری از شکست های گذشته است. کلیه مبارزات دوره گذشته مردم کُرد، به ضرورت اتحاد ما بین زحمتکشان کُرد، فارس و عرب و ترک منطقه و ایجاد یک تشکیلات منطقه ای نشانه می زند. مبارزه برای ایجاد یک فدراسیون سوسیالیستی در منطقه، پاسخگویی به بدیل امپریالیستی است.

م. رازی

[Razi@kargar.org](mailto:Razi@kargar.org)

۲۰ اسفند ۱۳۸۳

در باره ی شعار

## «جمهوری دموکراتیک انقلابی»

اشاره ای به برنامه ی سابق «حزب کمونیست ایران»

«حزب کمونیست ایران» (کومله) در مقاله ای تحت عنوان «چرا برنامه ی قدیمی حزب کمونیست را کنار گذاشتیم؟»<sup>۸</sup> نقدی به «برنامه» سابق «حزب» کرده است. نوشته حاوی نکات بسیار مهمی است که مطالعه و بررسی آن برای پیشبرد بحث حول مسایل انقلاب آتی، حائز اهمیت است. در این مقاله البته به کلیه نکات مندرج در آن نمی توانیم بپردازیم<sup>۹</sup>، تنها به مسئله «جمهوری دموکراتیک انقلابی» اشاره کوتاهی می کنیم. زیرا که این مسئله یکی از نکات محوری انقلاب آتی ایران است. امیدواریم که این بحث زمینه را برای تبادل نظرهای بعدی میان طیف «سوسیالیست های انقلابی» (آنان که در گفتار و کردار از انحراف های نظری گذشته

---

<sup>۸</sup> - عبدالله مهتدی «افق سوسیالیسم»، شماره ی ۲، تیر ۷۵

<sup>۹</sup> - در رد نظریات گذشته، در نوشته آمده است که: "... به همین ترتیب تروتسکیزم را هم، بدون اینکه نظرات تروتسکی و یا خط پیروان کنونی وی را مورد یک ارزیابی و نقد مشخص قرا بدهد، یک راست به رویونیسم منتسب می کند. چنین انتسابی، صرفنظر از اینکه خود محل تردید و اشکال دار است، در عین حال هیچ چیزی هم راجع به ماهیت واقعی این جریان نمی گوید و چیزی را روشن نمی کند" (همانجا ص ۱۴). ما از این نقد استقبال کرده و توجه نویسنده مقاله را در مورد نظرگاه های مندرج در «کارگر سوسیالیست»- به ویژه مقاله «استالنیزم و تروتسکیزم» مندرج در شماره ی ۴۱ «کارگر سوسیالیست»- جلب می کنیم.

بریده و همگام با پیشروی کارگری در تدارک ساختن حزب پیشتاز انقلابی اند)  
فراهم آورد.

### رد برنامه ی «حداقل» و تز «جمهوری دموکراتیک»

نویسنده نوشته مذکور به درستی اعلام می کند که از انجام وظایف دموکراتیک توسط «حکومت کارگری»: نباید نتیجه گرفت که این وظایف الزاماً به سر کار آمدن یک نظام اجتماعی و سیاسی دیگر و یک حکومت دیگر (که در برنامه ی قدیمی ما به نام جمهوری دموکراتیک انقلابی خوانده شده است) و یا به تحقق یک مرحله ی دیگر انقلاب، یعنی به اصطلاح مرحله ی انقلاب دموکراتیک... نیاز دارد." (ص ۲۴) به اعتقاد وی "یک حکومت کارگری می تواند بسیاری از وظایف «عقب افتاده» و دموکراتیک... را انجام دهد.(همانجا)

ما تا اینجا با نظریات نویسنده موافقیم. و این گام را خیر مقدم گفته و یک گسست واقعی ای از نظریات سابق «حزب» قلمداد می کنیم. ما نیز با نظر وی موافقیم که نظریات سابق «حزب» از "مفاهیم و ابزارهای فکری «قطب های جهانی رویزیونیسم» متأثر بود" (ص ۲۵)<sup>۱۰</sup>. به اعتقاد ما نیز «دو مرحله ای» قلمداد کردن انقلاب آتی، از زاویه انجام تکالیف انقلابی، نظریه انحرافی ای بیش نیست که ریشه

---

<sup>۱۰</sup> - نظریات نوین حزب کمونیست ایران حائز اهمیت است. زیرا که برای نخستین بار یکی از نیروهای چپ سنتی را در مسیر تداوم نظریات انقلابی قرن اخیر قرار می دهد. بسیاری از سازمان های سنتی یا به همان نظریات انحرافی و بی ارتباط به جنبش کارگری، فرقه گرایانه دو دستی چسبیده اند (مانند اقلیت) و یا مواضع خود را بدون توضیح و نقد به گذشته فرصت طلبانه تغییر داده اند (مانند راه کارگر). چنانچه این نیروها مواضع خود را اصلاح نکنند در انقلاب آتی ایران نقش تعیین کننده نخواهند داشت. از اینرو تجدید نظر حزب کمونیست در برنامه ی سابق مثبت و قابل تقدیر است.



در ترزهای «رویزیونیستی» و استالینیستی دارد. این تنوری ها مسبب اصلی شکست بسیاری از انقلاب های کارگری در قرن اخیر بوده اند<sup>۱۱</sup>.

اما با وجود گسست از نظریات سابق، نویسنده هنوز نکاتی را در ابهام گذاشته است. او به درستی خواهان حذف شعار «جمهوری دموکراتیک انقلابی» از برنامه شده، اما می افزاید که: "طبعاً در عمل ممکن است انقلاب پیروزمند ایران نتواند از آن چه برای یک حکومت کارگری تنها وظایف فوری و اولیه را تشکیل می دهد، فراتر رود و یا حتی فقط بخشی از آنها را، آن هم به شیوه ی ناقص و نیمه کاره، عملی سازد. به همین قیاس می تواند حالت ها و شکل های سیاسی متنوعی ناشی از توازن های متفاوت نیروهای طبقاتی به وجود آید... منجمله امکان دارد که در شرایط معینی... حزب کمونیست تشکیل یک جمهوری انقلابی... برای تسهیل گذار به انقلاب سوسیالیستی تشخیص دهد، چنین شعاری را بدهد و در چنین حکومتی شرکت کند. اما موجود بودن چنین امکانی به آن معنی نیست که باید از قبل و به عنوان یک اصل برنامه ای به ارائه یک نظام اجتماعی و ساختار سیاسی آلترناتیو دیگری ما قبل حکومت کارگری که انجام بخش فوری و مقدماتی وظایف را برعهده دارد پرداخت." (ص ۲۴ تأکید از ماست)؛ و یا در جایی دیگر می گوید: "... دفاع از دموکراسی انقلابی... کاملاً به جاست و نیز اینکه تحت شرایط خاصی ممکن است (و نه الزاماً) از تاکتیک تشکیل حکومتی بر این خواص (جمهوری دموکراتیک انقلابی نامی است که خصلت این حکومت را نشان می دهد و نه اسم یک حکومت خاص در یک دوره ی معین) پشتیبانی کرده و آن را به عنوان سیاست تاکتیکی در آن مقطع درست تشخیص بدهی، هیچ ایرادی ندارد..." (ص ۲۵ تأکید از ماست).

---

<sup>۱۱</sup> - رجوع شود به «انقلابی که به آن خیانت شد» و «بین الملل سوم پس از لنین»، لئون تروتسکی، نشر کارگری سوسیالیستی.

در نتیجه، موضع نویسنده مقاله اینست که تشکیل «جمهوری دموکراتیک انقلابی» به مثابه یک «تاکتیک» و «تحت شرایط خاصی» بلا ایراد است، اما نباید به عنوان یک «حکومت آترناتیو»، «حکومتی که باید به حکم ضرورت های اجتماعی و سیاسی بر سر کار بیاید، مفاد برنامه ی حداقل را اجرا کند و آن وقت جای خود را به حکومت کارگری بدهد» قلمداد شود. ما با این توضیحات توافق کامل نداریم. زیرا که بر این باوریم که همانطور که غده سرطانی را باید از ریشه سوزاند تا شفا حاصل گردد، نظریات استالینی نیز باید از ریشه عمل جراحی گردند، وگرنه مجدداً عود خواهند کرد. استفاده از واژه «جمهوری دموکراتیک انقلابی» به هر مفهوم، در بهترین حالت سردرگمی به بار آورده و در بدترین حالت راه را برای بازگشت به انحراف های سابق باز می گذارد.

برای اثبات نکته فوق مفاهیم خود را از این واژه روشن کرد. برای روشن کردن آن نیز اشاره ای به نظریات لنین ضروری است، زیرا که این واژه ها و نظریات از مواضع وی به عاریت گرفته شده و در ادبیات و برنامه های چپ سنتی اشاعه داده شده اند.

### «جمهوری دموکراتیک»

بکارگیری واژه های «انقلاب دموکراتیک»، «جمهوری دموکراتیک» و غیره از بحث های لنین مربوط به انقلاب روسیه، گرفته شده اند. البته لنین در توصیف انقلاب روسیه از این واژه ها استفاده کرد، اما در وضعیت کنونی ایران «کپی برداری» از این واژه ها بدون تحلیل مشخص از وضعیت کنونی ایران به جا نیست و صرفاً ابهام و ناروشنی در مورد انقلاب آتی ایران دامن می زند.

در سال ۱۹۰۵، از آنجانی که انقلاب آتی روسیه یک انقلاب بورژوایی بود، لنین به این علت آنرا یک «انقلاب دموکراتیک» نامید. اما در سال ۱۹۱۷ با روی کار آمدن دولت بورژوایی، لنین شعار سابق خود را کنار گذاشته و شعار «انقلاب

سوسیالیستی» را طرح کرد. انقلاب پرولتری پیروزمند روسیه نظریات وی را تأیید کرد. منظور وی نیز از استفاده از شعار «دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان» نیز تنها تشکیل یک «حکومت موقت» برای تشکیل مجلس مؤسسان بود و نه یک حکومت دائمی.

به اعتقاد ما استفاده از واژه «جمهوری دموکراتیک» نه تنها در «برنامه»، بلکه توصیف مسایل «تاکتیکی» و «شرایط خاص» نیز باید کنار گذاشته شود، زیرا در ایران ما دارای یک دولت ما قبل از سرمایه داری (مانند تزار در روسیه) نیستیم. دولت ایران یک رژیم سرمایه داری است. چنانچه ما بر این اعتقاد استوار باشیم که انقلاب آتی ایران یک «انقلاب کارگری» است و تکالیف «عقب افتاده» بورژوازی را نیز رهبری طبقه کارگر (و متحدان آن) به اجرا خواهند گذاشت، دیگر بحث بر سر «جمهوری دموکراتیک» بی مورد است. در ایران نه «انقلاب دموکراتیک» ی به وقوع خواهد پذیرفت و نه «جمهوری دموکراتیکی» به مفهوم نئینی کلمه.

چنانچه انقلاب کارگری مکتبی بر رژیم «جمهوری شورایی» ایجاد نگردد، این امر به مفهوم شکست «انقلاب کارگری» و حفظ و تداوم قدرت بورژوازی است. بدیل سومی در کار نخواهد بود! اما نویسنده تلویحاً از شق حکومتی «سومی» صحبت به میان آورده و می گوید که امکان برقراری چیزی با نام «جمهوری انقلابی» برای تسهیل گذار بعدی به انقلاب سوسیالیستی" وجود خواهد داشت و یا اینکه "تحت شرایط خاصی ممکن است" از تاکتیک تشکیل حکومتی با نام «جمهوری دموکراتیک» "پشتیبانی" کرد. تنها ایراد وی به آن اینست که به علت روشن نبودن شکل آن، در «برنامه» نباید آورده شود.

چنانچه منظور وی اینست که «جمهوری انقلابی» و یا «جمهوری دموکراتیک» که قرار است پس از سرنگونی رژیم تشکیل شود، همانا تشکیل دولت کارگری است، چرا بایستی مخالفتی با درج آن در «برنامه» وجود داشته باشد. اگر ماهیت این حکومت با حکومت کارگری متفاوت است، باید روشن و صریح توضیح داده شود. او می گوید

که "جمهوری دموکراتیک انقلابی نامی است که خصلت این حکومت را نشان می دهد و نه اسم یک حکومت خاص در یک دوره ی معین"، سوال ما اینست که خصلت این حکومت چیست؟ و چه تفاوت کیفی ای با حکومت کارگری دارد؟ لازم است توضیح داده شود که منظور از "یک جمهوری مبتنی بر دموکراسی انقلابی" جدا از یک «حکومت کارگری» چیست؟ اگر وی تفاوتی میان این دو حکومت قابل نیست، چه اصراری است که نام دیگری به غیر از «حکومت کارگری» به آن منتسب شود. اما اگر منظور اینست که نیروها و گرایش های «غیرکارگری» نیز در این حکومت سهیم هستند (البته در صورتی که به قول وی "انقلاب پیروزمند نتواند از آن چه یک حکومت کارگری تنها وظایف فوری و اولیه را تشکیل می دهد، فراتر رود و حتی فقط بخشی از آنها را، آن هم به شیوه ی ناقص و نیمه کار، عملی سازد" - ص ۲۴)، چرا که با صراحت گفته نمی شود. چنانچه نیز منظور او اینست که آن یک حکومت «موقت» است (همانند آنچه نئین در ۱۹۰۵ طرح می کرد)، باید تذکر داد که در ایران به چنین حکومت موقتی نیازی نخواهد بود، زیرا که بورژوازی نقداً در صدر قدرت قرار گرفته و سایر نیروهای اجتماعی بورژوا و لایه های بالای خرده بورژوازی نیز در دوران انقلاب (گرچه امروز در اپوزیسیون قرار گرفته اند) به حمایت از دولت بورژوایی کشیده خواهند شد. و چنانچه نیز "انقلاب پیروزمند نتواند از آن چه یک حکومت کارگری تنها وظایف فوری و اولیه را تشکیل می دهد، فراتر رود و حتی فقط بخشی از آنها را، آن هم به شیوه ی ناقص و نیمه کاره عملی سازد"، این مفهوم شکست انقلاب کارگری است. که در آنصورت بورژوازی بدیل حکومتی (دائمی یا موقت) خود را اعمال خواهد کرد (البته به نام دمکراسی و آزادی!). راه سومی وجود ندارد!

## حکومت آتی ایران

نخستین نکته ای که برای بررسی وضعیت ایران و تعیین حکومت آتی باید تأکید شود، اینست که تکالیف دمکراتیک انقلاب در ایران انجام نشده اند<sup>۱۲</sup>. تکالیف دمکراتیک مانند حل مسئله ارضی، مسئله ملی، مسئله دمکراسی و غیره لاینحل باقی مانده اند. لاینحلی این تکالیف به مفهوم بقای مناسبات کهن (مناسبات تولید ما قبل از سرمایه داری) در جامعه است.

دوم، از آنجائی که اقتصاد ایران در بازار امپریالیستی ادغام شده است، اقتصادی «بیمارگونه» و پر تناقض و «عقب افتاده» نگهداشته شده است. در کلیه کشورهای «جهان سوم» (از جمله ایران) این خصوصیات ویژه برقرار است. به علت مبادله ی نابرابر در سطح جهان سرمایه داری، عقب افتادگی در این کشورها باز تولید و حتی تشدید می شود. روال «صنعتی» شدن هرگز در این کشورها تحقق پذیر نخواهد بود. نظام انحصاری بین المللی (به ویژه بانک های بین المللی) سیاست های خود را بر این جوامع تحمیل می کنند. و در نتیجه، در تولید اجتماعی، مناسبات تولیدی سرمایه داری مسلط می گردند.

در ایران نیز، به این علت، وجه تولید سرمایه داری غالب بر جامعه شده است. اما در درون این نظام اقتصادی، مناسبات «سرمایه داری»، «شبه سرمایه داری» و «ماقبل از سرمایه داری» در کنار یکدیگر وجود دارند. به سخن دیگر، وجه تولیدی سرمایه داری «تحمیلی»، در کنار مناسبات کهن همزیستی می کنند. این امر تضاد اصلی نظام سرمایه داری در ایران است.

اما، دخالت سرمایه داری جهانی در ایران از اوائل قرن اخیر (و به ویژه پس از انقلاب سفید) به تغییر ماهیت «دولت» نیز کمک رسانده است. در ایران دولت ما قبل

---

<sup>۱۲</sup> - برای توضیح بیشتر این نکته رجوع شود به مقاله «چند نکته» در باره ی دولت و انقلاب آتی»، م. رازی. «کارگر سوسیالیست»، شماره ی ۴۳، خرداد ۱۳۷۶.

از سرمایه داری «بورژوازی» شد. برخلاف غرب که «بورژوازی» شدن دولت توسط انقلاب های بورژوا دمکراتیک تحقق یافتند، در ایران دولت ما قبل از سرمایه داری از «بالا»، توسط امپریالیزم و به تدریج «بورژوازی» شد.

سوم، براساس متدولوژی مارکسیستی با بورژوازی شدن دولت، دوران انقلاب های بورژوا دمکراتیک نیز سپری شده اند. کلیه تزه های «انقلاب» ها و «جمهوری» های «دموکراتیک»، «خلق» و «نوین» و غیره نامربوط و بی معنا هستند. چنانچه دولت ما قبل از سرمایه داری در مصدر قدرت باشد، می توان حتی با نیروهای فوقانی خرده بورژوازی و لایه هایی از بورژوازی برای سرنگونی آن دولت ها متحد شده و «انقلاب دمکراتیک» یا «جمهوری دمکراتیک» را سازمان داد، زیرا که انقلاب در واقع «انقلاب بورژوازی» است. اما بلافاصله پس از به قدرت رسیدن بورژوازی، به قول نلین انقلاب بایستی تنها با «دهقانان فقیر و کارگران» و «بی وقفه» ادامه یابد و دولت سرمایه داری را سرنگون کند. چنانچه دولت نقداً سرمایه داری باشد (که در ایران چنین است)، صحبت از «جمهوری دمکراتیک» به میان آوردن حتی به شکل «موقتی» (به عنوان حکومت موقت) ناوارد است.

تکالیف بورژوا دمکراتیک را دولت سرمایه داری در ایران نمی تواند حل کند. این تکالیف را دولت کارگری به نحو احسن حل خواهد کرد. در نتیجه از زاویه انتقال قدرت دولتی به طبقه ی بورژوا، نقداً، دوران «انقلاب دمکراتیک» در ایران پایان پذیرفته است. اما از لحاظ حل تکالیف دمکراتیک، وظایف پر دوش حکومت کارگری گذاشته شده است.

چهارم، سرمایه داری ایران نه تنها دچار بحران های ادواری سرمایه داری است، که به علت نحوه ی ادغام در بازار جهانی، دچار بحران ساختاری است. سرمایه داری ایران قادر به رهایی از چارچوب نظام جهانی سرمایه داری نیست. هرگز به تولید وسایل تولیدی و رقابت اقتصادی با کشورهای صنعتی قایل نخواهد آمد.

بدین ترتیب، اضافه بر تکالیف لاینحل انقلاب دمکراتیک، تکالیف ضدسرمایه داری نیز در انقلاب آتی وجود خواهد داشت.

بدون سرنگونی ریشه ای نظام سرمایه داری و مناسبات تولیدی آن، امر رشد نیروهای مولده عملی نخواهد بود. بدون الغای مالکیت خصوصی و بدون اقتصاد با برنامه، صنعتی شدن ایران غیرممکن خواهد بود.

از اینرو جامعه ایران، جامعه ای است با تضادهای مرکب و انقلاب ایران انقلابی است با تکالیف مرکب<sup>۱۳</sup>. برای حل مسئله انقلاب در ایران، باید مجموعه ی این تکالیف انجام گیرند. وگرنه انقلاب به پیروزی نهایی نخواهد رسید.

چنانچه با حضور دولت بورژوایی، تضادهای جامعه کماکان ادامه یابند، دولت دیگری باید جایگزین این دولت شود که قادر به حل تکالیف مرکب انقلاب باشد. این دولت تنها می تواند یک دولت پرولتری باشد. دولتی که در آن قدرت عمده در دست طبقه ی کارگر باشد. تنها چنین دولتی قادر به سرنگونی دولت بورژوایی است. بین سرنگونی دولت بورژوایی و تشکیل این دولت انقلابی نوین، دولتی دیگری وجود نخواهد داشت. یا انقلاب پیروز شده و دولت پرولتری شکل می گیرد، یا دولت بورژوایی به همان شکل (و یا شکل دیگری) در قدرت باقی خواهد ماند. بنابراین انقلاب آتی یک انقلاب کارگری است و انقلاب کارگری آغاز انقلاب سوسیالیستی است.

---

<sup>۱۳</sup> - این نکته ای است که به درستی نویسنده حزب کمونیست در مقاله خود به آن اشاره کرده است. تنها تذکر اینست که تکالیف «دمکراتیک» و «سوسیالیستی» را نباید از هم جدا کرد. حکومت کارگری به هر دو تکالیف در عین حال برخورد می کند (بستگی به انکشاف سرمایه داری در جامعه دارد). در ایران این دو تکلیف، ادغام با یکدیگر انجام خواهد پذیرفت. تقدم و تأخری وجود نخواهد داشت.

پنجم، دولت کارگری آتی بایستی متکی بر یک نظام شورایی باشد. در واقع ارگان‌های مستقیم اعمال قدرت باید شوراهای کارگران و زحمتکشان باشند. حزب انقلابی نمی‌تواند خود را جایگزین شوراها کند. در نتیجه، شعار محوری حکومتی کمونیست‌ها در ایران «جمهوری شورایی» است و نه «جمهوری دموکراتیک انقلابی». متحدان کارگران نیز دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا هستند.

### «حکومت موقت» و مجلس مؤسسان

یکی از اشتباهات رایج چپ سنتی برای تعیین حکومت آتی، الگوبرداری از وضعیت پیشا انقلابی روسیه است. نظر بلشویک‌ها تا سرنگونی تزار و تشکیل حکومت بورژوائی (کرنسکی) این بود که انقلاب روسیه یک انقلاب بورژوائی است، اما خود بورژوازی قادر به حل تکالیف بورژوا دموکراتیک نیست. بنابراین برای حل رادیکال مسائل انقلاب بورژوائی، بایستی در ابتدا حکومت موقتی به نام «دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان» ایجاد گردد تا تشکیل یک مجلس مؤسسان براساس آراء واقعاً همگانی، مستقیم، مخفی، و متکی بر حق رأی مساوی را تضمین کند. یعنی حکومت موقتی برای «تضمین آزادی کامل و واقعی در دوره انتخابات<sup>۱۴</sup>» تفاوت منشویک‌ها و بلشویک‌ها نیز در همین نظریه نهفته بود. منظور منشویک‌ها از «انقلاب بورژوائی» آتی روسیه این بود که کمونیست‌ها باید به دنبال بورژوازی افتاده و «جناح چپ» آن را بوجود آورند، در صورتی که نظر بلشویک‌ها از «انقلاب بورژوائی» این بود باید بر گردن بورژوازی بی‌اراده افساری انداخت و آنرا در انقلاب بورژوائی اش هدایت کرد و سپس آنرا خفه کرد! (با کمک انقلاب‌های سوسیالیستی در اروپا و وحدت با دهقانان فقیر).

<sup>۱۴</sup> - «دیکتاتوری انقلابی و دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان»، مجموعه آثار به زبان انگلیسی، جلد ۸، ص ۲۹۳.



اما پس از به قدرت رسیدن بورژوازی (دولت کرنسکی) نئین به محض ورود به روسیه در «تزه‌های آوریل» معروف خود شعار سابق را رها کرده و خواهان «انقلاب سوسیالیستی» شد. او اعلام کرد که «نمایندگان شوراهای کارگران تنها حکومت انقلابی ممکن است»، اهداف آن نیز روشن بودند: «نه یک جمهوری پارلمانی-بازگشت به این شکل از حکومت، از حکومت شورایی یک گام به عقب است. بلکه جمهوری شورایی نمایندگان کارگران، دهقانان فقیر و دهقانان در کل کشور، از پائین به بالا.<sup>۱۵</sup>» نئین بر این اعتقاد بود که با حضور دولت بورژوایی و با داشتن اکثریت آراء میان شوراهای دیگر «مرحله ی دمکراتیک» انقلاب سپری شده است و تسخیر قدرت برای «انقلاب سوسیالیستی» در دستور روز قرار گرفته است.

از دیدگاه نئین، در جامعه «قدرت دوگانه» بر قرار بود. از یک سو قدرت «حکومت موقت» (دیکتاتوری بورژوایی) و از سوی دیگر قدرت شورایی (دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان). در چنین وضعیتی او اذعان داشت که «انقلاب بورژوایی یا بورژوا دمکراتیک خاتمه یافته است»، گرچه وظایف بورژوا دمکراتیک هنوز تحقق نیافته است. او گفت که «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان به ثمر رسید<sup>۱۶</sup>» بنابراین به اعتقاد نئین با به قدرت رسیدن بورژوازی، شعار «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان» نیز باید کنار گذاشته شود. در «کنفرانس آوریل» شعار «تمام قدرت به شوراها» به جای شعار سابق، با اکثریت آراء، برگزیده شد.

الگوپرداری از این واژه ها و بکارگیری آن در انقلاب آتی ایران محققاً بی ارتباط به واقعیت است. در ایران یک دولت بورژوا در قدرت است و تنها بدیل انقلابی همان دیکتاتوری پرولتاریا است.

شعار حکومتی کمونیست ها نیز تنها «حکومت شورایی» است. مرحله ای (دمکراتیک یا غیردمکراتیک) در میان نخواهد بود. هر مرحله ای به غیر از تشکیل

<sup>۱۵</sup> - به نقل از «از فوریه به اکتبر». انقلاب بلشویکی، ای اچ کار، جلد ۱، ص ۹۱.

<sup>۱۶</sup> - همانجا، ص ۹۱.

حکومت شورایی متکی بر کارگران و دهقانان فقیر، حکومتی است از نوع بورژوایی آن.

آیا این موضع به این مفهوم است که در صورت نبود امکان برقراری «حکومت شورایی» پس از سرنگونی، باید «فرقه گرایانه» چشم های خود را بر هر بدیلی بست<sup>۱۷</sup>. مسلماً خیر! در صورت عدم توفیق تشکیل «حکومت شورایی» و تحمیل یک حکومت غیرکارگری، مبارزه برای تشکیل «مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی» در دستور کار قرار می گیرد. البته باید تذکر داد که هدف کمونیست ها به تهایبی تشکیل مجلس مؤسسان نیست<sup>۱۸</sup>. لنین زمانی مجلس مؤسسان را طرح کرد که حکومت ما قبل از سرمایه داری (تزار) بر قدرت بود و تشکیل مجلس مؤسسان می توانست یک حکومت موقت را، پس از سرنگونی، برای تشکیل دولت کارگری آماده کند. از آنجایی که تشکیل آن در برنامه ی بلشویک ها آمده بود به تشکیل آن مبادرت کردند. اما در عمل، این مجلس در مقابل شوراها قرار گرفت و منحل اعلام شد<sup>۱۹</sup>. اما در ایران از آنجایی که بایستی حکومت شورایی تشکیل گردد، طرح چنین

---

<sup>۱۷</sup> - چنین نظر فرقه گرایانه ای را «اقلیت» دارد. رجوع شود به مقاله ی آذر برزین.

«کارگر سوسیالیست» شماره ی ۳۵، خرداد ۱۳۷۵.

<sup>۱۸</sup> - نظریات برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ به ویژه «راه کارگر» در باره ی مجلس مؤسسان نادرست است. آنها تشکیل آنرا به مثابه یک فاز ضروری می بینند. رجوع شود به منبع ۱۰.

<sup>۱۹</sup> - صحت و سقم انحلال مجلس مؤسسان از حوصله این مقاله خارج است، اما به اعتقاد ما با تشکیل یک حکومت کارگری دیگر نیازی به مجلس مؤسسان نیست. مجلس مؤسسان عالی ترین و دموکراتیک ترین شکل مجلس بورژوایی (اقلیت جامعه) است. در صورتی که «جمهوری شورایی» دموکراسی کارگری (اکثریت مردم) و در نتیجه عالی تر از هر مجلس بورژوایی است. بلشویک ها اصولاً نمی بایست چنین مجلسی را پس از تسخیر قدرت فرا می خواندند.

شعارهایی (مانند تشکیل مجلس مؤسسان و حکومت موقت انقلابی و غیره) کارایی خود را از دست می دهند.

اما اگر کارگران و دهقانان فقیر قادر به تشکیل حکومت شورایی نشدند چه؟ اگر حکومت دیگری (بورژوایی، اما دمکراتیک!) تشکیل شد، آیا کمونیست ها می توانند در آن شرکت کنند؟ در آن زمان آیا طرح شعار تأسیس مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی اصولی است؟<sup>۲۰</sup>

به اعتقاد ما پس از سرنگونی رژیم، چنانچه حکومت شورایی (کارگران و دهقانان فقیر) به علت عدم آمادگی شوراها کارگری و یا عدم وجود یک حزب پیشتاز انقلابی سراسری به مثابه سازمانده جنبش کارگری، شکل نگیرد، کمونیست ها در هیچ حکومتی دیگری (که محققاً بورژوایی خواهد بود- حتی دمکراتیک ترین آن) شرکت نباید کنند. اما، در عین حال در این مقطع (و تنها در این مقطع که حکومت شورایی توفیق حاصل نکرده است)، ما خواهان تشکیل «مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی» (نه مجلس مؤسسان به مفهوم پارلمان عادی بورژوایی) خواهیم شد. ما خواهان مجلس مؤسسانی که هیچ ارگان و سازمان و فردی را بالای سر خود نپذیرفته و توسط نیروهای مسلح توده ای نظارت شده و توسط نمایندگان واقعی مردم با رأی مستقیم، همگانی، مخفی و آزاد تشکیل می گردد، هستیم، که کار خود را در راستای تدارک تشکیل یک حکومت انقلابی (کارگری و دهقانی) آغاز کند. تا تشکیل حکومت کارگری، نمایندگان کارگران و دهقانان فقیر بطور مستقل در این مجلس شرکت خواهند کرد. چنین مجلسی «حکومت» نیست، که تنها «مؤسسه» ای است برای تشکیل حکومت کارگری آتی. شرکت در چنین مجلسی با شرکت در حکومت بورژوایی متفاوت است. کمونیست ها هرگز در حکومت بورژوایی شرکت نمی کنند.

۱ تیر ۱۳۷۶

<sup>۲۰</sup> - متأسفانه نوشته «حزب کمونیست» به هیچ یک از این سؤال ها پاسخی نمی دهد. امیدواریم این بحث انگیزه ای شود که نظریات «حزب» بیشتر شکافته شود.

## مسئله حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

نقدی بر نظریات «حزب کمونیست کارگری ایران»

"«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» نه فقط یک اصل قابل تعمیم کمونیستی نیست، نه فقط لزوماً آزادیخواهانه نیست، بلکه به معنی دقیق کلمه خرافی و غیرقابل فهم است"<sup>۲۱</sup>.

«انترناسیونال»

یکی از «نوآوری»های «حزب کمونیست کارگری»، زیر سوال بردن شعار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» است. به اعتقاد نظریه پرداز «حزب کمونیست کارگری ایران» این فرمول، که در گذشته در «برنامه» این حزب گنجانده شده بود، نمی تواند "با این شکل... در برنامه حزب کمونیست کارگری جای بگیرد". چرا؟ زیرا که، "کشور جدید می تواند ارتجاعی تر، نابرابرتر، سرکوبگر و مردم آن می توانند بی حقوق تر و مسترصل تر از قیل، از آب در بیاید".

هم چنین، در قیاس به "دوران لنین"... "دوران ما دوران کاملاً متفاوتی است" و "روشی که ما دامنه شمول این فرمول را تعریف می کنیم با روش مارکس و لنین هر دو تفاوت دارد".

---

<sup>۲۱</sup> - «ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری»، نوشته «منصور حکمت»، انترناسیونال، شماره ی ۱۶، آذر ۱۳۷۳. سایر نقل قول ها از شماره های ۱۱، ۱۲ و ۱۳ انترناسیونال است.

"تا قبل از فروپاشی بلوک شرق هیچ روند فراگیر و یا تعیین کننده ملت سازی در سطح جهانی و یا در مقیاس منطقه ای در جریان نبود... برخلاف دوران مارکس و لنین، ملت سازی امروز... ربطی به جلو رفتن مادی تاریخ در هیچ جهت مثبتی ندارند. نوک تیز این ناسیونالیسم مستقیماً علیه کارگر و کمونیسم و حتی رفرم و لیبرالیسم است. تکرار ساده فرمول لنین در قبال استقلال مستعمرات... جواب امروز نیست."

"مسئله حق تعیین سرنوشت به عنوان یک اصل کمونیستی از یکسو و قبول مشروط آن به عنوان یک اجبار تاکتیکی تحت شرایط معین، این بنظر من نقطه عزیمت یک موضع اصولی کمونیستی است."

"در مورد ایران بطور مشخص، مساله کُرد یک مسئله مفتوح و مطرح است. مسئله لر یا مساله آذری یا هر هویت ملی دیگری که می تواند در این یا آن مقطع علم بشود، امروز در سطح مساله کُرد در ایران یا منطقه مطرح نیست. ما فرمولی مبنی بر حق «ملل» در کشور «کثیرالمله» ایران در «تعیین سرنوشت خویش»، نداریم. شعار روشنی در قبال مساله کُرد داریم: برسمیت شناسی حق جدایی مردم کردستان و تشکیل دولت مستقل."

بنابراین، به اعتقاد نظریه پرداز «حزب»:

۱- شعار «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، باید از برنامه کمونیست ها حذف شود. زیرا که ممکن است دولت مستقل آتی ارتجاعی تر از دولت قبلی از آب در بیاید.

۲- وضعیت جهانی با دوران لنین تغییر کرده و چنین شعاری، مگر در موارد استثنایی به عنوان یک "اجبار تاکتیکی" و یا "عقب نشینی"، کارآیی خود را از دست داده است.

۳- در ایران این "اجبار تاکتیکی" تنها در مورد مردم کُرد صادق است. آنها «حق» تشکیل دولت مستقل خود را دارند و سایرین فاقد این حق هستند.

## دمکراسی یک اصل کمونیستی

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، برخلاف اعتقاد نظریه پرداز «حزب»، یک حق دمکراتیک است. مانند حق بیان، مطبوعات، تجمع، تشکیلات، سقط جنین و غیره. متمایز کردن «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» با سایر حقوق دمکراتیک توسط او، صرفاً یک اشتباه نیست که برخوردی است آگاهانه برای مخدوش کردن حق ملل ستمدیده.

زمانی که کمونیست ها از «حق بیان» صحبت به میان می آورند، منظور حق بیان برای همه است (و نه صرفاً برای طرفداران دمکراسی). وقتی که ما دفاع از «حق سقط جنین» برای زنان را تبلیغ می کنیم، منظورمان دفاع از این حق برای کلیه زنان است (حتی یک زن حزب الله ای). وقتی که ما از «حق مطبوعات» صحبت می کنیم، منظورمان حق نگارش برای کلیه نویسندگان است (حتی نویسندگان بورژوا). زمانی که ما خواهان لغو «حکم اعدام» هستیم، این به مفهوم لغو حکم اعدام برای همه است (حتی آدم کشان).

دفاع از حق دمکراتیک مشروط به این یا آن عامل اصولی یا غیراصولی نمی تواند باشد. وگرنه استنهاها می توانند خود به تدریج «اصل» را مورد سؤال قرار دهند. به همین ترتیب زمانی که «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» مطرح می گردد، مسئله را نمی توان به ماهیت دولتی که ملت خاصی خواهان انتخاب آن است، مربوط کرد. اینکه دولت مستقل مثلاً خلق کرد، یک دولت بورژوایی است<sup>۲۲</sup>، مربوط به کسی

---

<sup>۲۲</sup> - نظریه پرداز می گوید که دولت آتی ملل ستمدیده ممکن است "بدتر" از رژیم حاکم باشد. آیا دولتی "بدتر" از دولت عراق، یا ایران و یا اسرائیل در تاریخ مشاهده شده است؟ حتی یک رژیم ناسیونال بورژوا نمی تواند مرتجع تر از این رژیم ها باشد. البته در موردی استثنایی لندن با طرح دولت ویژه ای (دولت یهود) مخالفت کرد. اما، از این موضع نمی توان اصل ابدی ساخت.

غیرخود آن ملت نیست. کمونیست‌ها باید از این «حق دمکراتیک» (مانند هر حق دمکراتیک دیگر) دفاع کرده، و نه برای ملل ستم‌دیده تعیین تکلیف کنند. مبارزه برای تشکیل یک حکومت کارگری به جای یک دولت بورژوازی، از وظایف کمونیست‌های آن ملل ستم‌دیده است.

اما، نظریه پرداز اعلام می‌دارد که این فرمول نه یک «حق» است و نه یک «حق دمکراتیک»، بلکه تنها یک «تاکتیک اجباری» و یا «عقب‌نشینی» است، زیرا که لنین این حق را به «حق طلاق» تشبیه کرده است. یعنی حقی که کمونیست‌ها آنرا تبلیغ و توصیه نکرده، اما در صورت بروز از آن دفاع می‌کنند.

نخست اینکه، حق طلاق نیز مانند سایر حقوق یک حق دمکراتیک است. اینکه تا چه حدی مورد توصیه یا عدم توصیه کمونیست‌ها قرار گیرد، بستگی به وضعیت مشخص دارد. برای نمونه چنانچه زنی مورد ضرب و شتم روزانه شوهرش قرار بگیرد، وظیفه یک شخص ثالث بی‌غرض اینست که مسئله «طلاق» را، حتی اگر از طرف زن طرح نشده باشد، تبلیغ و توصیه کند. همانطور اگر کُردها در عراق و یا ایران مورد حمله‌ی نظامی روزانه رژیم‌های ارتجاعی عراق و ایران قرار گیرند، نقش کمونیست‌ها نه تنها تبلیغ، که مبارزه برای حق جدای تا سر حد تشکیل یک دولت مستقل برای مردم کُرده است. حتی اگر رهبری این جنبش‌ها "ارتجاعی تر، نابرابرتر... از قبل از آب در بیاید!"

عکس این هم صادق است. اگر در یک جامعه بورژوازی حق بیان، که یک حق دمکراتیک است، رعایت شود، کمونیست‌ها نیازی به تبلیغ آن شعار را نخواهند داشت. اما، عدم تبلیغ یک حق دمکراتیک به این مفهوم نباید قلمداد شود که این حق دیگر «کهنه» شده باید از برنامه کمونیست‌ها حذف گردد. کلیه حقوق دمکراتیک زمانی از برنامه کمونیست‌ها حذف می‌گردد که «دمکراسی کارگری» در جامعه غالب شده باشد، یعنی انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر در سطح جهانی به پیروزی رسیده باشد و ساختن سوسیالیسم آغاز شده باشد تحت سلطه بورژوازی هر

لحظه امکان باز پس گرفتن تک تک حقوق دمکراتیک وجود داشته و خواهد داشت، حتی در پیشرفته ترین کشورهای غربی.

«حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» نیز از این قاعده عمومی مستثنی نیست. این شعار نه تنها یک حق دمکراتیک (به مفهوم عام کلمه) که، در وضعیت کنونی منطقه، بخش مهمی از برنامه انتقالی کمونیست هاست. این یک مطالبه انتقالی است به این علت که رژیم های سرمایه داری ضدانقلابی منطقه (مانند ایران، عراق، ترکیه و سوریه) با تحقق این مطالبه خود را در معرض سرنگونی کامل قرار داده و هرگز به چنین خواستی تن نمی دهند.

از این زوایه جایگاه این شعارها در برنامه کمونیست ها است. اضافه بر اینها ستم ملی ریشه طبقاتی دارد و این مطالبه در محور مبارزه طبقاتی نیز قرار دارد.

### نظریات لنین و تز «اجبار تاکتیکی»

نظریه پرداز کوشش کرده است که، هم نظریه خود را در انطباق "کامل" با "متد" بحث های لنین جلوه دهد، و هم به علت ظاهراً «تفاوت» دوران، بحث های متفاوت و نوینی ارائه دهد.

او صرفاً بخشی از موضع لنین برای طرح تز انحرافی «اجبار تاکتیکی» و یا «عقب نشینی»، استفاده (یا بهتر است بگوییم سوء استفاده) کرده است.

از دیدگاه لنین حق ملل ستمدیده در تعیین سرنوشت خویش، حقی است پامال نشدنی و دفاع از آن وظیفه تاریخی حزب انقلابی طبقه ی کارگر برای یک دوران طولانی- تا تحقق دمکراسی کارگری و ساختن نهایی سوسیالیزم- است. در نتیجه این بحث پراهمیت در سال های ۱۹۰۳، ۱۹۱۳، ۱۹۱۴ و ۱۹۱۶ بطور پیگیر توسط لنین علیه مخالفان صورت گرفت<sup>۲۳</sup>.

<sup>۲۳</sup> - رجوع شود به «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، ۱۹۱۴، منتخب آثار به زبان انگلیسی، جلد ۲۰، ص ۳۹۳ و یا آثار منتخبه، ترجمه فارسی، چاپ مسکو، ص ۳۶۷؛ تزهای



جنبه ای از بحث لنین که مورد استفاده نظریه پرداز قرار گرفته این است که دفاع کمونیست ها از حق ملت ستمدیده به معنای تبلیغ جدایی و استقلال هر ملتی نیست. لنین نوشت که: "باید به صراحت گفت آری ما هوادار جدا شدن فلان ملت معین هستیم نه طرفدار حق جدا شدن همه و هرگونه ملیتی". از همین یک جمله نظریه پرداز تز «اجبار تاکتیکی» را استنتاج کرده است. به سخن دیگر، به زعم ایشان دیدگاه لنین در مورد «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» صرفاً یک «تاکتیک» و آن هم یک «اجبار تاکتیکی» برای مبارزه با ناسیونالیزم ملت ستمدیده است. و همین تاکتیک نیز امروز دیگر در همه جا کارایی نداشته، پس باید از برنامه کمونیست ها حذف گردد!

چنین تفسیری از نظریات لنین با انگیزه واقعی او مغایرت دارد.

اول، یک نکته اساسی را نظریه پرداز در مورد بحث های لنین نادیده می گیرد و آن هم نقش همبستگی و اتحاد پرولتاریا ملت ستمگر و کارگران و دهقانان ملت ستمدیده، در ارتباط با طرح این شعار، است. از دیدگاه لنین مبارزه پیشروان انقلابی بر سر حق ملت ستمدیده بیش از هر چیز بسیج کارگری ملت ستمگر را ایجاب می کند. همزمان با طرح چنین شعاری کارگران ملت ستمگر باید بیاموزند که پیروزی ملت ستمدیده پیروزی خود آنهاست. آنان آنچه را که کارل مارکس به کارگران انگلستان در مورد آزادی مردم ایرلند گفت در سرلوحه خود قرار می دهند: «تا ایرلند در زنجیر است، کارگران انگلستان آزاد نخواهند شد»!

در نتیجه مبارزه برای «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، یک تاکتیک موقت صرف برای افشای ناسیونالیزم نیست که یک استراتژی مؤثر برای مبارزات ضد سرمایه داری کارگران ملل ستمگر علیه دولت خود آنها نیز هست.

---

«انقلاب سوسیالیستی و حق ملل در تعیین سرنوشت»، فوریه ۱۹۱۶، جلد ۲۲، ص ۱۴۳؛ بحث در باره ی «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»- جمع بندی، ژوئیه ۱۹۱۶، جلد ۲۲، ص ۳۲۰. نقل قول ها در این نوشته از این مقالات آورده شده اند.

ضمن این که، کمونیست ها برای تحقق این شعار باید مبارزه راسخی با کلیه توهامات شوونیستی و افراطی گرایش های بورژوا و خرده بورژوا تحت عنوان «تجزیه طلبی» را به پیش برند.

دوم، برخلاف برداشت نظریه پرداز، بحث های لنین در مورد این شعار، موقتی و لحظه ای و یا برای دوره معینی نبوده است، بلشویک ها تحقق این شعار را نه تنها برای دوره ما قبل از سرنگونی تزار، که برای دوره انقلاب سوسیالیستی و حتی پس از آن طرح ریزی کرده بودند، زیرا که این فرمول را یک «اصل» و «استراتژی» می پنداشتند و نه یک «اجبار تاکتیکی» و «عقب نشینی». خود انقلاب روسیه در گرو مبارزه برای حق ملل بر تعیین سرنوشت خود بود. اتحاد ملت های تحت ستم با پرولتاریای روسیه تنها راه سرنگونی تزار و برقراری حکومت کارگری بود، و این عملی نبود مگر با به رسمیت شناختن حق دمکراتیک ملیت های تحت ستم.

لنین در مورد این فرمول و انقلاب سوسیالیستی می گوید:

"سوسیالیزم پیروزمند بایستی ضرورتاً دمکراسی کامل را برقرار کند. در نتیجه، نه تنها باید مساوات کامل ملل را تحقق دهد، بلکه باید حق ملل ستمدیده را در تعیین سرنوشت خویش، یعنی حق جدایی کامل و آزاد سیاسی آنها، را به رسمیت بشناسد."  
"انقلاب سوسیالیستی شاید تنها با شعله ور شدن اعتصاب های عظیم، تظاهرات خیابانی، قیام نظامی... آغاز نشود... (آن هم چنین) می تواند در ارتباط با فراندم پیرامون جدایی ملل ستمدیده آغاز شود."

سؤال ما از نظریه پرداز این است که کجای این نقل قول ها حکایت از اجباری و موقتی بودن طرح این فرمول را می دهد؟ بحث لنین در اینجا مربوط به دوره تزار نیست، که تأکید وی بر سر چگونگی تکامل انقلاب سوسیالیستی در روسیه است. لنین انقلاب سوسیالیستی را مرتبط به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش می کند.

او از این هم فراتر می رود (مطلبی که نظریه پرداز یا آن را نادیده گرفته و یا به آن توجه نکرده است). لنین در مقابل سوسیال دمکرات های لهستانی که لزوم «حق ملل

در تعیین سرنوشت خویش» را، پس از انقلاب سوسیالیستی نفی می کردند، اظهار کرد که: "ما قویاً تأکید کرده ایم که عدم پذیرش اجرای تعیین حق سرنوشت برای ملل تحت نظام سوسیالیستی، خیانتی است به سوسیالیزم..."

"این درست است که تحت سلطه سرمایه داری الغای ستم ملی (یا هرگونه ستم سیاسی) غیرممکن است. زیرا تحقق این امر لزوم الغای طبقات، یعنی معرفی سوسیالیزم، را طلب می کند. اما، سوسیالیزم گرچه متکی به اقتصاد است، نمی تواند صرفاً به اقتصاد (خاص) تقلیل یابد. تولید سوسیالیستی به مثابه اساس بنیادین، برای الغای ستم ملی ضروری است. اما، این اساس بنیادین باید همراه با یک دولت سازمان یافته دمکراتیک تحقق یابد؛ با یک ارتش دمکراتیک. پرولتاریا، با انتقال نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی امکان الغای ستم ملی را ایجاد می کند. این امکان «فقط»- «فقط» زمانی به واقعیت تبدیل می شود که دمکراسی کامل در تمام سطوح، که شامل برکناری مرزهای دولتی نیز هست، بوجود آید. این امر با «رضایت» مردم که شامل آزادی کامل جدایی می شود، باید انجام گیرد. این به نوبه خود زمینه برای لغو عملی حتی کوچکترین اصطکاک های ملی و بی اعتمادی های جزئی ملی، را فراهم می آورد. این امر همچنین، به تجمع و وحدت ملل که همراه با/ضمنالاً تدریجی دولت، کامل می شود، سرعت می بخشد. این تئوری مارکسیستی است، تئوری ای که دوستان لهستانی به اشتباه از آن فاصله گرفته اند."

در نتیجه، لنین مسئله «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را «فقط» و «فقط»! زمانی تحقق یافته می داند که دمکراسی کامل در تمام سطوح بوجود آمده باشد. تا آن زمان این مسئله کماکان باقی است و در برنامه کمونیست های راستین باید وجود داشته باشد.

اما، نظریه پرداز «حزب» نه تنها درک صحیحی از مفهوم این فرمول ندارد که مجبور شده برای اثبات نظریات اشتباه خود، نظریات لنین را نیز تحریف کند. البته ساده ترین (و صادقانه ترین) روش این می بود که نظریه پرداز بجای اصرار بر سر

این که «متد» وی در «سنت» نظریات لنین است، اعلام کند که از بنیاد مخالف نظریات لنین است، زیرا که هیچ وجه اشتراکی بین ادعاهای نظریه پرداز با مواضع لنین وجود ندارد. بدین ترتیب محبوبیتی بیشتری نیز در میان طیف «سفید» پیدا می کرد!

تغییر وضعیت جهانی نیز ربط مستقیمی به تحقق این فرمول ندارد. به قول لنین تنها زمانی این فرمول اهمیت خود را از دست می دهد که نه تنها انقلاب سوسیالیستی که ساختن جامعه ی سوسیالیستی آغاز شده باشد و دولت شروع به «اضمحلال تدریجی» کرده باشد. محققاً فروپاشی شوروی و جنگ های قومی و ملی در «بوسنی» و «چچن» لزوم حذف این فرمول از برنامه کمونیست ها و عدم ضرورت دفاع از آن را ایجاب نمی کند. این فرمول از این زاویه نیز جایش در برنامه کمونیست ها است.

### ملیت های تحت ستم در ایران

موضع نظریه پرداز در مورد ایران این است که: "مسأله کُرد یک مسأله مفتوح و مطرح است. مسأله لر<sup>۲۴</sup> یا مسأله آذری یا هر هویت ملی دیگری که می تواند در این یا آن مقطع علم<sup>۲۵</sup> بشود، امروز در سطح مسأله کُرد در ایران یا منطقه مطرح نیست. ما فرمولی مبنی بر حق «ملل» در کشور «کثیرالمله» ایران در «تعیین سرنوشت خویش»، نداریم."

اول، در کشور «کثیر الملّه» ایران ملل مختلف با فرهنگ و تاریخ و زبان مشترک وجود دارند که حق دمکراتیک آنها توسط کمونیست های راستین باید برسمیت

---

<sup>۲۴</sup> - تا آنجایی که ما اطلاع داریم لر ها خود را کُرد دانسته و بعنوان یک ملت جداگانه خود را نمی شناسند.

<sup>۲۵</sup> - این لحن از طرح مسأله ملی نه تنها غیرواقعی است بلکه توهین آمیز نسبت به سایر ملل ستمدیده غیرفارس است.

شناخته شود. اینکه «حزب» فرمولی برای این ملل ندارد، مربوط به ارزیابی غیرواقعی آن از وضعیت ایران است و نه طرح نبودن مسئله.

دوم، برخلاف اعتقاد نظریه پرداز، تجربه انقلاب اخیر نشان داد که این جنبش ها در "این یا آن" مقطع "علم" نمی شوند، بلکه حرکت های مترقی مشخصی هستند که در ارتباط با مبارزه برای دموکراسی در ایران در دوره انقلاب وارد صحنه ی مبارزاتی می شوند. حتی چنانچه سابقه و تجربه مبارزاتی ای در گذشته از خود نشان نداده باشند.

برای نمونه اعراب جنوب ایران که تحت سلطه نظام شاهنشاهی مورد سرکوبی شدید ملی و فرهنگی قرار داشتند، در هفته های نخست انقلاب در شهرهای خرمشهر، اهواز، آبادان، سوسنگرد، شادگان و شوش... دست به تظاهرات زده و خواهان برسمیت شناخته شدن حقوق خود شدند. مطالبات آنها از قرار زیر بود:

"برسمیت شناختن زبان عربی به عنوان زبان اول برای هموطنان عرب زبان ایران و آموزش آن در کلیه مراحل تحصیلی، آزادی بیان و نشر کتاب و روزنامه عربی، مشارکت در مجلس مؤسسان، تشکیل مجلس عربی در خوزستان برای تصویب قوانین محلی..."(اطلاعات، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷).

هم چنین در اوایل انقلاب، مردم ترکمن در شهرهای مختلف دست به تظاهرات، اعتصاب ها و راهپیمایی های متعددی زدند. از اولین قدم ترکمن ها تغییر نام «بندرشاه» به «بندر ترکمن» بود. و در طی انقلاب مبارزات ملموسی علیه رژیم ایران سازمان دادند.

مردم عرب و ترکمن، برخلاف مردم کُرد مبارزه چشم گیری در دوره شاه نداشتند، زیرا که آنها به شدیدترین وجهی سرکوب شده بودند. اما در آغاز انقلاب هزارها نفر از آنان با مطالبات مشخص در دفاع از حقوق دموکراتیک شان حول مسئله ملی دست به مبارزه زدند."

سؤال ما از نظریه پرداز این است که چنانچه در انقلاب آتی نیز اعراب، ترکمن ها، آذری ها و بلوچ ها خواهان حق دمکراتیک خود از جمله تشکیل مجلس و یا تشکیل دولت مستقل شوند، موضع او چه خواهد بود؟ دو راه بیشتر وجود ندارد: یا سرکوب آنان تحت عنوان «تجزیه طلبان»، همانند موضع ارتجاعی راستگرایان، و یا دفاع و مبارزه برای کسب حقوق آنان و پیوند این ملل تحت ستم با کارگران ایران، راه سومی وجود ندارد. سکوت در مقابل این وقایع محتمل به مفهوم تأیید سرکوب آنان است.

آیا چنانچه «کمونیسم کارگری» در حکومت قرار گیرد، حق این ملل را در تعیین سرنوشت خویش به رسمیت خواهد شناخت یا خیر؟ چنانچه پاسخ مثبت باشد، «حزب» موظف است این «بند» را از هم اکنون در سرنوشت برنامه خود جای دهد. اگر پاسخ منفی است، ملل تحت ستم (و همچنین هر انقلابی) وجه تمایزی بین مواضع سلطنت طلبان و آنان قایل نخواهند بود.

موضع کمونیست ها راستین اینست که این شعار برای تمام ملل ایران که خواهان تعیین سرنوشت خویش (تا سر حد جدایی و تشکیل دولت مستقل) هستند، نه تنها باید در سرنوشت برنامه آنها قرار گیرد، که مبارزه جدی برای تحقق آن انجام گیرد. تنها از طریق دفاع پیگیر از این حق دمکراتیک است که راه برای وحدت زحمتکشان و کارگران ایران در راستای سرنگونی رژیم سرمایه داری هموار می شود. تنوری «نوین» نظریه پرداز «حزب»، تفرقه و شکست انقلاب آتی ایران را تضمین کرده و تنها بدرد رضایت خاطر سلطنت طلبان و گرایش های راستگرا می خورد و بس!

### مسئله ملی در کردستان

ظاهراً نظریه پرداز «حزب» تنها با حق<sup>۲۶</sup> ملت کرد در تعیین سرنوشت خویش توافق دارد. علت این موضع گیری را ایشان روشن نکرده است. بهتر بود که وجه

---

<sup>۲۶</sup> - البته با رد «لیست استالین»! (زبان، سرزمین، حیات اقتصادی، سیما و قالب روانی و فرهنگ مشترک)، کوشش کرده است با لحنی توهین آمیز مسئله ملی را همانند مسئله

تمایز کیفی بین ملت کُرد با سایر ملل ایران توضیح داده می‌شد. ما با حق ملت کُرد (مانند سایر ملل) در تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدایی و تشکیل یک دولت مستقل موافقیم. برای توضیح این موضع بررسی کوتاهی باید انجام گیرد.

پس از پایان جنگ امپریالیستی ۱۸-۱۹۱۴ نیروهای امپریالیستی، کنفرانس «ورسای» را تشکیل دادند. کنفرانسی که لنین آنرا «تجمع دزدها برای تقسیم اموال غارت شده» نامید. سیاست اصلی امپریالیزم پس از جنگ، انزوای اتحاد شوروی و سرکوب حرکت های انقلاب جهانی که پس از جنگ شدت می‌گرفت، بود. کنفرانس «سه‌رو» در اوت ۱۹۲۰ با چنین چشم اندازی تشکیل شد. در این کنفرانس علیرغم وعده امپریالیست ها مبنی بر به رسمیت شناختن استقلال کردستان، زمینه تقسیم ملت کُرد به واحدهای جداگانه فراهم آمد. علاوه بر کشورهای امپریالیستی نظیر انگلستان، ایالات متحده آمریکا، فرانسه، ایتالیا، تعدادی از نیروهای کوچک و یک هیئت نمایندگی کُرد به عنوان ناظر در این کنفرانس شرکت کردند. به علت وجود رهبری غیرپروولتری ناسیونالیستی «کمیته استقلال کردستان» و مهمترین نیروی این کمیته «جمعیت تعالی کردستان» به رهبری «ملاسعید» و به سرانجام نرساندن خواست مرکزی ملت کُرد در یافتن استقلال سیاسی، کردستان عملاً میان پنج کشور، ایران، ترکیه، عراق، سوریه و جمهوری ارمنستان شوروی تقسیم شد.

---

نامشخصی نظیر «خدا» یا «سیمرغ» و انمود کند! او معتقد است که تاریخ پیدایش ملل " تاریخ انترناسیونالیسم" است! (یک تعریف بسیار گنگ تر و نامشخص تر از «لیست استالین»!) نظریه پرداز هیچگاه نمی‌تواند اشتراک «احساسی» (بقول کائوتسکی) یک ملت که بیش از سایر نکات (زبان، فرهنگ، سرزمین و غیره) وجه اشتراک آن مردم را تشکیل می‌دهد، درک کند. از این زاویه هرگز به درک کامل مسئله ملی قایل نخواهد آمد. در ضمن پرسیدنی است که چرا او با حق تعیین سرنوشت کُردهای عراق موافق است و همین حق را برای ملت کُرد ایران قایل نیست؟

از همان ابتدا، مبارزه ملت کرد در راستای مبارزه برای حق تعیین سرنوشت خود در تمام مناطق آغاز شد. مرکز این مبارزات، اما، از یک کشور به کشور دیگر تغییر کرد. میان سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۸ مرکز مبارزه در کردستان ترکیه بود. در سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۳ کردستان عراق به پا خواست. پس از آن، مرکز مبارزه به کردستان ایران منتقل شد و تا شکست جمهوری مهاباد ادامه یافت. باز در فاصله سال های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ مبارزات در کردستان عراق شدت گرفتند و سپس در طی انقلاب ایران، کانون مبارزات کردها به ایران منتقل شد و طی چند سال گذشته مبارزات در عراق و ترکیه متمرکز شده است.

طی این دوره، به ویژه در انقلاب اخیر ایران، پویایی ضدسرمایه داری بطور آشکار مشاهده شده است. به سخن دیگر با وجود رهبری بورژوا و خرده بورژوایی ملت کرد، که جنبش را به شکست های پی در پی کشانده است، مبارزات آن ملت برعلیه نظام سرمایه داری و دولت های بورژوا و دیکتاتوری در منطقه متمرکز بوده و ادامه یافته است.

تجربه قیام توده ای ۱۹۹۱ در کردستان عراق و تشکیل جنبش شورایی در کارخانه ها و مناطق مختلف کردستان<sup>۲۷</sup>، مستقل از رهبران ناسیونالیست بورژوا سنتی جنبش، درس مهمی است در اثبات فراهم بودن وضعیت عینی برای انقلاب کارگری سوسیالیستی در منطقه.

---

<sup>۲۷</sup> - رجوع شود به مقاله ی «پیروزی جنبش کرد: انقلاب ضدسرمایه داری و ضدامپریالیستی»، مازیار روزبه، ناهه ورامی، «دفترهای کارگری سوسیالیستی»، شماره ی ۴، مه ۱۹۹۱.



البته در مورد این واقعه مهم تاریخی، یکی دیگر از نظریه پردازان «حزب» در آن زمان این قیام توده ای که منجر به تشکیل شوراها شد، را یک «شورش» تحت کنترل ناسیونالیست ها نامید<sup>۲۸</sup>.

امروز، ظهور یک گرایش کارگری کمونیستی علیه نه تنها دولت های سرمایه داری بلکه در مقابل رهبری بورژوازی و خرده بورژوازی کُرد، در درون جنبش کُرد مشاهده می شود. این گرایش تنها می تواند با برقراری انقلاب کارگری سوسیالیستی و حکومت شورایی، در ارتباط و همبستگی با کارگران ملل ستمگر منطقه، در راستای تشکیل فدراسیون سوسیالیستی در خاورمیانه، به پیروزی نهایی برسد.

م. رازی

[Razi@kargar.org](mailto:Razi@kargar.org)

۲۰ اکتبر ۱۹۹۶

---

<sup>۲۸</sup> - رجوع شود به مقاله «نقش ناسیونالیسم در تراژدی کُرد»، ایرج آذرین، «کارگر امروز»، شماره ی ۱۴، ۱۴ ژوئن ۱۹۹۱. البته یک سال بعد «حزب» تغییر موضع داد و عنوان «شورش» تحت کنترل ناسیونالیست ها را به «شوراهای کارگری سوسیالیستی» اصلاح کرد!

## نکاتی در باره اقتصاد جهانی و ساختار اقتصادی ایران تناقضات نظریات مرتضی محیط

### پیشگفتار

مرتضی محیط در پی مقالات اخیر خویش، مطالبی در باره «مرحله انقلاب» متکی بر «تحلیل‌های مارکسیستی»، نگاشته که در تناقض آشکار با متدولوژی مارکسیستی است. از اینرو، نتیجه‌گیری‌های سیاسی وی نیز در باره «اصلاح طلبی» و بورژوازی نوپای ایران نیز دچار انحراف فاحش شده و او را عملاً (خواسته یا ناخواسته) به عنوان یک «آکادمیست مارکسیست» در جبهه مواضع بورژوازی قرار داده است. محققاً این نوع انحرافات «مارکسیستی» در تاریخ جنبش بین‌المللی کارگری تازگی نداشته و به نمونه‌های متعددی می‌توان اشاره کرد<sup>۲۹</sup> - تجاربی که جنبش کارگری در سطح بین‌المللی برای آنها بهای سنگینی پرداخته است. اما، با شکل‌گیری مبارزات کارگری ایران و تحولات نظری‌تئوریک پیشروی کارگری، اشاعه چنین عقایدی توسط «آکادمیست‌های مارکسیست» می‌تواند تأثیرات مخربی در درون این قشر اجتماعی بگذارد. از اینرو بازنگری بحث‌های مارکسیستی و به

---

<sup>۲۹</sup> - منشویک‌ها در انقلاب روسیه ۱۹۱۷ به عنوان یک گرایش «مارکسیستی» در حمایت از کرنسکی نماینده بورژوازی برخاسته و در مقابل انقلاب کارگری قرار گرفتند. رجوع شود به تاریخ انقلاب روسیه (لئون تروتسکی).

ویژه ریشه های سرمایه داری در کشورهای نظیر ایران در عصر امپریالیزم، حائز اهمیت است.

مرتضی محیط در بحث های اخیر خود، نظام سرمایه داری جهانی را به دو حوزه ی مستقل از یکدیگر تقسیم می کند: کشورهای «مرکزی» (تولید کننده و سرمایه داری اصلی) و «محیطی» (کشورهای زیر سلطه و عقب نگذاشته شده). یکی ظالم و دیگری مظلوم. «ملی گرایی» (بخوانید بورژوازی یا سرمایه داری) این کشورها نیز بنا بر این تحلیل وی به دو دسته و دو ماهیت «ضدانقلابی» و «انقلابی» تقسیم می گردند: «ملی گرایی آلمانی یا آمریکایی به معنای سلطه جویی، میلیتاریسم، نژاد پرستی و فاشیسم؛ در حالی که ملی گرایی در السالوادور به معنای رهایی از سلطه انحصارات آمریکایی»<sup>۳۰</sup> است «و در نتیجه مرحله ی انقلاب آن ها با هم یکسان نیست».<sup>۳۱</sup> یکی انقلاب سوسیالیستی و دیگری «انقلاب دمکراتیک» (بخوانید انقلاب بورژوا دمکراتیک) است. بدیهی است که برای فردی که معتقد بر چنین استدلال هایی باشد، در جبهه «اصلاح طلبان» رژیمی قرار گرفتن امری جایز و اصولی است؛ و هر آنکس به تقابل با بورژوازی (یا ملی گرایی) سخن گوید «در خدمت ارتجاع حاکم و امپریالیسم جهانی قرار می گیرد»<sup>۳۲</sup>. اگر استدلال هایی مرتضی محیط متکی بر متدولوژی مارکسیستی و منطبق با فرآشده رشد سرمایه داری در سطح جهانی باشد، شاید نظریات وی قابل تأمل باشد. اما متأسفانه چنین نیست.

مرتضی محیط اکثر استدلال های خود را بر برخی از نظریات مارکس استوار می کند. در صورتی که آگاهانه و یا نا آگاهانه بسیاری از نظریات مارکس در مورد بورژوازی اروپایی قرن ۱۸ و ۱۹ را در نوشته های خود از قلم انداخته و

<sup>۳۰</sup>- توسعه: سرمایه داری یا سوسیالیستی؛ ۲۵ مارس ۲۰۰۱؛ ص ۲.

<sup>۳۱</sup>- همانجا ص ۵

<sup>۳۲</sup>- گامی در جهت ارزیابی نیروهای سیاسی اپوزیسیون در خارج، بخش چهارم؛ شهروند

شماره ۷۱۹. ص ۶.

کوچک ترین اشاره ای به آنها نمی کند<sup>۳۳</sup>. مضافاً او تصور می کند که از زمان مارکس تا کنون هیچ تحولی در نظام سرمایه داری جهانی رخ نداده است. هنوز بورژوازی بومی «ضدامپریالیستی» و مترقی که همانند بورژوازی قرن ۱۸ در مقابل استبداد مطلقه قد علم می کند، وجود دارد. به اعتقاد وی گویا سرمایه داری جهانی در قرن ۱۸ «درجا» زده و هنوز مبارزات «رهایی بخش» و ضدامپریالیستی توسط بورژوازی کشورهای تحت سلطه علیه استبداد (فئودالیزم) در جریان است. بحث پیرامون «مرحله انقلاب» محیط، خود متکی بر تحلیل وی از پدیده سرمایه داری جهانی است. ریشه انحراف در تحلیل وی در عدم درک صحیح از همین پدیده نهفته است.

مرتضی محیط سرمایه داری جهانی در کشورهای متروپل را تافته ای جدا بافته از سرمایه داری کشورهای پیرامونی می پندارد. او به درستی به ماهیت ارتجاعی سرمایه داری کشورهای «مرکزی» اشاره کرده و ریشه عقب افتادگی کشورهای نظیر ایران (السالوادور، کُره، مالزی و غیره) را تذکر می دهد، اما فراموش می کند که تاکید کند که ریشه تمام عقب افتادگی ها همان است که اقتصاد کشورهای «محیطی» به بازار جهانی متصل شده است. او درک نمی کند که جهان سرمایه داری امروز یکپارچه بوده و سخن از جدایی این دو پدیده، تنها در راستای موجه جلوه دادن زانده های همان نظام ارتجاعی جهانی است. او توجه نمی کند که زنجیرهائی که نیروهای مولده در کشوری نظیر ایران را به بند کشانده همانا پیوند آن به بازار جهانی است (صرفنظر از اینکه کدام جناح از هیئت حاکم بورژوایی بر مصدر قدرت هست). مرتضی محیط دقت نمی کند که واپس افتادگی اقتصاد کشوری مانند ایران در وهله نخست ناشی از انتگره شدن آن در اقتصاد جهانی است.

<sup>۳۳</sup> - رجوع شود به مقاله «مرحله انقلاب چه نیست» نقدی به مقاله «مرحله انقلاب چیست»

مرتضی محیط؛ کارگر سوسیالیست شماره ۱۱۴:۱۱۳ اردیبهشت، ۱۳۸۱

برای بررسی علل واپس گرایی در اقتصاد کشورهای «محیطی» نمی توان تنها به توضیح تقسیم جهان به دنیای «فقیر» و دنیای «ثروتمند» اکتفا کرد<sup>۳۴</sup>، همچنان باید وضعیتی که به حفظ و تشدید عقب افتادگی کمک می رساند برخورد کرد. در واقع برخلاف نظریات مرتضی محیط که به صورت تصنعی به اتکا به وضعیت دو قرن پیش دنیا، سرمایه داری را به دو قسمت «ارتجاعی» و «مترقی» تقسیم می کند<sup>۳۵</sup>، نظام جهانی سرمایه داری از یک ترکیب دائمی و مفصل بندی شده از مناسبات «پیشا سرمایه داری»، «شبه سرمایه داری» و «سرمایه داری» تشکیل شده است. هدف مارکسیست ها بایستی بررسی و تشخیص این عناصر متفاوت و پیوند خورده در مراحل انکشاف آنها باشد. کلید مرکزی کشف این مسئله پیچیده نیز درک «قانون انکشاف ناموزون و مرکب» است (مسئله تنوریک و مرکزی ی که جایش در تمام بحث های مرتضی محیط غایب است). این قانونی است که تمامی فراشد گسترش سرمایه داری را تعیین کرده و راه حل های سیاسی را روشن کرده و «آکادمیست های مارکسیست» بدون غرض را از تناقض گویی نجات می دهد.

## نگاهی گذرا به ساختار اقتصاد جهانی

برای درک صحیح از نظام سرمایه داری جهانی و پیوند آن با کشورهای «محیطی» بایستی از مفهوم حرکت سرمایه آغاز کرد. در این حرکت واحد، دو روند متمایز از

---

<sup>۳۴</sup>- البته این موارد نیز باید همچنان تاکید شوند و این بخش از بحث های محیط صحیح بوده و مورد توافق نویسنده این مقاله نیز هست.

<sup>۳۵</sup>- علتی که مارکس بورژوازی قرن ۱۷ را در مقطعی «مترقی» اعلام کرد این بود بورژوازی هنوز در حکومت قرار نگرفته و در مقابل فئودالیزم توده های وسیع کارگری و دهقانی را بسیج کرده بود. به قدرت رسیدن بورژوازی و سرنگونی فئودالیزم منجر به رشد نیروهای مولده و شکوفایی اقتصادی می شد. آیا «اصلاح طلبان» ایران در چنین موقعیتی قرار دارند؟ آیا بورژوازی در ایران نقداً در قدرت نیست؟

یکدیگر وجود دارند: حرکت سرمایه از درون مناسبات غیرسرمایه داری (پیشا سرمایه داری)؛ و حرکت در مسیر سرمایه داری. حرکت نخست، به مفهوم روند انباشت سرمایه در محیط غیر سرمایه داری از طریق انباشت محصول افزونه<sup>۳۶</sup> است. حرکت دوم، انباشت سرمایه توسط تولید ارزش افزونه<sup>۳۷</sup> است. در جوامع بشری همواره آغاز حرکت سرمایه از مناسبات غیرسرمایه داری بوده است، لذا این روند، «انباشت اولیه سرمایه»<sup>۳۸</sup> نامیده می شود. در این روند از حرکت، جامعه به صاحبان وسایل تولید و کارگران «آزاد» (جدا شده از وسایل تولیدشان) تقسیم می شود. اما، پس از این که محصول افزونه «انباشت شده» تبدیل به سرمایه گشت، توسعه سرمایه در مقیاس گسترده تر همراه با به خدمت در آوردن نیروی کار و تولید ارزش افزونه، آغاز می شود. در نتیجه، دو روند انباشت سرمایه، بیان کننده دو مرحله متوالی در حرکت سرمایه است. به عبارت دیگر، بررسی آغاز انباشت کاپیتالیستی تنها بر بستر بررسی روند انباشت اولیه و گذار از آستانه کمی و کیفی آن، ممکن است.

بنابراین برای توضیح علل پیدایش «سریع تر» وجه تولید سرمایه داری در یک کشور در قیاس با کشور دیگر، بایستی در وهله نخست به تشریح شرایط مساعد برای انباشت اولیه در یکی و موانع سخت عبور در برابر انباشت اولیه در دیگری، پرداخته

---

<sup>۳۶</sup> - محصول افزونه اجتماعی (social surplus product) - بخشی از تولید سالانه جامعه که توسط طبقات حاکم غصب می گردد. این تولید نه به مصرف تولیدکنندگان می رسد و نه منجر به تجدید تولید و وسائل تولیدی می شود.

<sup>۳۷</sup> - ارزش افزونه (surplus value) - تفاوت میان ارزش جدید ایجاد شده توسط نیروی کار در روند تولید، و مخارج نیروی کار. به عبارت دیگر، محصول افزونه اجتماعی در جامعه سرمایه داری.

<sup>۳۸</sup> - primitive accumulation

شود<sup>۳۹</sup>. بنابراین ریشه اساسی توسعه ناموزون اقتصاد جهانی در ناموزونی روندهای انباشت اولیه در کشورهای مختلف قرار دارد.

نکته دیگر اینکه، این دو مرحله نه تنها مراحل متوالی بوده که در بسیاری موارد مراحل همگام اقتصادی نیز هستند. زیرا الزاماً انباشت اولیه سرمایه با پیدایش وجه تولید سرمایه داری از میان نمی رود. حتی در کشورهای «مرکزی» نیز افرادی (مانند مغازه داران، پیشه وران، کارمندان و غیره) وجود دارند که از طریق صرفه جویی و پس انداز، کار زیاد و یا کلاهبرداری و نزول خواری به سرمایه دار مبدل می گردند (در کشورهای «محیطی» که جای خود دارد). اما، بدیهی است که در کشورهای پیشرفته صنعتی مرحله دوم حرکت سرمایه، یعنی انباشت کاپیتالیستی، نقش غالب و تعیین کننده را داراست.

در واقع، توسعه ناموزون و مرکب اقتصاد جهانی از وحدت دیالکتیکی این لحظه های متوالی و همگام به دست می آید. آنچه در اقتصاد جهانی وجود دارد، ترکیبی از روندهای ناموزون انباشت اولیه سرمایه با انباشت کاپیتالیستی است، که در مغایرت کامل با تحلیلی است که مرتضی محیط ترسیم می کند.

امروز در اغلب کشورهای واپسگرا، روند انباشت اولیه سرمایه، چه به لحاظ کمی و یا چه به لحاظ کیفی، نقش تعیین کننده در اقتصاد ایفا می کند (نکته ای که مرتضی محیط نیز به شکلی و بدرستی به آن اشاره می کند). اما، ادغام اقتصاد این کشورها در بازار جهانی و بهم پیوستگی اندام و ارانه روندهای انباشت اولیه سرمایه در کشورهای واپسگرا، با انباشت کاپیتالیستی ناشی از وجه تولید سرمایه داری در کشورهای متروپل، ماهیت مرکب و مسیر ویژه ای از حرکت سرمایه و اقتصاد را ترسیم می کند. در این کشورها به علت ادغام در بازار جهانی در روند دخالت های امپریالیستی، ترکیب ویژه و پیچیده ای از مناسبات «تولیدی پیشا-سرمایه داری»،

<sup>۳۹</sup> - استدلال های مرتضی محیط در باره ماهیت دولت های امپریالیستی تنها زمانی قابل

درک نوریک است که بر این بستر استوار باشد.

«شبه سرمایه داری» و «سرمایه داری»، ظاهر می‌گردد. این نوع اقتصادها با روند تکوین سرمایه داری در کشورهای اروپایی قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ تفاوت کیفی دارد (عاملی که مرتضی محیط با آن بی‌توجه است). برای اثبات نکات بالا بررسی تکامل مراحل مختلف سرمایه داری جهانی ضروری است.

بازتاب ترکیب ویژه و پیچیده مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری در جوامع «محیطی»، را می‌توان با مشاهده استفاده از کامپیوترهای پیشرفته در کنار چرتکه در بخش حسابداری؛ حضور پیشرفته‌ترین تراکتورها شخم زنی در کنار گاواهن در بخش کشاورزی، و مجهزترین ماشین آلات نساجی در کنار قالی بافی دستی و غیره است. این وضعیت غیرعادی و به هم پیوسته اقتصادی، ناشی از لطماتی است که اقتصاد این کشورها در دوران اولیه انباشت اولیه و پس از آن خورده‌اند. بنابراین، بررسی فراتر روندهای اولیه اقتصادی، می‌تواند ریشه‌های ناموزونی در انباشت اولیه بین کشورهای مختلف جهانی و در نتیجه راه حل‌هایی برای برون‌رفت از بحران اقتصادهای واپسگرا را، واضح‌تر بیان کند. در زیر نشان داده خواهد شد که سرمایه داری جهانی در هر مرحله از دخالت‌های خود در کشورهای «محیطی»، لطمات جبران‌ناپذیرتری از پیش‌بر پیکر بی‌رمق اقتصاد این کشورها وارد آورد. تا جایی که امروز سخن از «صنعتی شدن» یا جهش صنعتی تحت رهبری بورژوازی (یا انتلافی با بخش‌هایی از قشرهای پرولتر و زحمتکش) در چارچوب نظام امپریالیستی در این جوامع به میان آوردن - نظری که توسط مرتضی محیط اشاعه داده شده است - سخنی است بی‌اساس و غیرعملی. همانطور که در زیر به آن اشاره خواهد شد، تاثیرات مخرب نفوذ سرمایه داری اروپایی در این کشورها چنان بوده است که دوران انقلاب‌های بورژوا دمکراتیک و زمینه مادی برای آن؛ کاملاً منتفی شده است.

با این توضیح گذرا، تحلیل از انکشاف تاریخی اقتصاد سرمایه داری در سطح بین‌المللی را به چهار مرحله می‌توان تقسیم کرد:



مرحله اول: عصر سرمایه داری تجاری

مرحله دوم: عصر سرمایه داری صنعتی

مرحله سوم: عصر سرمایه داری انحصاری (امپریالیزم)

مرحله چهارم: عصر سرمایه داری پسین

مرحله اول

## سرمایه داری تجاری در اروپا و غارت سایر کشورهای جهان

برای گذار از انباشت اولیه سرمایه و آغاز انباشت کاپیتالیستی، جوامع جهانی می بایستی سه پیش شرط را دارا می بودند: وجود پایه های مادی لازم برای انتقال به تولید کالایی کاپیتالیستی؛ تمرکز سرمایه در دست عده ای ثروتمند؛ و وجود تولیدشدگان جدا از وسایل تولید. تا اوایل قرن ۱۶ اختلاف بین کشورهای جهانی تفاوت کیفی ی با یکدیگر نداشتند. البته قابل ذکر است که برخی از کشورها نظیر ایران (و برخی دیگر) به علت عدم وجود پیش شرط های بالا از موقعیت نامساعدتری از سایر کشورها برخوردار بودند. در ایران حضور «وجه تولید آسیائی» (به گفته مارکس) سدهای غیرقابل عبوری در مقابل انکشاف سرمایه داری بوجود آورده بود. قدرت بوراکراتیک دولت آسیائی روند تمرکز و تراکم سرمایه در دست تجار و ثروتمندان جامعه را مسدود می کرد. دولت آسیائی، صاحبان ثروت را سرکوب کرده و اموال آنها را غصب می کرد. تجار و ثروتمندان از ترس دولت، قادر به سازماندهی سرمایه های خود در راستای انباشت اولیه سرمایه نبودند. سازماندهی بخش اساسی تولید آبیاری و قنات زنی همواره در دست بورکرات های دولتی متمرکز بود. جنگ های بی شمار در تاریخ ایران میان «شاه ها» عمدتاً پیرامون به دست گرفتن

قدرت مرکزی بود. وابستگی دهقانان به زمین، از جدا شدن و «آزاد» شدن آنها و مبدل شدن آنها به «کارگر» جلوگیری می کرد. ادغام صنایع پیشه ای و کشاورزی و عدم وجود تقسیم کار بین این صنایع، بنیادهای گسترش انباشت اولیه را کند و ناکارا می کرد (در چین و هندوستان نیز وضعیت مشابهی، اما به علل دیگر، وجود داشت). اما، با این وجود، اختلافات اقتصادی این کشورها در سطح جهانی آنچنان نبود که تفاوت های فاحشی میان آنها تکامل یابد. آنچه منجر به افزایش کیفی در سرعت انباشت اولیه سرمایه در برخی از کشورها شد، آغاز روند غارت و چپاول برخی کشورها توسط چند کشور اروپایی در قرون ۱۶ و ۱۷ بود. به اصطلاح «بازرگانان» و «مکتشفان» اروپایی (بخوانید دزدان و ماجراجویان دریایی) در این دوره آغاز به غارت جهان کردند. کلاهبرداری و تحمیل مبادله نابرابر با بومیان این ممالک از طریق غصب ذخائر گرانبهای آنها و انتقال آن به کشورهای اروپایی، برخی از ترفندهای آنها بود. دنیا بین این غارتگران تقسیم شد. غارت مکزیک و پرو توسط اسپانیا، غارت اندونزی توسط پرتغال و هلند، و غارت هندوستان توسط انگلستان و غیره منجر به انتقال بخش قابل ملاحظه ای از «محصول افزونه» این کشورها به کشورهای اروپایی شد. برای نمونه بین سال های ۱۶۶۰ تا ۱۸۰۰ شرکت ها و دولت انگلیس و هلند بیش از ۱/۰ میلیارد لیره استرلینگ از غارت هندوستان و کار بردگان نصیب شان شد.

در نتیجه، دوران گسترش سرمایه تجاری و انتقال ثروت از سایر نقاط جهان به چند کشور اروپایی بین قرون ۱۶ تا ۱۸، زمینه مساعدی برای «انقلاب صنعتی» فراهم آورد. غارت این کشورهای توسط شرکت های اروپایی منجر به تخریب و مسدود شدن روند انباشت اولیه و جلوگیری از رشد ارگانیک درونی اقتصادی این کشورها شد. مناسبات پیشا-سرمایه داری که با توجه به مشکلات درونی این ممالک در حال زمینه سازی برای مرحله بعدی بود، به سختی آسیب دید و در برخی موارد متوقف شد. چند کشور اروپایی به قیمت تخریب ساختارهای اقتصادی سایر ممالک جهان،

صنعتی شدند. بدیهی است که ساختار اقتصادی کشورهای «محیطی» در این دوران دستخوش ناهنجاری های بسیاری گشت. این ناهنجاری ها سبب مسدود گشتن بازگشت آنها به روند انباشت سرمایه شد. طبعاً با مسدود شدن روند «انباشت اولیه سرمایه»، این کشورها هرگز زمینه مادی برای گذار از این مرحله به انباشت کاپیتالیستی را به خود ندیدند. دخالت مستقیم چند کشور اروپایی به سایر نقاط جهان در این دوران پیشرفت آتی اقتصادی این کشورها را از ریشه سوزاند. در واقع نطفه زمینه ریزی واپسگرایی این کشورها در این دوران شکل گرفت. در دوران آتی با دخالت های دول اروپایی این واپسگرایی شدت گرفت.

در ایران، باز شدن راه های زمینی تجاری در دوران اولیه صفویه و رشد قابل ملاحظه تجارت خارجی، شرایط مساعدی برای گذار از وجه تولید آسیائی و رشد اقتصادی فراهم آورد. اما، با گشایش راه های دریایی توسط کشورهای اروپایی و آغاز یکسری جنگ ها برای به انحصار در آوردن امتیازات آن، تجارت زمینی بسیار پر خرج شده و ادامه کاری آن بشکل سابق، کاهش یافت. بدین ترتیب روند تحرک اقتصادی اولیه در ایران بر اثر دخالت های همان دولت های اروپایی مسدود شد.

مرحله دوم

## سرمایه داری صنعتی و صدور کالاهای مصرفی به سایر کشورهای جهان

روند بعدی سرمایه داری، مرحله گذار از تولید کارگاهی (مانوفاکتور) به تولید صنعتی در سطح برخی از کشورهای اروپایی بود. این دورانی است که «انقلابات صنعتی»، در کشورهایی که در پیش با غارت سایر مناطق جهان زمینه مادی پیشرفت

صنعتی را فراهم کرده بودند، آغاز می‌گردد. نخستین این انقلاب‌ها در انگلستان به وقوع پیوست. در این کشورها پس از غارت‌های اولیه سایر ممالک، شروط لازم مادی برای این جهش اقتصادی آماده شده بود. حرکت سرمایه از انباشت اولیه گذشته و وارد انباشت کاپیتالیستی شد. در آن زمان، دهقانان «آزاد» شده از زمین به عنوان «کارگر» آماده کار در صنایع شدند. استثمار کارگران توسط بورژوازی نوپا در شرف وقوع بود. با پیشرفت تکنیک‌ها صنعتی، تقسیم کار اجتماعی برنامه‌ریزی شده‌تر کار و «بازار ملی» متمرکزتر از پیش سازمان یافت. این وجه تولیدی نوین تنها محدود به چند کشور اروپایی بوده و سایر نقاط جهان کماکان در دوره انباشت اولیه سرمایه بسر می‌بردند.

برجسته‌ترین مشخصه اقدامات چند کشور اروپایی در این دوران، صدور کالا به سایر نقاط جهان بود. کشورهای اروپایی که اکنون با ماشین‌آلات پیشرفته به تولید محصولات مصرفی مبادرت کرده بودند، کالاهایشان در مقام برتری نسبت به محصولات تولید شده توسط صنایع دستی سایر مناطق دنیا قرار گرفت. علت اصلی این جهت‌گیری نیز اشباع تولید محصولات مصرفی در کشورهای متروپل بود. رشد کمی و کیفی صنایع در بخش ۲ اقتصاد (بخش تولید صنایع و ماشین‌آلاتی که کالاهای مصرفی تولید می‌کنند) صدور محصولات به سایر کشورهای جهان را ضروری کرد.<sup>۴۰</sup> البته در این دوران کماکان غارت سایر کشورها نیز انجام می‌پذیرفت.

وجه مشخصه دیگر این دوران، صدور سرمایه ما بین کشورهای اروپایی بود. صدور سرمایه عمدتاً از بریتانیا به آمریکا، فرانسه، بلژیک در اواسط قرن ۱۹ منجر به تسریع در زمینه‌ریزی گذار اقتصادی این کشورها به انباشت کاپیتالیستی شد.

---

<sup>۴۰</sup> - در این دوران در کشورهای متروپل هنوز بخش ۱ (کالاهای سرمایه‌ای یا تولید ماشین‌آلاتی که خود ماشین‌آلات تولید می‌کنند) کاملاً آغاز نشده بود. از این رو کشورهای متروپل هنوز به معنای احص کلمه «صنعتی» نشده بودند و انگیزه اصلی شان ایجاد بازار برای صدور مصنوعات بود.

اقتصاد این کشورها پس از چند دهه به زمینه های مادی برای صنعتی شدن قایل آمدند. بریتانیا به عنوان بزرگترین سرمایه گذاران آن دوران در حدود ۷۰ میلیون پوند در دهه ۱۸۸۰ به سایر کشورهای اروپایی و آمریکا صادر کرد.<sup>۴۱</sup>

بنابراین، دخالت اقتصادی چند کشور اروپایی در سطح جهانی از یک سو منجر به غنی تر شدن سایر کشورهای اروپایی شده، و از سوی دیگر به فقیرتر شدن سایر ممالک. مبادله نابرابر کشورهای اروپایی با کشورهای دیگر، لطمه جبران ناپذیری به این جوامع وارد آورد. کالاهای ارزان اروپایی، صنایع بومی و صنایع دستی را منهدم ساخت. دولت های این ممالک در این دوران، یا تحت انقیاد نیروی قدرتمندتر اروپایی در آمدند و یا تسلیم وضعیت موجود شدند. در این دوران آغاز ادغام اقتصادی کشورهای جهان را در اقتصاد چند کشور اروپایی، می توان مشاهده کرد. صنایع دستی و سنتی متلاشی شده و بیکاری و فلاکت گریبانگیر همه اعضای جامعه شد. مهاجرت پیشه وران به مناطق روستایی افزایش یافته و در نتیجه انباشت اولیه که به کندی در شرف وقوع بود، کاملاً مسدود گشت. محصول افزونه کشاورزی نیز کاهش یافت. اضافه بر اینها کماکان بخش ناچیز محصول افزونه این ممالک به کشورهای متروپل منتقل شد.

چنانچه در دوران پیش، امیدی به استقلال اقتصادی کشورهای پیرامونی می بود، در این دوران روند انباشت اولیه سرمایه در تمامی این ممالک مسدود شد. هنوز سرمایه داری متروپل در مقام کنترل کامل و مستقیم روندهای انباشت سرمایه نبود. مسئله مرکزی آنها در این دوران صدور کالاهای مصنوعی بود. چنانچه مرحله بعدی تحقق نمی یافت هنوز امکان تحولات اقتصادی در برخی از جوامع می بود.

مرتضی محیط در مقالات خود، در مورد علل واپسگرایی کشورهای «محیطی» از قول «پُل باران» می نویسد که:

---

<sup>۴۱</sup> - بخش عمده این سرمایه های به صورت سرمایه های کرایه ای یا وام به دول دیگر داده شد و در تولید دخالتی نداشتند.

«... هند اگر به حال خود رها می شد به مرور زمان می توانست راهی کوتاه تر و یقیناً کم پیچ و تاب تر برای رسیدن به جامعه ای بهتر و متنعم تر پیدا کند. تردیدی نیست که برای طی چنین راهی هند می بایست بهای گذشتن از درون یک مرحله پاکسازی و توسعه بورژوازی را می پرداخت. اما اگر هند نیز هم چون برخی کشورهای خوشبخت دیگر به حال خود رها می شد تا سرنوشت خود را به دست خود تعیین کند، منابع کشورش را به نفع مردم و کشور خود به کار اندازد و توانایی ها و انرژی خود را برای پیشبرد امر مردم خود هدایت کند، در آن صورت هندی متفاوت با هند امروز و دنیایی متفاوت با دنیای امروز می داشتیم.»

### سپس او در تأیید نکات بالا، خود می افزاید:

«گرچه تصور اینکه اگر کشورهای چین، هند، ایران، مصر، اندونزی و... به زیر سلطه نظامی - سیاسی کشورهای اروپایی در نمی آمدند چه سرنوشتی در انتظارشان بود، شاید ما را دچار حدس و گمان کند...»<sup>۴۲</sup>

این سخنان گرچه به طور عمومی صحیح هستند، اما برای توضیح «ریشه های وابستگی»، هم ناقص اند و هم ناکافی. صحیح هستند؛ زیرا که بطور اعم (و اخص) تمام علل واپسگرایی کشورهای «محیطی» ناشی از دخالت های سرمایه داری کشورهای متروپل بوده است (در تمام مراحل آن). و چنانچه این دخالت ها نمی بودند، یقیناً مسیر تحولات به شکل دیگری می بود. اما مسئله «مارکسیست»ها تنها بیان این نکات عمومی نمی تواند باشد. مارکسیست ها باید قادر باشند که از توضیحات عمومی فراتر رفته و به علل عینی ظهور امپریالیزم بپردازند. استدلالی نظیر اینکه کشورهای محیطی اگر «همچون برخی کشورهای خوشبخت دیگر به حال خود رها می شد تا سرنوشت خود را به دست خود تعیین کند...»، بسیار گنگ و ناروشن است.

<sup>۴۲</sup> - رجوع شود به «ریشه های عقب افتادگی» (۳)، شهروند ۲۲ نوامبر ۲۰۰۲

اول، این «کشورهای خوشبخت» کدامند؟ آیا منظور کشورهای سرمایه داری اروپایی هستند؟ اگر چنین است، آیا تأیید اینگونه استدلال ها، با نقد درست مرتضی محیط از کشورهای امپریالیستی (سلطه جویی؛ میلیتاریزم، فاشیزم و بحران اقتصادی و غیره) در تناقض آشکار نیست؟ آیا واقعاً اگر این کشورها به حال خود رها می شدند «خوشبختی» خود را در نظام سرمایه داری امروزی می یافتند؟ آیا به اعتقاد مرتضی محیط با بکارگیری همین استدلال، کشوری نظیر ایران «خوشبختی» خود را در نظام سرمایه داری خواهد یافت؟ آیا امکان رسیدن به خوشبختی (جهش صنعتی و شکوفایی اقتصادی) الزاماً می بایستی «مرحله به مرحله» صورت می پذیرفت؟ آیا این کشورها نمی توانستند تحت شرایط مشخصی متکی بر وضعیت جهانی از یک مرحله جهش کنند؟ و بدون تجربه کردن «خوشبختی» در نظام سرمایه داری، به خوشبختی واقعی در نظام سوسیالیستی برسند؟

دوم، منظور از این جمله مبنی بر اینکه اگر این کشورها «به حال خود رها می شدند» چیست؟ به نظر می آید که گویا عده ای «بدجنس» به دور میزی نشسته و علیه سایر نقاط جهان توطئه کرده اند. و اگر این توطئه صورت نمی گرفت و کشورهای جهان را «به حال خود رها» می کردند (همانطور که ژاپن را به حال خود «رها» کردند- به گفته محیط در همان مقاله) این کشورها به «خوشبختی» نایل می آمدند!

متأسفانه عدم تحلیل از ریشه های وابستگی و علل عینی پیدایش امپریالیزم، «آکادمیست»ها را به اینگونه تناقض گویی ها می کشاند و در جبهه طبقه مقابل قرار می دهد. در واقع؛ ریشه پیدایش امپریالیزم، و در نتیجه آن، وابستگی اقتصادی سایر ممالک جهان، در نیاز عینی نظام های سرمایه داری و یافتن راه حل های بحرانی های اقتصادی؛ نهفته بود. بدون بررسی این شرایط مادی علل عقب افتادگی و راه حل برون رفت از آن میسر نیست.

## اقتصاد جهانی کاپیتالیستی و وابستگی اقتصادی سایر جهان

### ریشه های عینی ظهور امپریالیزم

در دوران پیش، سرمایه داری کشورهای اروپایی همراه با صنعتی کردن زیربنای اقتصادی خود، و براساس نیاز و بحران آن دوره، به صدور کالاهای مصنوعی به سایر کشورهای جهان مبادرت کردند، در نتیجه این اقدامات، انباشت اولیه «جهان سوم» مسدود شد، در دوران نوین، تغییراتی در انکشاف سرمایه داری مشاهده شد: تغییر از «سرمایه داری رقابت آزاد» به «سرمایه داری انحصاری». این روند به نوبه، تغییرات مهمی در کشورهای «محیطی» بوجود آورد. با وابسته شدن روندهای انباشت اولیه سرمایه در سطح جهانی به روند تجدید تولید سرمایه کشورهای متروپل و گسترش تقسیم کار بین المللی، به تدریج اقتصادهای «ملی» تمام کشورهای جهان به بازار جهانی کاپیتالیستی وابسته شد. در واقع از این پس، تولید اجتماعی در کشورهای واپسگرا در خدمت تقویت نیازهای تولید کاپیتالیستی در کشورهای متروپل قرار گرفت. یعنی، عقب افتادگی معمولی کشورهای حاشیه ای، به واپسگرایی دائمی توأم با وابستگی اقتصادی تبدیل شد.<sup>۴۳</sup>

علل تغییرات در سرمایه داری کاپیتالیستی نیز چنین بود که، بر اثر تمرکز و تراکم سرمایه<sup>۴۴</sup> در کشورهای متروپل، کنترل بسیاری از بخش های عمده تولیدی به دست

---

<sup>۴۳</sup> - برای مطالعه فراتر رجوع شود به کتاب «علم اقتصاد» اثر «ارنست مندل». جذب شرکت های کوچک به بزرگتر (تمرکز).

<sup>۴۴</sup> - بزرگتر شدن شرکت ها (تراکم) concentration of capital کردن قیمت ها.



«تراست» ها قدرتمند افتاد. بدین ترتیب رقابت های سرمایه داری در بخش های مختلف تولیدی به تدریج کاهش یافته و در نتیجه، «جنگ قیمت ها» با «ثابت نگهداری قیمت ها»<sup>۴۵</sup> جایگزین شد. با این روش سرمایه داری انحصاری، سود افزونه ای، اضافه بر نرخ سود متوسط، به چنگ آورد. افزایش سود افزونه در چند بخش از تولید توسط تعداد مشخصی از سرمایه داران بدون کنترل بر تولید؛ طبعاً در آن بخش ها منجر به اشباع تولید و پُر شدن ظرفیت تولید، شد. و آن به نوبه خود، به افت نرخ سود منجر گشت (تضاد ذاتی نظام سرمایه داری). به سخن دیگر، سرمایه داری با «اشباع انباشت سرمایه» روبرو می شود و در نتیجه سرمایه «سرگردان» در جامعه ظاهر می گردد. این سرمایه، برای سودآوری فزاینده ماندن؛ یا باید در حوزه دیگری از تولید به کار گرفته شود و یا در بازار نوینی مشغول بکار گردد. بدیهی است در این دوران با تمرکز و تراکم سرمایه بازارهای درونی پس از مدتی اشباع می شود. از اینرو سرمایه داری اروپایی در موقعیتی قرار می گیرد که در راستای حل بحران خود به بازارهایی که در دوران پیش مورد تهاجم قرار داده است (غارت و صدور کالاهای مصنوعی)؛ به صورت دیگری (عمدتاً صدور سرمایه) حمله ور می شود. تهاجم اخیر کشورهای اروپایی مترادف با جهش عظیمی در «ترکیب ارگانیک سرمایه»<sup>۴۶</sup> است. افزایش شدید سرمایه ثابت، خود را در «انقلاب تکنولوژیک صنعتی» (دوم) به نمایش می گذارد (استفاده از منابع برقی به جای ماشین بخار، استفاد از موتورهای احتراق درونی و غیره). به سخن دیگر در این دوران برخلاف دوران پیش (سرمایه داری رقابت آزاد) که صنایع در بخش ۲

---

Fix -<sup>۴۵</sup>

<sup>۴۶</sup> - Organic composition of capital ترکیب آلی سرمایه: نسبت سرمایه ثابت (ماشین آلات) به سرمایه متغییر (نیروی کار). افزایش این معادله منجر به افت سود سرمایه داران می گردد (زیرا ارزش افزونه از نیروی کار بدست می آید و نه ماشین آلات). در نتیجه سرمایه داری همواره در جهت حل این تناقض گام بر می دارد.

(ماشین آلاتی که وسایل مصرفی تولید می کند)، نقش مهمی داشت، در دوران اخیر (سرمایه داری انحصاری) بخش ۱ (ماشین آلاتی که ماشین آلات تولید می کنند)، نقش تعیین کننده دارد. این روند منجر به گرایش شدیدی در کاهش نرخ سود شد.

در چنین وضعیتی بحرانی در کشورهای کاپیتالیستی (که تولید کالاها تعمیم یافته است) در مقابل سرمایه داری سه راه حل باقی می ماند: ۱) ازدیاد نرخ سود (و ارزش افزونه) از طریق اعمال استثمار مضاعف بر کارگران؛ ۲) تحمیل رقابت بیشتر مابین خود شرکت های سرمایه داری (به نفع انحصارات و به ضرر دیگران)؛ و ۳) توسعه طلبی و یافتن بازارهای بکر در نقاط دیگر جهان. البته سرمایه داری تازه قدرت یافته انحصاری، راه حل نخست را از طریق محدود کردن دستمزدها کارگران و راه اندازی جنگ ها،<sup>۴۷</sup> استثمار مضاعف، انجام داد.<sup>۴۸</sup> اما، در این میان مبارزات کارگران و مقاومت سازمان یافته آنها این کانال از ازدیاد ارزش افزونه را محدود می کند. راه دوم، یعنی رقابت بین سرمایه داران و تقویت انحصارات (به ضرر سایر سرمایه داران) در مرزهای یک کشور، نیز محدودیت های خود را دارا است. زیرا این روش تا زمانی کارآیی داشته که تعداد شرکت های انحصاری کم باشد. با افزایش این بخش ها، سود آوری کل آنها نیز کمتر و کمتر می گردد. زیرا در روند تولید جمع کل ارزش های افزونه مابین تعداد بیشتری از انحصارات تقسیم می گردد.

بنابراین راه حل سوم؛ در این دوران به مثابه تنها منبع افزایش نرخ سود در مقابل سرمایه داران انحصاری قرار می گیرد. در اینجا است که نطفه های اولیه نظام امپریالیستی جهانی نقش می بندد. بحران اشباع سرمایه در کشورهای متروپل این روند را اجتناب ناپذیرتر می کند.

---

<sup>۴۷</sup> - ظهور فاشیسم در اروپا مدیون این سیاست بوده است.

<sup>۴۸</sup> - در عصر اخیر نیز، در وضعیت بحران اقتصادی، چنین اقدامی صورت می گیرد.

## امپریالیزم و صدور سرمایه به کشورهای واپسگرا

سرمایه داری انحصاری در اواخر قرن ۱۹، به علت تراکم و تمرکز سرمایه، همراه با شدت در پیشرفت تکنولوژی، با دو بحران عینی و پیوسته مواجه شد. نخست؛ علاوه بر بحران های تناوبی اشباع سرمایه (که در تمام دوران سرمایه داری وجود داشته و دارد)، سرمایه داری انحصاری با بحران اشباع دائمی انباشت سرمایه نیز روبرو شد. به علت تراکم و تمرکز سرمایه، سرمایه داران با انباشت سرمایه های روبرو شده که سودآوری خود را از دست داده بود. به سخن دیگر سرمایه بکار رفته در کالاها «کم ارزش» شد<sup>۹</sup>. هم چنین رقابت مابین سرمایه داران که منجر به ورشکستگی برخی از آنها شده بود، این بحران را تشدید می کرد. برای نخستین بار در نظام سرمایه داری بحران دائمی ناشی از اشباع انباشت سرمایه پدید آمد. دوم؛ بحران اشباع کالاها در بخش ۱ نیز بوقوع پیوست. ماشین آلات تولید شده در بخش ۱ (لوکوموتیو؛ جرثقیل؛ راه آهن و غیره) بازارشان در کشورهای متروپل اشباع شد.

از اینرو، برای حل این بحران دوگانه نیاز عینی سرمایه داری انحصاری، متمرکز به صدور سرمایه و صدور کالاها تولید شده توسط آن؛ شد. اما؛ این امر مترادف با نیاز کشورهای متروپل به مواد خام ارزان، شد. بدون تردید دسترسی به مواد خام ارزان می توانست بحران اشباع انباشت را تقلیل دهد. در این دوران سهم بخش در گردش «سرمایه ثابت» (مواد خام) افزایش می یابد و سهم بخش متغییر سرمایه ثابت (ماشین آلات) به علت بحران اشباع کاهش می یابد. از اینرو، تهاجم دیوانه وار سرمایه داری به سرزمین های دیگر جهان مشاهده می شود. با صدور ماشین آلات اضافی به این کشورها با یک تیر دو نشان زده می شود. اول؛ اشباع انباشت سرمایه و ماشین آلات در کشورهای متروپل کاهش می یابد، و از سوی دیگر همان سرمایه های و ماشین آلات برای کسب مواد اولیه ارزان سایر کشورهای جهان بکار

گرفته می شود. در این دوران «غارت» کشورهای جهان به شکل دیگری (و بمراتب عمیق تر از پیش) صورت می گیرد. تمام تولید در این دوره متوجه بازارهای کشورهای متروپل بوده زیرا بازارهای کشورهای پیرامونی به علت لطمات دوران پیش، آمادگی جذب کالاهای تولید شده در کشور خود را نداشتند. بدین ترتیب «امپریالیزم» در صحنه جهانی ظاهر گشته و همراه با آن واپسگرایی سایر نقاط جهان تثبیت و دائمی می گردد. همچنین، استقرار امپریالیزم به مفهوم تقسیم نوین کشورهای عقب افتاده مابین کشورهای اروپایی بود.

چنانچه وجه مشخصه دوران سرمایه داری «رقابت آزاد»؛ نابودی صنایع سنتی کشورهای پیرامونی و به کنترل درآوردن بازار گردش کالاها آنها بود (اما؛ بدون مسدود کردن روندهای مستقل انباشت سرمایه بود)؛ در عصر امپریالیزم برخلاف دوران پیش؛ روندهای مستقل انباشت سرمایه در کشورهای پیرامونی کاملاً متوقف شده و پیشه وران ورشکسته به عنوان «کارگر» با دستمزدهای ناچیز به خدمت صنایع مواد خام نوین امپریالیست ها در آمدند. طبعاً وضعیت نوین منجر به تشدید واپسگرایی در کشورهای پیرامونی و تقویت بخش های عمده اقتصادی در کشورهای متروپل شد. در این مرحله، سرمایه داران بومی استقلال خود را از دست داده و به خدمت امپریالیزم در می آیند. آنها به علت نداشتن پایه مادی اقتصادی برای توسعه «سالم» سرمایه داری، به عده ای کلاهبردار، دزد و گانگستر؛ نزول خوارمبدل گشتند. در نتیجه ظهور امپریالیزم در این کشورها نه تنها منجر به «سعادت» و «خوشبختی» نشد که از یکسو مناسبات کهن را حفظ کرده و از سوی دیگر واپسگرایی را تشدید کرد و دولتی متشکل از عده ای کلاهبردار را در رأس کار قرار داد. استقرار و تقویت واپس گرایی در این کشورها با پیوند اقتصادی آنها با کشورهای متروپل گره خورده بود. برنامه ریزی در راستای متحول کردن کشورهای پیرامونی (یا سرمایه داری کردن آنها) برای تدارک بهره برداری از اقتصادهای

متلاشی شده، در دستور کار امپریالیست ها قرار گرفت.<sup>۹۰</sup> از اینرو؛ در این دوران نیاز امپریالیزم دیگر تنها متکی بر غارت و چپاول و یا صدور کالاهای مصرفی تأمین نمی شد (گرچه این اقدامات نیز ادامه پیدا کرد)، بلکه بر محور بازسازی اقتصادهای کشورهای پیرامونی، و زمینه ریزی های اقتصادی در راستای حل بحران کشورهای متروپل متمرکز شد. طبعاً استخراج مواد خام و توسعه دخالتگری اقتصادی در این کشورها با حفظ مناسبات پیشین عملی نبود. برای نمونه در ایران؛ برای تسریع کار می بایستی از ترانسپورت مدرن مانند راه آهن و وسایل پیشرفته حفاری برای دسترسی به نفت؛ استفاده می شد (گرچه کماکان مناسبات کهن نیز باقی ماندند).

در سطح سیاسی، امپریالیزم برای کنترل کامل بر بازار درونی کشورهای پیرامونی، نیاز به قدرت های دولتی بومی نیز پیدا کرد. حضور نظامی دائمی و تضمین وابستگی قدرت های بومی به امپریالیزم در این دوران به علت بی خطر کردن بازار دورنی بود. کنترل منابع مواد خام می بایستی بدین ترتیب تضمین گردد. در عین حال رقابت بین خود دولت های امپریالیستی برای دسترسی به بازارها و مواد خام کشورهای پیرامونی به جریان افتاد. بنابراین «جنگ» های امپریالیستی بر سر به چنگ آوردن منابع مواد خام به اتکا به دولت های وابسته به خود؛ تشدید گشت. جنگ های امپریالیستی، کودتاها و توطئه های علیه کشورهای پیرامونی ناشی از این نیاز عینی امپریالیستی در این دوران است. علت جنگ های مابین دول اروپایی این بود که در کشورهای متروپل، گرچه در این دوران تمرکز سرمایه کماکان در سطح ملی صورت می گرفت، اما تراکم سرمایه به سطح بین المللی کشانده شد. در سطح ملی آلیگارشسی های قدرتمند مالی و «تراست» های سرمایه داری شکل گرفته و دولت های ملی در خدمت آنها درآمدند. در نتیجه، اختلاف ها و رقابت های

---

<sup>۹۰</sup> - این نکته کلیدی در تمامی تحلیل های مرتضی محیط از توضیح «واپسگرایی»، غایب است.

انحصارات بین المللی بر سر تقسیم جهان به سطح اختلافات ما بین دول امپریالیستی ارتقا یافت.

نتیجه دخالت های امپریالیستی منجر به وضعیت ویژه، غیرعادی و پیچیده ای در کشورهای پیرامونی شد. ترکیب پیچیده ای از مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری که توسط ارتباطات مبادلاتی سرمایه داری جهانی، نیروی های مولده این جوامع را تحت کنترل و سلطه بازار جهانی سرمایه داری، نگهداشته بود، منجر به بحران همیشگی اقتصادی و در نتیجه بحران دائمی اجتماعی و سیاسی شد. شاخص این حالت غیرعادی، وجود دیکتاتوری های نظامی برای سرکوب انفجارهای توده ای است که مبارزاتشان نه تنها حول مطالبات دمکراتیک شکل می گیرد بلکه کل نظام سرمایه داری علیل و بحران زا را مورد سؤال قرار می دهد.

### مرحله چهارم

## احتضار سرمایه داری انحصاری پسین

### تولید کالاهای مصرفی در بازارهای پیرامونی

امپریالیزم عبارت است از مرحله احتضار سرمایه داری انحصاری یا «سرمایه داری پسین»<sup>۱</sup>. دوران کلاسیک امپریالیزم با جنگ جهانی اول خاتمه یافت. از آن پس نظام جهانی سرمایه داری با بحران عمیقی روبرو بوده است. وجه مشخصه بحران نظام جهانی ظهور انقلاب ها و جنگ های خائمانسوز است. جنگ های اول و دوم جهانی؛

---

<sup>۱</sup> - برای مطالعه فراتر رجوع شود به کتاب «سرمایه داری پسین» Late Capitalism

نوشته ارنست مندل؛ چاپ لندن ۱۹۷۵

انقلاب های روسیه، چین و کوبا و اعتصاب های کارگری گسترده در سراسر جهان؛ طغیان های کارگری در اسپانیا و ایتالیا و فرانسه نشاتگر این انحطاط در سیستم جهانی بود (۱۹۱۷-۱۹۷۰). امپریالیزم که تمام بحران ها و جنگ ها را به دول شوروی و اروپای شرقی نسبت می داد، با فروپاشی شوروی و «بلوک شرق»، نوید «صلح» و آرامش را سر داد؛ در سال های پیش نشان داده شد، که امپریالیزم بدون جنگ افروزی و کشتار مردم سایر نقاط جهان قادر به ادامه حیات اقتصادی نیست. تهاجمات نظامی به یوگسلاوی، افغانستان و حمله نظامی احتمالی به عراق (۱۹۹۰-۲۰۰۲) همه نمایانگر مرحله انحطاط این نظام جهانی است. در این مرحله تمام تضادها نظام امپریالیستی برجسته تر از پیش می شود. علل اصلی جنگ افروزی ها اینست که سرمایه داری پسین با بحران دائمی اشیاع انباشت روبرو است. این وضعیت رقابت شدیدتر از پیش برای کسب سودهای افزونه انحصاری را طلب می کند. در این مرحله برخلاف دوران پیش (عصر کلاسیک امپریالیزم)، ضمن به قوت باقی ماندن تمام قوانین حرکت و تضادهای سرمایه داری جهانی؛ شیوه عملکرد سرمایه داری نسبت به سایر نقاط جهان، تغییر می کند.

چنانچه در عصر کلاسیک امپریالیزم؛ مسیر دخالتگری، صدور سرمایه به کشورهای پیرامونی بود؛ در دوره جدید؛ تمرکز اصلی بر محور تولید کالاهای مصرفی برای بازارهای بومی این کشورها است. این روند به تشدید عقب افتادگی در کشورهای محیطی منجر شد. بیشتر توضیح می دهیم:

اول؛ در این دوره با توسعه و گسترش تولید صنایع؛ تولید مواد خام مصنوعی در کشورهای پیشرفته صنعتی، فراهم آمد. صدور سرمایه از کشورهای وابسته به خود کشورهای متروپل تغییر جهت داد. نیروی کار ارزان کشورهای پیرامونی دیگرمنطبق با استفاده وسیع از تکنولوژی صنعتی نبود. در نتیجه تولید مواد خام مصنوعی (الیاف مصنوعی؛ لاستیک، پلاستیک و غیره) در کشورهای متروپل جایگزین مواد

خام در کشورهای پیرامونی گشت<sup>۲</sup>. نتیجه این تغییرات منجر به انتقال حوزه عمل سرمایه خارجی از مواد خام به ماتوفاکتور شد. در نتیجه، جهت مداخلات امپریالیزم نسبت به کشورهای دیگر جهان تغییر کرد.

دوم؛ برخلاف دوره پیش که بازارهای درونی کشورهای عقب افتاده جذابیت خاصی از منظر امپریالیزم نداشت؛ در دوره اخیر با رشد قشرهای پردرآمد مصرف کننده، بازار این کشورها مورد توجه کشورهای متروپل قرار گرفت. سریع ترین روش برای کنترل بر بازار این کشورها و همچنین از میان برداشتن رقبای دیگر امپریالیستی که کالاهایشان در بازارها عرضه داده می شد، تولید در آن کشورها بود. در این مرحله، سرمایه خارجی همراه با بورژوازی بومی بخش های مهم بازار را به خود اختصاص دادند. رشد فوق العاده در صنایع مونتاژ در این دوره نمایانگر این تحولات نوین است. همزمان با تولید کالاهای مصرفی مبادله نابرابر میان کشورهای متروپل و پیرامونی تشدید شد. زیرا «محصول کار» در کشورهای متروپل بار آورتر از محصول کار در کشورهای عقب افتاده، بود. از اینرو به شکلی انتقال «ارزش» از کشورهای عقب افتاده به کشورهای صورت گرفت. اضافه بر این نظام جهانی امپریالیستی تساوی میزان سود در سطح بین المللی را به ضرر کشورهای عقب افتاده تغییر داد. در نتیجه؛ وابستگی اقتصادی را هرچه بیشتر تشدید داد. در دوره پیش؛ برای نمونه در آستانه جنگ جهانی اول (۱۹۱۷) درآمد سالانه بریتانیا از سرمایه گذاری خارجی ۲۰۰ میلیون استرلینگ تخمین زده شده بود و سود حاصل از مبادله نابرابر ۱۳۰ میلیون استرلینگ بود. اما؛ در سال های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ ضرر سالانه کشورهای عقب افتاده به علت مبادله نابرابر ۲۲ میلیارد دلار بوده، در صورتی که در آمد کشورهای متروپل از سرمایه گذاری های خصوصی ۱۲ میلیارد دلار بود.<sup>۳</sup>

---

<sup>۲</sup>- نتایج این جهت گیری منجر به تحولات عمده ای در ایران.

<sup>۳</sup>- کتاب سرمایه داری پسین اثر ارنست مندل، به نقل از سمیر امین



سوم؛ بخش ۲ (بخش تولید کالاهای مصرفی) به علل فوق رونق حاصل کرد، اما در بخش ۱ (بخش تولید وسایل تولید) رشد، محدود باقی می ماند. عدم وجود مبادله بین این دو بخش اقتصادی، منجر به تجدید رشد نیروهای مولده می گردد. هم چنین کالاهای مصرفی تولید شده به رغم استفاده از نیروی کار ارزان، تغییر تعیین کننده ای در صادرات این کشورهای ایحاد نمی کند و کالاهای عمدتاً برای مصرف داخلی باقی می ماند.

چهارم؛ گسترش بخش ۲ (بخش تولید کالاهای مصرفی) بدون گسترش بازار درونی منحصر به انحصاری شدن سریع تولید گشته و این امر به نوبه خود بحران همیشگی اشباع انباشت و محدود ماندن رشد صنعتی را به دنبال خواهد آورد.

عوامل بالا باعث تشدید ناموزونی بیشتر در سطح جهانی می گردد. به سخن دیگر دخالت های این دوره امپریالیزم منجر به پیدایش نوع ویژه ای از سرمایه داری می گردد. سرمایه داری ناقص الخلقه (و غیرعادی). در این دوره براساس نیازهای مرحله ای امپریالیزم حکومت های وابسته از لحاظ سیاسی (یا مستقیم) و به حکومت های غیرمستقیم تغییر شکل می دهند. موقعیت این کشورها، از از کشورهای استعماری (دوره کلاسیک امپریالیزم) به شبه استعماری (دوره سرمایه داری پسین) تغییر می یابد.<sup>۴</sup> امپریالیزم، کشورهای عقب افتاده را دیگر نیازمند به سرمایه های صادراتی کشورهای متروپل نکرده، بلکه آن کشورها را متکی به زمینه ریزی برای جذب وسایل تولیدی اشباع شده خود، می کند. در این دوره برای ایجاد تسهیلات ضروری برای چنین زمینه ریزی ی، سرمایه ها نه به شکل «صادرات» بلکه به صورت وام های درازمدت و یا کمک های بلاعوض به کشورهای پیرامونی داده می شود. نقش «سازمان بین المللی پول» و نهادهای مشابه، در این دوره تضمین نیازهای کنونی امپریالیزم است. بدین ترتیب با کمک های فوق، دولت ها و سرمایه داری بومی ناقص الخلقه (ساخته شده توسط امپریالیزم) این کشورها،

---

<sup>۴</sup> - تأثیرات دخالت های امپریالیزم در اقتصاد ایران نیز چنین بوده است.

زیربنای اقتصادی (سیستم بانکی، ترانسپورت و غیره) را برای جذب کالاهای کشورهای متروپل، بنیاد می نهند.

اگر در دوره پیش ترکیب طبقاتی هیئت حاکم در کشورهای عقب افتاده از زمینداران بزرگ، تجار و نزول خوارها، برای تأمین نیازهای مرحله ای امپریالیزم، شکل می گرفت؛ امروز بورژوازی «صنعتی» ملی و اقشار فوقانی خرده بورژوازی چنین نیازی را برآورده می کنند. نزول خواران به باتکدارها و زمینداران به صاحبان مانوفاکتورها؛ تبدیل گشته اند. اما، به علت ضعف بورژوازی ناقص الحلقه بومی، قدرت اصلی برای پیشبرد مقاصد امپریالیزم در دست دولت قدرتمند متمرکز می گردد. در این دوره مرز بین سرمایه داری «بومی» و «کمپرادور» موجود در مرحله کلاسیک امپریالیزم، از میان رفته و دولت های سرمایه داری منحل همراه با بورژوازی ناقص الخلقه، وابستگی اقتصادی خود را به امپریالیزم حفظ می کنند. در این دوره انقلاب های کلاسیک «بورژوا دمکراتیک» سپری گشته، زیرا که سرمایه داری خود در قدرت قرار گرفته است. مبارزات مردم ستمدیده این کشورها برای رهایی از یوغ امپریالیزم با مبارزات علیه سرمایه داری بومی پیوند خورده است. زیرا بورژوازی ایران در هر لباسی که ظاهر گردد، خود توسط امپریالیزم بر این جوامع تحمیل گشته و در جبهه سرمایه داری جهانی قرار گرفته است. در نتیجه در این جوامع همواره مطالبات دمکراتیک با خواست های ضدسرمایه داری گره خورده است.<sup>۵۵</sup>

این است ویژگی دوران کنونی نظام جهانی سرمایه داری و تأثیرات آن بر کشورهای «محیطی».

---

<sup>۵۵</sup> - رجوع شود به «نقش شوراهای کارگری در انقلاب آتی»، سایت

## استدلال های مرتضی محیط و ویژگی عصر سرمایه داری پسین

مرتضی محیط در مقالات مختلفی برای اثبات نظریات خود مبنی بر اینکه در کشوری مانند ایران وجه تولید سرمایه داری غالب نبوده و آن جامعه نیز همانند جوامع اروپایی قرن ۱۷ و ۱۸ آستان انقلاب های «بورژوا دمکراتیک» است، اشاره می کند که:

« برای اینکه وارد بحث ساخت جامعه شویم، ابتدا باید مقولاتی چون سرمایه و سرمایه داری را تعریف کنیم... از آنجا که جستجوهای چندین سال گذشته، مرا به این نتیجه رسانده است که هیچ متفکر و اقتصاددانی، نظام سرمایه داری را منطقی تر، عمیق تر و علمی تر از مارکس نشکافته است بنابراین بحث خود را بر پایه تعریف او از سرمایه داری می گذارم. برای این کار بهتر است نوشته های اقتصادی او را از ابتدا یعنی از "یادداشت های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴" او دنبال کنیم...»

پس از بررسی نظریات مارکس در سال ۱۸۴۴، ایشان نتیجه گیری می کنند که: «هنگامی که مارکس صحبت از شیوه تولید سرمایه داری می کند. مرادش سرمایه داری صنعتی است نه سرمایه داری تجاری یا ربائی. درک این مسئله کلید درک تحلیل علمی و منطقی نظام سرمایه داری و شیوه تولید سرمایه داری است.»<sup>۵۶</sup>

در قابلیت کارل مارکس و تحلیل های وی در مورد نظام سرمایه داری نمی توان تردیدی داشت. اما، آیا می توان از نظریات ۱۶۰ سال پیش حتی «متفکر و اقتصاددانی»<sup>۵۷</sup> مانند کارل مارکس به این نتیجه رسید که از آنجایی که وجه تولید

---

<sup>۵۶</sup> - رجوع شود به مقاله «مقدمه ای بر ساخت اجتماعی-اقتصادی ایران»، شهروند شماره

۶۷۴۲-۷ دسامبر ۲۰۰۲.

<sup>۵۷</sup> - اینگونه ارزیابی ها از شخصیت کارل مارکس نیز اشتباه است. کارل مارکس یک محقق یا «متفکر و اقتصاد دان» صرف نبود بلکه او یک انقلابی و فعال جنبش کارگری بود که برای یافتن پایه های نظری نظام سرمایه داری و فراهم آوری سلاح مبارزه و سرنگونی آن دست به تحقیق زد.

سرمایه داری در ایران کاملاً منطبق یا مترادف با تعریف کلاسیک از «سرمایه داری» نیست، بنابراین وجه تولید پیشا-سرمایه داری (غیرسرمایه داری) در آن حاکم بوده، و همانطور که مارکس در مورد بورژوازی «ملی» قرن ۱۹ ارزیابی داشته مبنی بر اینکه: «کشوری که از نظر صنعتی پیشرفته تر است تنها تصویر آینده کشور کم پیشرفته را نشان می دهد»؛ در نتیجه «مبارزات رهایی بخش» ضداستبدادی و ضدامپریالیستی برای «انقلاب دمکراتیک» توسط بورژوازی، در دستور روز قرار گرفته؛ تا «تصویر آینده» ایران را در کشوری مانند ژاپن به نمایش گذارد؟!

آیا واقعاً به زعم مرتضی محیط مسئله بر سر «بد فهمی» عقاید کارل مارکس در سال ۱۸۴۴ است که مارکسیست های انقلابی را امروز در جبهه «اصلاح طلبان» رژیم در ایران قرار نمی دهد؟ برای جلوگیری از اتلاف وقت گرانبهای مرتضی محیط، از پیش اعلام می شود که تمام نظریات مارکس در مورد سرمایه داری کلاسیک مورد تأیید ما نیز هست.

برخورد بر نظریات «اقتصاد دان»ی مانند کارل مارکس در وضعیت کنونی، مانند اینست که از یک انسان شناس «متفکر» در مورد تعریف یک انسان سوال شود. و این «متفکر» نیز مسایلی را که مورد تأیید همگان در مورد ترکیب ساختاری انسان و خصوصیات فیزیکی و اخلاقی آن و این که هر نوزادی نهایتاً به بلوغ رسیده و «تصویر آینده» اش همان انسان بالغ است، را به درستی توضیح می دهد. حال فرض شود که در یک وضعیت غیر عادی، انسانی متولد گشته که ناقص الخلقه (کوتوله) بوده و تا حد بلوغ کامل تکامل یافته و برخی از خصوصیات یک انسان را به شکل ناقص دارا باشد. و هم چنین فرض شود که آن انسان شناس «متفکر» دیگر در قید حیات نباشد که این پدیده ویژه را توضیح دهد. تکلیف چیست؟ راه حل آکادمیسین های اسکولوستیک (مکتب گرا و دگماتیک) این است که تنها به تکرار مکررات پرداخته و همه را به توضیحات انسان شناس متفکر رجوع داده و با قسم و آیه همه را متقاعد کنند که این موجود ناقص الخلقه و کوتوله «بر اساس تحقیقات علمی» انسان شناس

همان طفلی است که قرار است پس از دوره ای به بلوغ رسیده و «تصویر آینده» انسان شود! برخورد نظری مرتضی محیط در مورد بورژوازی ایران نیز اینگونه است. ایشان توجه نمی کنند که سخنان درست کارل مارکس در مورد بورژوازی بومی (طفل) در مبارزه علیه استبداد و سرمایه داری رقابت آزاد در قرن ۱۹ با وضعیت بورژوازی امروز (اعجوبه)، کاملاً متفاوت است (گرچه اصول تحلیل های مارکس در مورد سرمایه داری و امپریالیزم کماکان به قوت خود باقی است و بارها صحت آن به نمایش گذاشته شده است).<sup>۵۸</sup>

مرتضی محیط دقت نمی کند که با فرارسیدن عصر امپریالیزم و سرمایه داری انحصاری، شرایطی که کارل مارکس در سال ۱۸۴۴ از آن در مورد بورژوازی کشورهای پیرامونی سخن می گفت، بکلی تغییر کرده است. از آن پس، عملکرد بازار جهانی سرمایه داری دیگر انکشاف "طبیعی" سرمایه داری را تسهیل نکرد، بلکه آن را به تعویق انداخت، بخصوص صنعتی شدن تمام و کمال کشورهای «عقب افتاده». فرمول مارکس مبنی بر اینکه «کشوری که از نظر صنعتی پیشرفته تر است تنها تصویر آینده کشور کم پیشرفته را نشان می دهد»، ارزش خود را که در سراسر عصر سرمایه داری رقابت آزاد حفظ کرده بود، از دست داد. زیرا این جوامع در نظام جهانی سرمایه داری ادغام شده اند. وجه تولید غالب در این جوامع، بر اثر دخالت های امپریالیستی، تعیین و تحمیل گشته است. در درون وجه تولید سرمایه داری غالب تحمیلی، مناسبات پیچیده پیشا سرمایه داری (شبه فنودالی)؛ شبه سرمایه داری و سرمایه داری مشاهده می شود. این مناسبات پیچیده توسط دولت ها سرمایه داری ناقص الخلقه به شکل اندام وارنه به اقتصاد جهانی پیوند خورده است. همانطور که در بالا به تفصیل اشاره شد؛ عوامل اساسی تعیین کننده این تغییر بنیادی در عملکرد اقتصاد سرمایه داری بین المللی از قرار زیر بودند:

---

<sup>۵۸</sup> - رجوع شود به مقاله «شبح کمونیزم» در قرن ۲۱، م. رازی؛ دیدگاه سوسیالیزم انقلابی شماره ۴ به مناسبت ۱۵۰ امین سالگرد مانیفست کمونیست، زمستان ۱۹۹۸.

«الف) مقدار تولید انبوه بسیاری از محصولات بوسیله کشورهای امپریالیستی به معنی آن بود که این کشورها، چنان برتری ای در بارآوری کار و قیمت خرده فروشی بر تولید سرمایه داری نوپا در کشورهای عقب افتاده کسب کرده اند که کشورهای عقب افتاده دیگر نمی توانند به تولید در مقیاس بزرگ دست زنند، و دیگر تاب تحمل جدی رقابت با محصولات خارجی را ندارند. از این پس این صنایع غربی (و بعداً هم چنین ژاپن) بود که بطور روزافزونی از خانه خراب شدن سریع صنایع پیشه وری و خانگی و کارگاهی در کشورهای اروپای شرقی، امریکای لاتین، آسیا و آفریقا بهره مند می شد.

ب) اکنون سرمایه افزونه که بطور کمابیش دائم در کشورهای سرمایه داری صنعتی شده وجود داشت، و بسرعت تحت کنترل انحصارات در می آمد، جنبش وسیعی را در جهت صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده به حرکت در آورد. سرمایه صادراتی در کشورهای عقب افتاده زمینه هایی از تولید را رشد داد که مکمل صنایع غرب بودند و نه در رقابت با آن. بدین ترتیب این چیرگی سرمایه ی خارجی به اقتصاد این کشورهاست که آنها را متخصص در تولید مواد غذایی می کند. به علاوه، چون این کشورها به تدریج به کشورهای مستعمره و شبه مستعمره تبدیل می شوند، دولت های آنها، در درجه اول از منافع سرمایه ی خارجی دفاع می کنند. بنابراین، دولت های این کشورها حتی اقدامات نیم بندی هم برای حمایت از صنایع در حال ظهور کشور در برابر رقابت کالاهای وارداتی نمی کنند.

ج) سلطه ی سرمایه ی خارجی بر اقتصاد کشورهای وابسته وضع اقتصادی و اجتماعی ای را بوجود می آورد که در آن دولت منافع طبقات حاکمه قدیمی را حفظ و تحکیم می کند، و آن را با منافع سرمایه امپریالیستی مرتبط می سازد، به جای آن که آنها را به همانگونه که در انقلابات بورژوادموکراتیک کبیر اروپای غربی و ایالات متحده انجام شد، قاطعانه نابود سازند.

این تکامل نوین اقتصاد سرمایه داری بین المللی در عصر امپریالیزم را می توان در قانون انکشاف مرکب و ناموزون جمع بندی کرد. ساختار اقتصادی و اجتماعی در کشورهای عقب افتاده- یا حداقل در بیشتر آنها- نه وجوه مشخصه یک جامعه فئودالی را دارد و نه وجوه مشخصه یک جامعه سرمایه داری را. در اثر سلطه سرمایه امپریالیستی وجوه مشخصه این جوامع بگونه ای استثنائی ترکیبی است از وجوه مشخصه فئودالی، شبه- فئودالی، شبه- سرمایه داری و سرمایه داری. نیروی اجتماعی حاکم، نیروی سرمایه است- اما این معمولاً سرمایه خارجی است. بنابراین بورژوازی بومی قدرت سیاسی را در دست ندارد. عمده جمعیت را نه مزد بگیران تشکیل می دهند و نه سرف ها، بلکه جمعیت متشکل است از دهقانانی که به درجات مختلف مورد چپاول شبه- فئودال ها، زمینداران شبه- سرمایه دارها، ربا خواران، تجار، و مأمورین مالیات هستند. اگر چه این توده عظیم تا حدودی از تولید تجاری و حتی پولی به دورند، باز هم از تأثیر نوسانات مخرب قیمت مواد خام در بازار جهانی امپریالیستی، از طریق تأثیر این نوسانات بر اقتصاد ملی رنج می برند.»<sup>۹</sup>

### سرمایه داری «صنعتی» ایران در عصر امپریالیزم

ظهور سرمایه داری در ایران نیز جدا از تحولات و تغییراتی که در سطح جهانی رخ داد، نبوده است. مراحل انکشاف سرمایه داری ایران نیز با جهت گیری های امپریالیستی و براساس نیازهای کشورهای متروپل تعیین و اجرا شد. به عبارت دیگر اهمیت اصلی کشورهای عقب افتاده برای امپریالیزم، عبارت بود از امکانات کشورهای واپسگرا برای جذب کالاهای تولیدی کشورهای متروپل. بدیهی است که برای جذب کالاهای تولیدی کشورهای امپریالیستی، می بایستی در ابتدا زیر بنای

---

<sup>۹</sup> - رجوع شود به «الفبای مارکسیزم» اثر ارنست مندل.

اقتصادی کشورهای عقب افتاده تغییر داده شود تا آمادگی جذب کالاها آنها را داشته باشند. در نتیجه کشورهای نظیر ایران می بایستی «صنعتی»<sup>۶۰</sup> گردند. برای انجام موفقیت آمیز این طرح در ایران، یکی از پیش شرط اولیه، یعنی منبع سرشار مالی درآمد از استخراج نفت، موجود بود. حتی در اوایل دهه ۱۹۶۰ (۱۳۳۹) در آمد سالانه خالص از صادرات نفت به ۴۰۰ میلیون دلار رسیده بود. پس از آن، طرح «آزاد سازی» نیروی کار (تبدیل دهقانان به کارگر) ضروری بود. این پروژه توسط «اصلاحات ارضی» و «انقلاب سفید» شاه به اجرا گذاشته شد. شاید به توان اذعان داشت که مهمترین اقدام برای رفع مانع بر سر راه زمینه ریزی برای جذب کالاهای امپریالیستی این پروژه «ملوکانه» بود. به بهانه «تقسیم اراضی»، بیش از نیمی از دهقانان از زمین کنده شده و به شهرها در جستجوی کار در کارخانه های جدید التاسیس روانه شدند. بورژوازی تازه به دوران رسیده ایران، کارخانه ها را با کمک بانک های بین المللی<sup>۶۱</sup> متکی بر «برنامه هفت ساله دوم عمرانی» (۱۳۴۱-۱۳۳۴) تأسیس کردند. وام های کلان به سرمایه داران تازه به دوران رسیده<sup>۶۲</sup>، توسط بانک های نوین<sup>۶۳</sup> تعلق گرفت. بدین ترتیب کارخانه های وسایل

---

<sup>۶۰</sup> - البته مفهوم «صنعتی» شدن کشورهای عقب افتاده با صنعتی شدن کشورهای متروپل تفاوت دارد. کشورهای عقب افتاده هرگز به مفهوم کلاسیک آن صنعتی نمی شوند، زیرا امکان تولید وسایل تولیدی در چارچوب نظام امپریالیستی را بدست نمی آورند. صنعتی شدن عبارتست از فرآیند گسترش نفوذ ماشین آلات در تولید اجتماعی و افزایش باآوری کار انسانی. چنین شرایطی در هیچ یک از کشورهای عقب افتاده وجود ندارد.

<sup>۶۱</sup> - بانک بین المللی ترمیم و توسعه در سال ۱۹۴۴ برای ایجاد زمینه سرمایه گذاری در این کشورها به وجود آمد. امروزه صندوق بین المللی پول چنین نقشی را ایفا می کند.

<sup>۶۲</sup> - برای نمونه در سال ۱۳۳۸ وامی معادل ۱۵ میلیارد ریال به چند تن از تجار بزرگ بازار تهران اعطا شد.

<sup>۶۳</sup> - «بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران» و «بانک اعتبارات صنعتی» و «صندوق ضمانت صنعتی ایران و آمریکا» و دهها مؤسسات کوچکتر از این جمله بودند.



مصرفی (کالا‌های که در کشورهای امپریالیستی اشباع شده بودند) از طریق ایجاد کارخانه‌ها و اشتغال نیروی کار کارگران به جریان افتاد.

برای نمونه، در سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۰۵ تولیدات داخلی پارچه، شکر، کبریت، روغن نباتی، صابون و چای را ظاهر گشتند. این کالاها در قرن ۱۹ بیش از ۹۰ درصد از کالا‌های وارداتی ایران را تشکیل می‌دادند. به تدریج کارخانه‌های تولید سیمان، شیشه، آجر، بلور و چرم نیز به لیست فوق افزوده شد. احداث کارخانه‌های برنج کوبی، آبجوسازی، چای خشک کنی و تولید محصولات کاغذی نیز به دنبال آمد. در دوره ۲۰ ساله بین ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۵ در حدود ۱۷۸ کارخانه وسایل مصرفی تأسیس شده و تعداد کارگران از حدود ۳۵۰۰ نفر به ۴۰ هزار نفر افزایش یافت. سهم سرمایه ثابت ناخالص ملی از ۸,۹ درصد در سال ۱۳۰۰ به ۱۵,۲۰ درصد افزایش یافت.

در سال ۱۳۱۴ حدود ۴ درصد کل واردات کشور را سیمان تشکیل می‌داد (برای احداث راه آهن سراسری). با سرمایه‌گذاری دانمارک دو کارخانه سیمان‌سازی تأسیس شد که تولید سالانه سیمان را به ۴۰ هزار تن رساند. سپس ۱۲ کارخانه ریسندگی و بافتندگی و ۱۰۰ کارخانه پنبه پاک کنی احداث شدند؛ و ۱۴۰۰۰ نفر در صنعت نساجی مشغول به کار شدند. در همین دوره جمعاً ۹۲ کارخانه و واحدهای تولیدی دایر شده و در حدود ۱۷۰۰۰ تن ماشین‌آلات وارد ایران شد. و در فاصله ۱۳۱۸-۱۳۱۳ معادل ۲۴۷۰ میلیون ریال (۷۷ میلیون دلار) در راه آهن سراسری سرمایه‌گذاری شد.

از سال ۱۳۳۷ به بعد، با افزایش صادرات نفت، کارخانه‌های وسایل مصرفی افزایش یافتند. کارخانه‌های تولید کالا‌های مصرفی با دوام مانند یخچال، کولر، رادیو، تلویزیون، در و پنجره اتومبیل و هم‌چنین سایر وسایل مصرفی مانند پودر لباس شویی، کفش ماشینی، کنسروسازی، محصولات غذایی به لیست بالا افزوده شد. در دوره ۱۲ ساله ۱۳۴۷-۱۳۳۵ مبلغی در حدود ۷۸ میلیون دلار سرمایه خارجی

تحت عنوان سرمایه های «مشارکتی» وارد اقتصاد ایران شد. ۵۴ درصد این مبلغ سرمایه های ایالات متحده آمریکا، ۸ درصد آلمان، ۷ درصد انگلستان، ۶ درصد فرانسه و ۵ درصد سوئیس بودند. در دهه ۱۳۵۰ احداث کارخانه های ذوب آهن اصفهان و کارخانه های پتروشیمی و مونتاژ اتومبیل تراکتوری سازی نیز اضافه شد.<sup>۶۴</sup> در دوره پس از انقلاب ۱۳۵۷ گرچه تولید بسیاری از صنایع یا متوقف شده و یا سرعت آنها نازل تر از پیش شده بود، اما روند و گرایش فوق هم چنان ادامه یافته و بازسازی اقتصادی در دو دهه پیش در همان چارچوب اقتصادی پیش ادامه یافته است.<sup>۶۵</sup>

آنچه در طول حیات اقتصادی سرمایه داری ایران مشاهده شده، یک روند مشخص متکی بر نیازهای امپریالیستی، است. تمام تولیدات کشور تنها به تولید وسایل مصرفی (بخش ۲) محدود بوده است. کارخانه های مونتاژ اتومبیل، پتروشیمی و ذوب آهن نیز به مفهوم «صنعتی» شدن ایران نبوده است. امپریالیزم تنها زمینه های اقتصادی برای به فروش رساندن کالاهای سرمایه ای خود در ایران را فراهم آورد. ایران در دوره شکوفایی خود (پس از انقلاب سفید) هرگز به تولید وسایل تولیدی (بخش ۱) و جهش صنعتی نایل نیامد، زیرا فاقد چنین امکاناتی بود. سرمایه داری

---

<sup>۶۴</sup>- آمار از اطلاعات سیاسی-اقتصادی شماره ۱۵۴، علی رشیدی.

<sup>۶۵</sup>- بحث دوره پس از انقلاب از حوصله این مقاله خارج است و در مقالات آتی به آن پرداخته خواهد شد. در اینجا ذکر این مسئله ضروری است که سیاست های دوره سرمایه داری پسین همچنان در دوره پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران ادامه یافته است. روند اقتصادی در ایران به علل ندانم کاری های رژیم؛ جنگ ۸ ساله؛ تحریم های اقتصادی و اختلاف های جناحی صرفاً به تعویق افتاده و در قیاس با دوره نظام شاهنشاهی گنبد شده است. امید جناح «اصلاح طلبان» و «معتدل» از روزهای نخستین پس از انقلاب بهمن ماه، بازگشت به دوران «طلایی» شاهنشاهی بوده و هنوز هم چنین است. به سخن دیگر، هرگز هدف سرمایه داری (هیچ یک از حکومت ها و جناح های درونی آنها) در ایران، گسست از امپریالیزم نبوده است.

ایران و بورژوازی ناقص الخلقه تحمیلی بر ایران توسط امپریالیزم، اصولاً به منظور زمینه ریزی و شکوفایی اقتصادی کشور طرح ریزی نشده بود.

### تناقضات مرتضی محیط در مورد سرمایه داری ایران

مرتضی محیط می نویسد که: « کسانی که با ارزیابی نادرست از ساخت اجتماعی- اقتصادی ایران موانع تاریخی بر سر راه پیشرفت آن کشور را به درستی تشخیص نداده و با این ارزیابیها صف دوستان و دشمنان کوتاه مدت، میان مدت و درازمدت کارگران و زحمتکشان را به درستی تشخیص نمی دهند... نه تنها در خدمت ارتجاع حاکم و امپریالیسم جهانی قرار می گیرند بلکه به انزوی طبقه کارگر و نیروهای چپ کمک کرده و رهبری انقلاب دمکراتیک و عظیم کنونی را دو دستی تقدیم بورژوازی می کنند...»<sup>۶۶</sup>

در این بحث تناقضات و سوالاتی طرح می گردد که به آنها اشاره می شود:  
به زعم مرتضی محیط، «ارزیابی» درست «از ساخت اجتماعی- اقتصادی ایران» کدامست؟

تا کنون در مقالات مرتضی محیط، همواره مطالبی در مورد نظریات کارل مارکس و تعریف کلاسیک «سرمایه داری» و «سرمایه» ارائه داده شده است، اما در مورد «ساخت اجتماع- اقتصادی ایران» مطلبی که بتوان به آن رجوع شود و از آن آموخته شود؛ وجود ندارد.

برای نمونه در میان مقالات طولانی و آموزنده مرتضی محیط نمی توان جایی پیدا کرد که ایشان در مورد ساختار اقتصادی ایران در عصر امپریالیزم اشاره ای کرده باشد. این که ایران دارای یک اقتصاد «واپسگرا» است، برای پیشبرد بحث و ارزیابی «دوستان» و «دشمنان» کافی نیست. نکات درستی که کارل مارکس در مورد

---

<sup>۶۶</sup> - گامی در جهت ارزیابی از نیروهای سیاسی اپوزیسیون در خارج (۴)، صفحه آخر،

بورژوازی ضد استبدادی، ضد فئودالی و در اپوزیسیون برای قرن نوزده ارائه داده است؛ به هیچوجه قابل قیاس با بورژوازی عصر سرمایه داری پسین در قرن بیست و یکم، نمی باشد.

همانگونه که در بالا اشاره شد، ساختار اقتصادی، تمام ابزار تولیدی وابسته به آن و خود بورژوازی در ایران؛ بر اساس نیاز امپریالیزم و توسط آن ساخته و پرداخته شده است. واضح است که طبقه سرمایه داری که در قدرت قرار گرفته است قادر نیست نقش «انقلابی» بورژوازی اروپایی در قرن ۱۸ و ۱۹ که در قدرت نبود را ایفا کند؛ زیرا در عصر سرمایه داری پسین، لازمه جهش اقتصادی گسست کامل از امپریالیزم و عدم وابستگی به آنست. این نکته ظاهراً مورد توافق محیط نیز هست. او ضمن تأیید سوسیالیزم به مثابه هدف نهایی، یادآوری می کند که توسعه اقتصادی «در کوتاه مدت»، اما در گرو مبارزه با مانع استبداد و وابستگی است...<sup>۶۷</sup>. سؤالی که مرتضی محیط باید پاسخ دهد اینست در کدام «برنامه»، «مانیفست»، «مصوبه» و در کدام اقدام «اصلاح طلبان» در ایران نموداری از گسست از امپریالیزم ترسیم شده است، که این چنین مرتضی محیط را شیفته آنها کرده و آنها را به عنوان «دوستان کارگران و زحمتکشان» معرفی می کند؟ درست برعکس، وابستگی (سیاسی و اقتصادی) جناح اصلاح طلب به مراتب بیشتر از «اقتدارگرایان» به امپریالیزم است. آیا این مطلب یک تناقض آشکار در تحلیل های محیط در باره سرمایه داری و اصلاح طلبان ایران نیست؟

مرتضی محیط، توجه نمی کند زمانی که از بورژوازی سخن به میان می آید؛ منظور تمام دستگاه حکومتی و جناح بندی های درونی و نهادهای وابسته به آنست. نمی توان اذعان داشت که بورژوازی در حکومت «ارتجاعی»، و بورژوازی در اپوزیسیون، «انقلابی» است. «انقلابی» و «ارتجاعی» بودن را نمی توان تنها با معیارهای مبارزه با استبداد سنجید (حتی چنانچه جناح اصلاح طلب در مقابل استبداد

<sup>۶۷</sup> - توسعه: سرمایه داری یا سوسیالیستی؟ مصاحبه با «نگاه»؛ ۲۵ مارس ۲۰۰۱

ایستاده بودند- که چنین نیست!<sup>۱۸</sup>). مسئله بر سر اینست که نیروی های اجتماعی تا چه حد خواهان گسست از امپریالیزم بوده؛ تا چه حد در مقابل هیئت حاکم قرار گرفته؛ و چه برنامه ای برای رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان از قید سرمایه داری در دست دارند. زیرا که رهایی اقتصادی (و سیاسی) و جهش صنعتی در ایران توسط زانده های همان امپریالیزم، قابل تحقق نیست. ساختار اقتصادی ایران جایی را برای صنعتی شدن (به سبک غربی) باقی نگذاشته است. بورژوازی ایران در هر شکلی که ظاهر گردد ذاتاً وابسته به امپریالیزم است. واضح است که گرایش هایی که خود بخشی از هیئت حاکم بوده (هر چند رادیکال و دمکرات)؛ و خواهان پیوند با امپریالیزم بوده؛ و برنامه ای فراتر از نظام شاهنشاهی ندارند؛ نه تنها از «دوستان» کارگران و زحمتکشان نیستند که در مقابل منافع آنها قرار می گیرند. چگونه می توان با این گرایش های ارتجاعی «انقلاب دمکراتیک» را سازمان داد؟

مرتضی محیط باید توجه کند که سرمایه داری ایران به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه داری و شکل ویژه رشد سرمایه داری، قادر به پیشبرد نیروهای مولده نبوده، نیست و نخواهد بود. در ایران تولید وسایل تولیدی امکان پذیر نیست. اینکه بورژوازی در قدرت، «مستبد» باشد یا «دمکرات» تغییری در این وضعیت عینی نمی دهد. در بهترین حالت تولید وسایل مصرفی (کارخانه های کفش سازی، لوله آهن، سیمان و غیره) مانند زمان شاه به رشد غیر مؤثر و بحران زای خود ادامه خواهد داد - با این تفاوت بازگشت اقتصادی به سطح تولیدات اقتصادی نظام شاهنشاهی خود راه پر مشقت و بلندی را برای بورژوازی ایران در بر خواهد داشت.

در نتیجه، رشد نیروهای مولده در ایران در چارچوب مناسبات سرمایه داری همواره با بحران ساختاری مواجه است. برخلاف سرمایه داری غرب که سیکل های متناوب اقتصادی (شکوفایی، افت، رکود و غیره) مشاهده می شود، در کشورهای

---

<sup>۱۸</sup> - رجوع شود به محاکمات اخیر عیدی و عذرخواهی وی از مقامات!

نظیر ایران همواره، پس از رشد اقتصادی محدود و غیرمولد، «رکورد» اقتصادی به وقوع می پیوندد. رکود، یکی از وجوه مشخصه ی سرمایه داری در ایران است. بورژوازی به هر شکل آن در ایران؛ حامل بحران ساختاری اقتصادی است. در نتیجه هر نوعی از حکومت های بورژوازی، مجبور به استقرار نظام سرکوب و اختناق خواهد شد. در عصر سرمایه داری پسین، بورژوازی (بومی، ملی، عمامه بسر، تاجدار یا کرواتی) همه ارتجاعی هستند. ارتجاعی به این مفهوم که به نیروی بازدارنده پیشرفت اقتصادی مبدل می گردند. تنها نیروهایی انقلابی و مترقی اند، که از نظام سرمایه داری (ملی و بین المللی) گسست کنند. کسانی که زیر لوای دفاع از «ملی گرایی» (استناد به مقالات ۱۸۴۴ کارل مارکس) همسوی با بورژوازی بومی را توجیه و تبلیغ می کنند، خود، خواسته و یا ناخواسته «در خدمت ارتجاع حاکم و امپریالیسم جهانی قرار می گیرند». تاریخ قرن اخیر و شکست انقلابات جهانی همه ناشی از این سیاست های مماشات جویانه با بورژوازی بومی بوده است. راه دور نرویم! مگر در آستانه سرنگونی رژیم شاه اعتقادات نظیر نظریات مرتضی محیط در مورد رژیم خمینی ارائه داده نمی شد؟ مگر همین استدلال ها از سوی حزب توده (و برخی از نیروهای چپ) برای توجیه سازش با خمینی طرح نشد؟ مگر اکثر نیروهای مدافع «انقلاب دمکراتیک» به آلت دست بورژوازی آخوندی مبدل نگشتند؟ مگر همه مدافعان تئوری های سازش طبقاتی به آرمان های طبقه کارگر پشت نکردند؟<sup>۶۹</sup>

برخلاف نظریات مرتضی محیط «انقلاب دمکراتیک»ی (بخوانید انقلاب بورژوازی)، حول تنها خواست های دمکراتیک در انقلاب آتی شکل نخواهد گرفت؛ که کارگران برای به چنگ آوردن خرده نانی از بورژوازی مجبور به مسکوت گذاشتن مطالبات محوری خود گردند. کارگران و زحمتکشان ایران همراه با متحدان واقعی خود (دهقانان فقیر، ملیت های تحت ستم و بخش های عمده ای از جوانان و زنان)

<sup>۶۹</sup> - پرسیدنی است که مواضع مرتضی محیط در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ نسبت به رژیم

خمینی چه بوده است؟

مبارزات خود را پیرامون مطالبات دمکراتیک و ضدسرمایه داری، در راستای به رهبری گرفتن انقلاب برای انجام تکالیفی که مقابل شان است گام بر می دارند. امروز، در واقع به غیر از تکالیف دمکراتیک (که بورژوازی قابلیت انجام آن را از دست داده است)<sup>۷۰</sup> تکالیف ضدسرمایه داری نیز در دستور روز قرار گرفته است (کنترل کارگری بر تولید و توزیع، اقتصاد با برنامه، تدارک مدیریت کارگری و غیره<sup>۷۱</sup>). بدهی است که بدون سرنگونی سرمایه داری و لغو مالکیت خصوصی بر وسایل عمده ی تولیدی، زمینه لازم برای جهش تکنولوژیک، به وجود نخواهد آمد. بدون چنین جهشی، ایران هرگز صنعتی نخواهد شد و چهره «دمکراسی» را به خود نخواهد دید. به سخن دیگر، بدون الغای مالکیت خصوصی و بدون اقتصاد «با برنامه» صنعتی شدن جامعه عقب افتاده ای نظیر ایران غیر قابل تحقق است. تنها با برداشتن جهش تکنولوژیک ایران قادر خواهد بود که سهمی از بازار جهانی را به خود اختصاص دهد. بدون چنین سهمی استفاده از تکنولوژی پیشرفته کارآیی ندارد. اقتصاد ایران برای پیشرفت تکنولوژیک باید ابتدا از چنگال بازار تحمیلی توسط سرمایه داری جهانی خود را رها سازد.

در نتیجه، برای رهاسازی اقتصادی، باید تکالیف مرکبی انجام پذیرد: تکالیف لاینحل دمکراتیک (مسئله ارضی، ملی و دمکراسی و غیره) و همزمان با آن (بنابر وضعیت مشخص) حل تکلیف ضدسرمایه داری (اقتصاد با برنامه، کنترل کارگری بر تولید و مدیریت کارگری و غیره). بنابراین مجموعه این تکالیف باید انجام پذیرند. بدون رفع کلیه این تضادها، هیچ یک از تضادها حل نمی گردند. و فقط طبقه کارگر در

---

<sup>۷۰</sup>- فقط کافی است به «مبارزات» اصلاح طلبان به رهبری خاتمی علیه «استبداد»، در ۶ سال گذشته نظر افکنده شود. آیا به زعم مرتضی محیط، کارنامه بورژوازی برای احقاق حقوق دمکراتیک مردم ایران و رهبری «انقلاب دمکراتیک» باید چنین باشد؟!  
<sup>۷۱</sup>- رجوع شود به مطالبات کارگران ایران در چند سال اخیر.

مقام حل این تکالیف مرکب قرار گرفته است. حتی چنانچه امروز آمادگی آن را نداشته باشد.

م. رازی

[Razi@kargar.org](mailto:Razi@kargar.org)

هفت دی هزار و سیصد و هشتاد و یک



## آیا تهدید بوش

### علیه ایران واقعی است؟

آقای بوش در سخنرانی سالانه خود گزارش وضعیت ایالات متحده، که در برابر اعضای سنا و مجلس نمایندگان این کشور در کنگره آمریکا ایراد شد، ضمن تشریح سیاست های دولت خود در زمینه های مختلف داخلی و خارجی، دولت ایران را به حمایت از تروریسم و محرومیت مردم این کشور از آزادی متهم کرد.

رئیس جمهوری آمریکا در بخشی از سخنان خود، که به پیشبرد دموکراسی و ثبات سیاسی در خاورمیانه اختصاص داشت، گفت "ایران هم چنان بزرگ ترین حامی تروریسم در جهان باقی مانده، در صدد دستیابی به تسلیحات هسته ای است در حالی که مردم خود را از آزادی که خواستار آن بوده و استحقاق آن را دارند محروم می کند."

آقای بوش گفت "ما با متحدان اروپایی خود در حال همکاری هستیم تا برای رژیم ایران تصریح کنیم که باید برنامه غنی سازی اورانیوم و هر نوع فعالیت بازپردازش پلوتونیوم را کنار بگذارد و به حمایت خود از تروریسم خاتمه دهد."

رئیس جمهوری آمریکا خطاب به مردم ایران گفت "من امشب به مردم ایران می گویم: همان گونه که شما برای کسب آزادی خود ایستادگی می کنید، آمریکا نیز در کنار شما ایستاده است."

سخنان بوش البته تازگی ندارد. در حدود ۳ سال پیش در سخنرانی معروف خود، ایران؛ عراق و کره شمالی را «محور اهریمنی» خوانده و اعلام کرد که دولت های این کشورها با حمایت از تروریسم، صلح جهانی را تهدید می کنند. پس از آن به عراق

حمله کرد و یک رژیم دست نشانده دیگر به جای صدام گذاشت. هم چنین ماه گذشته، رئیس جمهوری آمریکا گفته بود که دست زدن به عملیات نظامی را برای متوقف کردن برنامه های هسته ای ایران، که آمریکا مدعی است در راستای تولید مخفیانه جنگ افزارهای اتمی ادامه دارد، منتفی نمی داند.

پیش از ارزیابی اینکه آیا دولت بوش حمله نظامی ای به ایران (مانند عراق) را تدارک خواهد دید؛ باید به انگیزه های قلدرمنشی های کنونی دولت آمریکا پرداخت.

### انگیزه های واقعی دولت بوش از جنگ افروزی

بر خلاف گفتار بوش انگیزه اصلی برای تهاجمات نظامی به عراق (و احتمالاً ایران) به ارمغان آوردن «دمکراسی» و آزادی نیست! دمکراسی تحمیلی بر عراق را مشاهده کردیم! یکی از انگیزه های مهم حمله نظامی آمریکا به خاک عراق (و حمله احتمالی به ایران) دسترسی به منابع نفتی این کشور ها است. شرکت های نظیر اسو، تکزاکو، هالی برتون (که «دیگ چینی» معاون رئیس جمهور آمریکا در حدود ۶۰۰ هزار دلار در سال از آن شرکت حقوق می گیرد)؛ و سایر شرکت ها نفتی از توفیق این تهاجم نظامی دینفع بوده و درآمد نفتی خود را برای سال های سال افزایش خواهند داد. اما علت اصلی حمله نظامی، صرفاً «نفت» نیز نیست. انگیزه اصلی را بایستی در بحران اقتصادی عمیق نظام امپریالیستی آمریکا جستجو کرد.

اقتصاد آمریکا از بهار سال ۲۰۰۰ (۱۸ ماه پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر) ، پس از یک دهه رونق اقتصادی، دچار بحران عمیقی شد. نشانه این بحران اقتصادی در سقوط تدریجی بازار بورس «نسدک» (Nasdaq) که شامل سهام بسیاری از شرکت های تولیدی به ویژه کامپوتری بود، نمایان شد؛ هم چنان «داو جونز اینداستریال» (Dow Jones Industrial) زیر ضرب بحران اقتصادی رفت. بازار بورس نسدک تا سال ۲۰۰۱ در حدود ۳ تریلیون دلار از ارزش خود را از دست داد. امروز این رقم به ۴ تریلیون دلار رسیده است. بسیاری از سهام داران، سرمایه های

کلان خود را از دست دادند. تولید صنایع بزرگ سیر نزولی را آغاز کرده و بیکاری بی سابقه ای گریبان کارگران و کارکنان کارخانه ها و شرکت ها را گرفت. میزان بیکاری، چند ماه پیش از سپتامبر ۲۰۰۱، از ۳ درصد به ۵ درصد افزایش یافت. تنها در مدت دو سال ریاست جمهوری بوش ۲ میلیون نفر بیکار شدند. این ارقام حداقل در دو دهه گذشته بی سابقه بوده اند.

دوره اخیر، پایان دوره «طلایی» سیاست های «نئولیبرال» جناح محافظه کار، که توسط ریگان آغاز شده و در دوره بوش پدر ادامه یافته و پس از فروپاشی شوروی تحکیم یافته بود، را نشان می دهد. اما با آغاز دوره بحران اقتصادی، تمام نقشه های درازمدت دولت آمریکا به بن بست رسید. در نتیجه، در دوره پیش از واقعه ۱۱ سپتامبر، نظریه پردازان هیئت حاکم آمریکا دست بکار شده تا سیاست های «نئونی» را برای حل این بحران عمیق اقتصادی ارائه دهند. اما سیاست های طرح شده، چندان نوین نیز نبودند. این ها سیاست هایی بودند که از دو دهه پیش و به ویژه پس از فروپاشی شوروی از سال ۱۹۹۰ در میان هیئت حاکم آمریکا در جریان بوده است. آنچه امروز «دکترین بوش» نام گرفته است؛ ریشه در این نظریات دارد.

جناح «محافظه کاران نوین» یا جناح «شاهین» که امروز کل مقام های اجرایی هیئت حاکم را در کابینه بوش در دست گرفته، از دهه پیش بر این باور بود که برای جلوگیری از بحران های اقتصادی نظیر ۱۹۳۰ در آمریکا، می بایستی که پس از دوره جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، به شکل یک سویه (unilateral) به مسایل جهان برخورد کرد. مهره های اصلی این نظریه افرادی مانند پال والفویچ (نظریه پرداز اصلی) - معاون دونالد رامسفیلد؛ ریچارد چینی- معاون رئیس جمهور؛ دونالد رامسفیلد- وزیر دفاع؛ ریچارد پرل- مشاور رئیس جمهور؛ کاندولیزا رایس - وزیر امور خارجه؛ هستند. این باند سیاسی در مقابل جناح «کبوتر» که مدافع برخوردی متعادل و چندین سویه (multilateral) به مسایل جهانی بودند، قرار گرفت.

این نظریات توسط این باند از سال ۱۹۹۱ به شکل علنی ارائه داده شد. برای نمونه ریچارد چینی، وزیر دفاع وقت در کابینه بوش پدر، خطاب به کمیسیون دفاع سنا در ۲۱ فوریه ۱۹۹۱ در آستانه حمله نظامی به عراق چنین اظهار داشت: "این جنگ پیش درآمدی بر نوع منازعاتی است که ما احتمالاً در عصر جدید با آن سروکار خواهیم داشت.... غیر از آسیای جنوب غربی، ما در اروپا، آسیا، اقیانوس آرام و آمریکای لاتین و مرکزی نیز منافع عمده ای داریم. ما باید سیاست ها و نیروهای خود را به شکلی سازمان دهیم که قادر باشیم در آینده از بروز چنین خطرات منطقه ای جلوگیری کرده و یا سریعاً آنان را سرکوب کنند".

گرچه این نظریات در آستانه جنگ فوریه ۱۹۹۱ و دوره شکوفایی اقتصادی آمریکا تعیین کننده نبود؛ اما در اواخر دهه ۱۹۹۰ با آغاز بحران اقتصادی، این نظریات تقویت گشته و در سال ۲۰۰۰ جورج بوش با تقلب انتخاباتی آشکار برای اجرای سیاست های این جناح انتخاب شد. اتفاق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در واقع مانند هدیه ای بود که به منظور به اجرا گذاشتن سیاست هایی که بیش یک دهه تدارک دیده شده بود، از آسمان نازل شد. چنانچه بن لادن ۱۱ سپتامبر را سازمان داده باشد؛ بیشترین خدمت را برای اجرای برنامه های این باند، انجام داد.

پس از ۱۱ سپتامبر همان مواضع؛ اکنون به عنوان نظریات رسمی دولت آمریکا در سندی تحت عنوان: «استراتژی امنیت ملی ایالات متحد آمریکا» به این صورت فرموله شد:

۱. حفظ و تامین هژمونی بلا منازع نظامی آمریکا در جهان به عنوان تنها ابر قدرت نظامی.

۲. آمادگی مطلق دولت آمریکا برای حمله نظامی «پیشگیرانه» علیه هر کشوری و نیروی در جهان که امنیت و منافع ملی آمریکا را به مخاطره می اندازد.

۳. معافیت آمریکایی ها در خارج از آمریکا از گونه محکومیت جنایی بین المللی.

تهاجم به خاک افغانستان و پس از آن عراق، آغاز اجرایی این برنامه را در سطح جهانی به نمایش می گذارد. تهدیدات به حمله نظامی احتمالی به ایران نیز بر مبنای این سیاست است.

بودجه نظامی دولت آمریکا در راستای تحکیم این سیاست طرح ریزی شده است. بودجه نظامی آمریکا از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا به امروز نزدیک به ۱۶۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. با درخواست یک بودجه ۷۵ میلیارد دلاری از کنگره آمریکا در ۲۵ مارس ۲۰۰۳، این رقم به ۳۵۹ میلیارد دلار رسیده است، و به احتمال قوی در ماه های آینده با انتخاب مجدد بوش؛ به چند برابر آن خواهد رسید. در عین حال مجتمع های نظامی و شرکت های صنعتی- نظامی نقداً دست به کار شده اند. شرکت هایی نظیر نورت روپ، لاکهید، جنرال دینامیک و بوئینگ، تولیدات نظامی خود را افزایش داده اند.

### آیا حمله نظامی به ایران قریب الوقوع است؟

گرچه تمایل ذاتی دولت بوش بر اساس جنگ افروزی و تهاجمات نظامی بنا شده است؛ اما بر خلاف گرایش های بورژوا و خرده بورژوایی اپوزیسیون؛ که از ابتدایی قیام بهمن ۱۳۵۷ که روزشماری کرده که روزی آمریکا به ایران قشون بفرستد و آخوندها را با یک رژیم طرفدار غرب جایگزین کند؛ دولت آمریکا همواره ترجیح داده است که با رژیم سرمایه داری (آخوندی) ایران به توافق برسد. زیرا بدیل بورژوایی بهتری وجود نداشته است. سلطنت طلبان و وابستگان به رضا پهلوی که از اعتبار سیاسی کافی در ایران برخوردار نبوده (هرچند هم فریاد سوسیال دمکرات شدن و وحدت با سایرین را بکشند). مَهر و نشان رژیم شاهنشاهی و ساواک و شعبان بی مخ ها بر پیشانی آن ها برای همیشه حک شده است. مجاهدین که هیچگاه به یک بدیل بورژوایی مبدل نشدند و قمارسیاسی آن ها در مورد وابسته کردن خود به رژیم صدام مفتضحانه با شکست روبرو شد. اصلاح طلبان نیز بی رمق و بی عرضه از آب

در آمدند. گرچه دولت آمریکا همه این بدیل‌ها را در ترشی برای روز مبدا خوابانده؛ اما چشم اندازی اصلی آن معامله با خود رژیم جمهوری اسلامی است.

واضح است که برای متعادل کردن وضعیت به نفع خود، امپریالیزم باید با دو روش و یا دو زبان با رژیم برخورد کند. زبان ملایم، که تا کنون توسط دول اروپایی به ویژه سه دولت بریتانیا؛ فرانسه و آلمان، اتخاذ شده و ادامه دارد. و زبان قلدر منشی و زور که توسط بوش ابراز می‌گردد. در واقع اختلاف اساسی بین دولت آمریکا و دول اروپایی بر سر وضعیت ایران وجود ندارد (اختلافات تاکتیکی و جرنی هستند). سفر اخیر کاندولیزا رایس به بریتانیا و آلمان نشانگر این توافق عمومی است. این دو روش هر دو برای به صراط مستقیم هدایت کردن رژیم ایران طرحی شده اند. سخنان آقای بوش در کنگره نیز حاکی از آن بود که در حالیکه دولت وی ساختار سیاسی و سیاست های جمهوری اسلامی را قابل قبول نمی‌داند، اما مایل نیست با نفی تلاش های دیپلماتیک کشورهای اروپایی در مورد برنامه هسته ای ایران و مسایل دیگری مانند وضعیت حقوق بشر، باعث تیرگی روابط آمریکا با اروپاییان شود و حمایت آنان را در برخوردهای بین المللی، از جمله در مورد ایران، از دست بدهد.

واکنش رژیم جمهوری اسلامی به دولت بوش نیز با وجود «اعتراضات» و «مقاومت ها» ظاهری؛ از سه سال پیش تا کنون بطور کیفی تغییر کرده است. برای نمونه سه سال پیش زمانی که بوش ایران را یکی از «محورهای اهریمنی» معرفی کرد؛ دبیر شورای نگهبان، احمد جنتی، سخنان بوش را «تعجب آمیز» خواند و او را به «دیوانه ای» تشبیه کرد که «حتی مصلحت کشور خود را نمی‌داند»؛ خامنه ای، بوش را چنین توصیف کرد که «به خون انسان ها تشنه است» و نهایتاً خاتمی سخنان بوش را «اهانت آمیز» خواند. اما این بار هیچ واکنش خصمانه از سوی رژیم دیده نشده است. برعکس؛ حسین موسویان، یکی از اعضای اصلی تیم مذاکره کننده ایرانی، در مصاحبه ای با روزنامه بریتانیایی فایننشیل تایمز (تایمز مالی) که روز

پنجشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۸۳ منتشر شد، ضمن اعتراض به عدم سرعت کافی ارتباط گیری بین دول اروپایی و ایران؛ گفت که با شرکت دولت آمریکا در مذاکرات هسته ای در کنار دول اروپایی و رژیم مخالفتی ندارد! سران رژیم اینبار فقط ادعاهای بوش را مبنی بر تدارک رژیم برای دسترسی به برنامه هسته ای را نا درست اعلام کردند. این واکنش های اخیر نشان دهنده تمکین رژیم به امپریالیزم است. تنها دعوا بر سر گرفتن امتیازات بیشتر از آن ها است.

از سوی دیگر خاتم رایس در مصاحبه مطبوعاتی ۳ فوریه ۲۰۰۵ در پاسخ به سوالی در مورد شرایطی که ممکن است حمله نظامی آمریکا به ایران را در پی داشته باشد، گفت که چنین حمله ای در حال حاضر در دستور کار دولت ایالات متحده نیست و افزود که در برخورد با برنامه هسته ای ایران، هنوز راه های دیپلماتیک در اختیار است. به سخن دیگر دولت آمریکا به شرطی که رژیم همین روال تمکین را به انتها منطقی خود برساند با این رژیم کاری ندارد. حتی اگر آن مستبدترین رژیم جهان باشد و اختناق بر مردم اعمال کند.

اضافه بر این ها و به ویژه پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق تناسب قوا برای یک حمله نظامی دیگر نمی تواند در دستور روز آمریکا قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در عراق باقی بماند و به اندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد.

### «تروریزم» و دولت بوش

جورج بوش در سخنرانی اخیر؛ خود را مدافع آزادی و دموکراسی معرفی کرده و علیه تروریزم به مخالفت پرداخته است. اما او فراموش کرد به این واقعیت اشاره کند که در رأس دولت های تروریستی؛ خود دولت آمریکا و سازمان جاسوسی «سیا» قرار گرفته است. مگر «صدام» و «بن لادن» از دست پرورده های همان سازمان جاسوسی «سیا» نبوده اند؟ مگر «تروریست» های امروزی همان کسانی نیستند که

توسط دولت آمریکا مسلح به سلاح های سنگین شده تا اهداف و سیاست های دولت آمریکا را در سرکوب مردم کردستان و جنگ علیه روسیه دنبال کنند؟ مگر دولت آقای خاتمی تا سال پیش به عنوان یک دولت «معتدل» و اصلاح طلب مورد حمایت دولت آمریکا قرار نگرفته بود؟ مگر در ماه های پیش «جک استرو»، وزیر خارجه بریتانیا، به ایران سفر نکرده و زدوبندهای پشت پرده با سران رژیم انجام نداده است؟ چطور صدام حسین تا آنجایی که دست به سرکشی علیه دولت آمریکا نزده بود، از متحدان آمریکا شناخته شده بود؟ مگر جنایت های رژیم صدام علیه مردم کُرد به مراتب فاجعه انگیزتر از حمله نظامی وی به کویت نبود؟ چطور دولت آمریکا کوچک ترین اعتراضی به استفاده از مواد شیمیایی و قتل و عام مردم کردستان نکرد؟ چطور آقای بوش در مقابل قتل های زنجیره ای و کشتار دانشجویان و کارگران شریف ایران در مقابل مجلس، حکومت خاتمی را «تروریست» خواند؟ آیا «تروریزم» بنا به دلخواه آقای بوش تعریف می شود؟ همین آقای بوش چرا نمی گوید که در مقام فرمانداری ایالت تکزاس حکم اعدام چند نفر را امضاء کرده است؟ چرا آقای بوش در مورد نقش سیا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران علیه حکومت دکتر مصدق، کودتای در شیلی علیه حکومت «آلنده» و فجایع مکرر سازمان اطلاعاتی «سیا» در به قتل رساندن شریف ترین انسان ها جهان سخنی به میان نمی آورد؟

بدیهی است که این تناقض گویی ها ریشه در ماهیت تروریستی خود دولت آمریکا دارد. اگر قرار است تروریزم از جهان ریشه کن شود بایستی خود «اهریمن» در وهله نخست نابود گردد. تا زمانی که دمکراسی واقعی در سراسر جهان وجود نداشته باشد و اهریمن اصلی حضور داشته باشد، چنین «محور» هایی اهریمنی ای بازتولید می گردند- حتی اگر برخی از آن ها مهار شوند.



## چرخش رژیم و وضعیت جنبش کارگری

بلافاصله پس از اشغال خاک عراق توسط دول آمریکا اقتدار گرایات چرخشی در سیاست خود نسبت به دولت آمریکا نشان دادند. در رأس این چرخش رفسنجانی قرار گرفته بود. فصل نامه «راهبرد» که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران منتشر می شود در نخستین شماره خود پس از اشغال عراق؛ در مصاحبه ای ۲۴ صفحه ای با اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس این مجمع به چاپ رسانده که وی در آن به نقش مجمع در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخت. او در این مصاحبه ذکر می کند که «ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریباتگیر ماست حل کنیم ... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است ... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است.» وی به نظریه خمینی اشاره کرده که گفته بود نماز و روزه را هم می توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد و گفته است: «اینکه بیاییم کشورمان را به خطر بیندازیم و خیال کنیم داریم اسلامی عمل می کنیم، اسلامی نیست.» وی در این مصاحبه اذعان کرد که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت هایی را از دست داده اما اکنون به شرایطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می فهمد و می تواند تجزیه و تحلیل کند!

در پی این اظهارات؛ جهت گیری نوین باند راست در راستای جلب اعتماد دول غربی صورت پذیرفت. بدیهی است که دول امپریالیستی نیز برای سرمایه گذاری در ایران و چپاول منابع نفتی و استفاده از نیروی کار ارزان؛ برایشان تفاوتی نمی کند که کدام یک از باندهای حکومتی در قدرت باشد، تا مدامی که منافع آن ها تضمین گردد. و اکنون باند راست چنین نقشی را عهده دار شده است.

در چنین وضعیتی جنبش کارگری ایران وارد مرحله نوینی از حیات سیاسی خود می گردد. احیای یک نظام سرمایه داری «مدرن» و مرتبط به سیاست های بانک های

جهانی و نظام سرمایه داری جهانی در دستور روز سرمایه داری ایران قرار گرفته است. این روند به مفهوم تداوم سرازیر شدن سرمایه های خارجی به ایران خواهد بود. سرمایه داری بین المللی در دوره آتی با وارد کردن وسایل یدکی، تعلیم دادن تکنیسین ها و تکنوکرات ها، مدیران حرفه ای، وارد صحنه بکر اقتصادی ایران خواهند شد.

به گردش افتادن چرخ های کارخانجات، همراه است با اشتغال کارگران در سطحی عالی تر و منظم تر از گذشته. با اشتغال کارگران، به تدریج نا اطمینانی و نا امنی شغلی (ترس از دست دادن شغل) در میان کارگران کاهش یافته، و این روند به نوبه خود اعتماد به نفس در میان کارگران را تقویت خواهد کرد. اما؛ این روند به این جا خاتمه نخواهد یافت. سرمایه داری نوپا و مدرن که سال های سال به علل عوامل مختلف نظیر جنگ؛ سرکوب، سیاست های اشتباه اقتصادی و ندانم کاری های سران رژیم از معرکه عقب افتاده است، برای جبران عقب افتادگی، مجبور به اعمال شدت «کار» خواهد شد. ماشین آلات نوین و پیشرفته، مدیران تحصیل کرده و وارد به امور مدیریت، برنامه ریزی های عقلایی اقتصادی، شدت کار را در میان کارگران افزایش داده و در نتیجه کارگران را محکوم به تحمل استثمار مضاعف خواهد کرد. استثمار مضاعف همراه با اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر، نیز خود نشانگر مرحله نوینی از مبارزات کارگری است.

برای نخستین بار در بیش از دو دهه حاکمیت سرمایه داری، تضاد «کار» و «سرمایه» به شکل ملموس تر و مشخص تر از پیش ظاهر می گردد. هم چنین ابزار کار، هم سرمایه داران و هم کارگران نیز تغییر خواهد کرد. اگر در گذشته تحمیل یک «قانون کار» قرون وسطی ای همراه با سرکوب عریان کارگران بخشی از سیاست رژیم بود؛ در دوره آتی، «قانون کار» نوین ظاهرا مترداف با قوانین و عرف های بین المللی تدوین می گردد. ابزار کار سرمایه داران برای اعمال استثمار مضاعف،

ایجاد نهاد ها و قوانینی است که مورد پذیرش بانک های بین المللی و دول سرمایه داری جهاتی قرار گیرد.

بدیهی است که کارگران ایران برای سازماندهی مبارزات ضد سرمایه داری خود وارد مرحله نوینی خواهند شد. مبارزات کارگران پس از اول ماه مه سال پیش نشانگر تغییر در تناسب قوا به نفع کارگران است. در محور مطالبات کارگری ایجاد تشکل های مستقل کارگری است. اما تشکل های مستقل کارگری به شکل خودجوش و یا توسط «سازمان بین المللی کار» ایجاد نمی گردد؛ و چنان چه ایجاد گردد در تقابل با مطالبات محوری کارگران (حق اعتصاب؛ کنترل کارگری؛ افزایش دستمزدها مترادف با تورم و غیره) قرار خواهد گرفت. تشکل های مستقل کارگری تنها می تواند توسط خود کارگران ایجاد گردد. برای تدارک چنین تشکلی کسب اعتماد به نفس و یافتن اشکال خودسازماندهی مسئله اساسی است. این امر شدنی نیست مگر حضور فعال کارگران در صحنه سیاسی.

برای مداخله مؤثر در جنبش کارگری؛ تدوین یک برنامه عمل کارگری متکی بر مطالبات دمکراتیک و صنفی و انتقالی کارگران در دستور روز قرار می گیرد. کارگران و جوانان در عین حال بایستی نمایندگان خود را به جامعه معرفی کرده و بر محور این شخصیت ها برنامه عمل کارگری را در سطح جامعه ارائه دهند.

مازیار رازی

۱۷ بهمن ۱۳۸۳

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری